



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمدرضا زاکری
ناشرین مدیر مسئول و سردبیر:
مهدی خداجویان
فهرت تحریریه:
عطاءالله اسماعیلی

تحریریه:
زکریه سجیدی، قاضی مرشدی
حمید نورشمسی، حسین شکیراد
زینب الساعاتی، صاحب
خبر: خداجویان، حمید عجمی
تحریر: اولیونور، روح اله گیتی زاد

صفحه آرا: صدرا اسماعیلی
عکس: حسین موسوی قرازی
اداری و مالی: رسول کریمی
هماهنگی: منا آزاد داور
خبر: جنتی، نفت الماسی
روابط عمومی: محمدجواد رزاقی

با فکتر از:
حجت الاسلام حسین فتاحی
سیدعلی صالحی، مهدی توکلیان
امیر رستمی، حمید داوودآبادی
چاپ: روی
تولید: نشر گستر امروز

آدرس:
تهران - خیابان سمیه - آرسیده
به خیابان استاد نجات‌اللهی -
ولاک ۲۲۱ - طبقه چهارم
صندوق پستی: ۱۹۴۱ ۱۵۸۱۵
تلفن: ۷۳ ۸۸۳۳۴۹۹



سوز با معرفت

دو قرن از تاسیس هیئت
دلریش می گذر دو هنوز
عزاداری در این هیئت شور و
حال دیگری دارد.

۳۰

گفتگوی سید ابوالقاسم شجاعی
از اعلی‌ترین قدیمی و مطرح تهران



روایت حسین یکتا
از مداحی در جبهه



بیت
حسین

بسم الله

- ۴ زندگی در ترازوی حکمت
یادداشت مدیر مسئول
- ۷ دست مرا بگیر که آب از سرم
گذشت
یادداشت سردبیر
- ۸ قاب خیمه
گالری جهان اسلام
- ۱۴ تقویم
نگاهی به اتفاقات این روزهای
تاریخ اسلام
- ۱۸ موضع و حمایت از حرکت‌های
اسلامی است
رهبر معظم انقلاب در جمع
شرکت کنندگان مجمع عمومی
جهانی اهل بیت علیهم السلام

هیئت

- ۲۰ نظر کرده امام، ضاعیه اسلام
یادی از مرحوم نادعلی گریزانی
که عمرش را در مسیر اهل بیت
علیهم السلام گذراند
- ۲۵ الان گوش‌ها سنگین شده
گفتوگو با حجت الاسلام
سید ابوالقاسم شجاعی از واعظان
قدیمی و مطرح تهران
- ۳۰ سوز با معرفت
دو قرن از تاسیس هیئت دلریش
می گذر دو هنوز عزاداری در این
هیئت شور و حال دیگری دارد
- ۳۲ دست دارم سبک‌لری بخوانم
گفتوگو با ابوالفضل یختیاری
که به قول خودش ایتدافاری
بوده و بعد مداح شده است
- ۳۶ ای کاش عاشورا کردیلا بودم
دیدار با حاج سید حسن معطر
پیر غلام اهل بیت علیهم السلام

پرونده

- ۴۰ سنگر خوب و فشنکی داشتیم
صادق آهنگران از مداحی در
سال‌های دفاع مقدس می گوید
- ۴۴ جیونی ما به فلات حسین جان
هشت شهیدی که مداحی‌شان
در میان رزمندگان باز می‌ماند
- ۴۶ آه جبهه! کو برادرهای من؟
یساری از خاطرات رزمندگان
در سنگر حسینیه شکل گرفته
است
- ۵۰ این شعرها طبیعه شورند...
شاعران تأثیرگذار دفاع مقدس
از حال و هوای لشعراشان
می گویند
- ۵۶ فتنه‌سوار آتش‌مان می‌زند...
مرور خاطرات مداحی رزمندگان
در دوران اسارت
- ۵۸ زندگی با خاطرات شهدا
روایت حسین یکتا از مداحی در
جبهه

قرآن

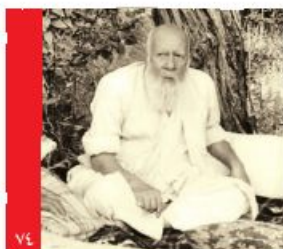
- ۶۲ کاش شبکه قرآن داشتیم
جلسات قرآن، دسته‌های قاریان،
بودجه‌های قرآنی و مسابقات
قرآن در گفتوگو با امین پویا
- ۶۶ مردم علاقه‌مند و میکروفران‌های
خراب
یادی از ششی باقران‌های قدیم
که انگار صفای دیگری داشتند
- ۶۸ رنگ آخر، رنگ قرآن
رقیه محمدی کودک شش
ساله‌ای که حافظ قرآن بود، حالا
بیست و دو ساله است
- ۷۲ باران که می‌بارد...
آیه را که بخوانیم انگار می‌توانیم
باسر انگشت لمسش کنیم
- ۷۵ بازیگری نکند آقا
موعظه‌های عارف پارسا آیت‌الله
سیدرشادالدینی
- ۷۶ دروغ بنفراز شراب است!
پاسخ‌های حیات‌بخش آیت‌الله
به‌الدینی



صادق آهنگران از مذاچی
در سال های دفاع مقدس می گوید



گفت و گو با محمد قاضی شهیدی فر
در پارک ملت



حجت الاسلام سید عباس موسوی
جوانی که یکسره کار می کند



سندال
اندیشه

زنجیه

۱۱۴ دین و ایمان را از او داریم
دلایل هجرت حضرت معصومه
سلام الله علیها به ایران

۱۱۶ الگوی زن مسلمان خانه دار را
استیاده تعریف کرده ایم

یادها و تیادهای حضور زن در
اجتماع از نگاه اسلام در گفت و گو
یا حجت الاسلام دکتر حسین
سوزنجی

۱۲۲ این جلسه ها را دست کم نگیرید
چند نکته خوب برای
خانم جلسه ای ها و مخاطبان شان

۱۲۴ از زیر زمین خانه شروع کردیم
گفت و گو با مهین السادات
موسوی، مدیر کانون فرهنگی
راه روشن

۱۲۸ همیشه ای یک قرص در میان است
راه پاژ است، سریع حرکت کنید

جوان

۱۰۶ هیاتی که هیچ وقت پیر غلام
ندارد
محفل که برویچه های انجمن
اسلامی دانش آموزان برپا
می کنند

۱۰۸ وقتی هوای شهر نفس گیر
می شود
پیشنهاد متفاوت خیمه جوان
برای سفرهای یک روزه

۱۱۰ بی خوابی عمیق
حجت الاسلام سید عباس
موسوی مطلق، جوان پرکاری
است که گاهی چند شبانه روز
یکسره کار می کند

فرهنگ

۹۲ شعر آئینی قرن هاست جهانی شده
حال و هوای این روزهای شعر
آئینی از زبان علیرضا قزوه

۹۴ رسانه دینی را انسان متدین
می سازد
گفت و گو با محمد قاضی شهیدی فر
در پارک ملت

۱۰۰ تعزیه، شاستانه هیئت بخش
نمایش شیعه
یادداشت حسین مسافرآستانه
در باره هنر تعزیه در ایران

۱۰۲ قصه غصه احمد
چهار سال سکوت احمد عزیزی
شاعر اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت علیهم السلام

۷۸ راه اندازی رسمی مذهب شیعه
مروری بر زندگی امام صادق
علیه السلام از امامت تا شهادت

۸۰ جهان دل است و تو جوانی
مروری کوتاه بر ولادت تازه سال
آغاز امامت امام رضا علیه السلام

۸۲ در که حضور امام کلید زیارت
است
در باره امام، توسل و زیارت یا خانم
استاد محسنی

۸۶ سفر نیمه کاره
زیارت امام زادگان جعفر و
حمیه خاتون علیهما السلام

۹۰ حقیقت بشر
فرمان امام علی علیه السلام به
مالک اشتر در گفتاری از علامه
جعفر یزیدیان الله علیه

در حاشیه تجربه برنامه رمضان
شبهای روشن

زندگی در ترازوی حکمت

محمد رضا زائری



تجربه برنامه شبهای ماه
مبارک رمضان از جهات
گوناگون قابل توجه و بررسی
است. یکی از این جهات
میزان حضور و ارائه روایات و



احادیث و معرفی کتابهای حدیثی بود. شاید
خود من هم انتظار نداشتم این موضوع این قدر با
توفیق همراه شود، زیرا همه می دانیم به دلایلی
بدون آنکه نیازی به شرح و توضیح باشد امروزه
مخاطب عام به نوعی از برخی نشانه های دینی
زده شده و بسیاری از مایه جد معتقدیم مخاطب
مخصوصا نسل جوان دچار دین گریزی شده یا به
تعبیر دقیق تر از آنچه رسماً به اسم دین عرضه
می شود گریزان است.

با این پیش فرض اصرار بر استفاده صریح از
احادیث و روایت شاید چندان توصیه نشود یا
به نظر برسد اولویت با ارائه پیام دینی به شکل
غیر مستقیم است.^(۱) حالا اگر قرار باشد متن عربی
احادیث هم قرائت شود آن هم نه توسط یک دکتر
کت و شلواری! (چنان که مصطلاح است) بلکه
توسط یک روحانی و معمم، تقریباً می شود نتیجه
گرفت که مخاطبان کانال تلویزیون خود را عوض
می کنند و به برنامه توجهی نشان نمی دهند.^(۲) و

این چیزی بود که خود ما هم نگران آن بودیم.
بدین ترتیب وقتی پیشنهاد مشارکت در برنامه
زنده تلویزیونی شبکه دوم جدی شد، ارائه قالب
و مضمون برای شبهای ماه مبارک ذی قعدة من را
بسیار به خود مشغول کرد. با خود می اندیشیدم که
لفظ و عبارت که اهمیتی ندارد بلکه باید کوشید
مقصد و مفهوم اساسی پیام دین را به مخاطب
جدید و متفاوت امروز عرضه کرد. این مخاطب
که سالهاست به جدیت تلاش کرده ام زبانش را
ببیموزم با نسل پیشین تفاوت های جدی دارد و ما
امروز رسالتمان عرضه پیام دین به این مخاطب
عصر اینترنت و وبلاگ و فیس بوک و ماهواره است

که از قضا ذائقه اش بسیار مسموم شده و در کام
خاطره اش از پیام های دینی تلخی فراوان دارد.

در عین حال از موضع کسی که دغدغه اول و آخر
و اهتمام عملی اش مسأله تبلیغ دین و فعالیت
آخوندی و طلبگی است بسیار به این موضوع فکر
می کردم که بالاخره ماده اصلی پیام دین همین
عبارات و الفاظ قرآن کریم (که قطعی الصدور
و قدسی و وحیانی است) و همین روایات و
احادیث پیامبر اکرم و خاندان اوست (که گرچه
ظنی الصدور است اما قداست خاص خود و دلالت
قطعی دارد) و من کوچک به عنوان یکی از حاملان
این رسالت بزرگ وظیفه تبلیغ و ابلاغ آن را دارم و
نباید به خاطر برخی کج سلیقگی ها یا تجربه های
ناموفق از این گنج و ربها محروم بمانم.

تعبیر درخشان و مزده بخشی چون «رحم الله من
أحیا أمرنا» «یا کلامکم نور» در ذهنم می گذشت
و وعده های یقین آفرینی چون «إن حدیثنا یحیی
القلوب» یا «إن الناس لو علموا محاسن کلامنا
لاتبعونا» شور در دلم می انگیزخت. به یاد پرسش
زنده و جدی صاحب معارف جعفری صادق
آل محمد علیه الصلاه والسلام می افتادم که:
«أجلسون و تحدثون؟» و وسوسه غیبی «من
حفظ علی امتی أربعین حدیثاً بعثه الله یوم القیامه
فقیها عالماً» بی قرارم می ساخت.

بدینگونه مضمون برنامه را از محتوای روایات و
احادیث انتخاب کردم و بیشتر هم تکیه ام بر دو
کتاب ارزشمند بود که در ضمن معرفی های
کتاب در برنامه به مخاطبان توصیه شد و صادقانه
معتقدم به تناسب نوع و فضای خانواده ها باید در
همه خانه ها یکی یا هر دو این مجموعه ها موجود
باشد. یکی مجموعه گرانقدر «میزان الحکمه»
که سالها از برکت حضورش بهره مند بوده ام و
دیگری دائرة المعارف ارجمند «الحیاه» که آرزو
می کنم سال های باقی مانده عمرم از برکت خوشه
چینی از آن مبارک گردد.

مجموعه نخست حاصل تلاش طولانی حضرت آیت الله محمدی ری شهری و بعدها همکاری و مشارکت پژوهشگران مؤسسه دارالحدیث است و موسوعه دوم نتیجه مجاهدت بزرگ علامه حکیم و فرزانه استاد محمدرضا حکیمی و برادران ارجمند و فاضل ایشان حضرات محمد و علی حکیمی خراسانی.

در مجموعه مفصل میرزان الحکمه (ترازوی حکمت) موضوعات مختلف به ترتیب الفبایی گردآمده و گاه نیز شرح و توضیحاتی بدانها افزوده شده است. معمولاً هر موضوع با آیه یا آیاتی از قرآن کریم آغاز می شود و سپس روایات مختلف آن موضوع ذکر می شود. فهرست های مختلف از جمله فهرست فارسی نیز به کار آمدی بیشتر این مجموعه افزوده و ترجمه فارسی روان استاد حمیدرضا شیخی نیز استفاده از آن را برای فارسی زبانان آسان تر ساخته است.

در سال های اخیر خلاصه جامع و مانع و مختصر این مجموعه در یک جلد (با ترجمه فارسی دو جلد) توسط حجت الاسلام سیدحمید حسینی نیز کتابی بسیار مفید و بالرش برای استفاده های متنوع فراهم کرده است و از همین رو می بینیم بسیاری از سخنرانان و مبلغان مذهبی در سفرهای تبلیغی خود این کتاب را به همراه می برند و به سرعت و راحت از آن برای مدت های طولانی بهره می گیرند.

در موسوعه گرانسنگ الحیاه (زندگی) علامه حکیمی بنیان نظامی معرفت شناختی و کلان از دیدگاه اسلام و مکتب اهل بیت نسبت به زندگی در افکنده و در جلد های هشت گانه موجود (که) گویا این شاه الله تادوا زده یا چهارده جلد ادامه خواهد داشت) کوشیده تا معارف روایی را بر اساس نگاه اسلام به انسان و زندگی و ابعاد گوناگون زندگی فردی و اجتماعی تحلیل کند و ارتباط اجزای مختلف این منظومه معرفتی با

یکدیگر را به وضوح تشریح نماید. در اینجا نیز بحث ها معمولاً پس از مقدمه ای کوتاه یا ذکر آیات قرآن کریم آغاز می شود و سپس روایت مختلف در ذیل آن می آید.

این نگاه معرفتی کلان و شامل باعث شده تا این مجموعه نه فقط به عنوان یک گزیده احادیث بلکه به نوعی تفسیر احادیث و آیات تلقی شود و به همین دلیل تلاش هایی امیدبخش برای ترجمه آن به زبان های گوناگون صورت پذیرد. ترجمه فارسی این مجموعه عظیم در سال های حیات استاد احمد آرام با مشارکت ایشان انجام شد و بدینگونه نسخه ای خواندنی از این کتاب به زبان فارسی نیز به دست داد.

شاید بتوان گفت اگر کسی امروز بخواهد فارغ از حاشیه ها و تعارفات به گنجینه ای از حقیقت و معرفت اسلامی در موضوعات مختلف دست یابد می تواند مستقیماً این هدف را تا حد زیادی با مراجعه به این دو کتاب محقق سازد. این دو کتاب هر کدام در فضا و سطح خود و به اقتضای نیاز و نوع مراجعه مخاطب می توانند تشنگی همه مراجعه کنندگان را از زلال معارف حدیثی سیراب سازند.

از یک بانوی خانه دار که مسأله تربیت فرزند را دارد تا یک معلم مدرسه که می خواهد در باره موضوعی مثل دیدگاه اسلام پیرامون محیط زیست سخن بگوید و از دست اندرکاران یک همایش که مشغول انتخاب محورهای موضوعی مقالات هستند تا نویسنده و شاعری که می خواهد به مضمونی تازه دست پیدا کند، همه مخاطبان این گنجینه های بی نظیر حکمت و معرفت هستند.

پیش از این نیز مجموعه های انتخابی از احادیث در آثار عالمان مسلمان فراوان بوده است و در طول تاریخ شیعه از مرحوم کلینی تا امروز بسیاری از درخشان ترین تألیفات اسلامی راهمین آثار تشکیل می دهد و البته هرگز هم اندیشمندان و

محققان از آن هایی نیاز نخواهند بود لیکن شرایط روزگار و تغییرات اجتماعی و دریافت های تازه از احادیث باعث می شود در هر دوره جدید نیازمند مجموعه هایی متناسب با شرایط تازه باشیم.^(۳) چنانکه شاید حتی در موضوعات تخصصی مانند فقه هم اگر امروز شیخ حرّ عاملی می خواست به گزینش و ترویج روایات فقهی دست یازد شاید دقیقاً به همان ترتیب و تقسیم بندی نمی رسید.

و همین ویژگی باعث شده که حتی مثلاً نام مجموعه الحیاه (زندگی) نیز روز آمد و جهانی باشد و پیام مکتب اهل بیت علیهم السلام و معارف اسلامی را برای همه مخاطبان جهانی فریاد کند و از قسط و عدل سخن هایی بگوید که مدعیان عدالت جویی دنیای جدید در برابر آن انگشت حیرت به دندان بگیرند. و بپهوده نبود که مؤلف بزرگوار الحیاه نسخه ای از این مجموعه را با پیامی خواندنی برای فیدل کاسترو رئیس جمهور سابق کوبا فرستاد و از او خواست تا از نور مشعل روشن و درخشان عدالت جویی امام علی علیه السلام بهره گیرد و درس بیاموزد.

باید اعتراف کنیم که علیرغم تظاهر فراوان به بیان و ذکر احادیث (عموماً عبارات عربی و الفاظ خاص) در رسانه های عمومی و محیط زندگی شهری متأسفانه معارف حدیثی در زندگی روزمره ما جایی ندارند و به نوعی مصداق «ما أکثر الضحیح و ما أقل الحجیح» به شمار می آییم.^(۴) این روایات و احادیث برای استفاده امروز و هر روز زندگی بشر عرضه شده اند و باید هر کسی به اقتضای موقعیت و مسئولیت خود راه را برای انتشار و رساندن این مانده های آسمانی به مخاطبان عمومی بگشاید.

شک نیست که به اقتضای شرایط نسل جدید و زبان های تازه باید شیوه ها و قالب های نو برای عرضه این معارف یافت و به تفاوت سن و موقعیت و نیاز مخاطب باید محصولات رنگارنگ و متنوع از این مواد معنوی به دست داد لیکن همچنان اصل

این ماده و مضمون و اساس این عبارات و الفاظ دارای نور و حرارت و معنویت و ارزشی است که نظیر و شبیهی برای آن نمی توان یافت. این روایات و احادیث پاسخگوی سؤالات و ابهامات و دغدغه های فراوان در زندگی فردی و اجتماعی امروز ما هستند و در چالش ها و سرگردانی های نوبه نو بیش و پیش از هر چیزی به فریاد سرگستگی و حیرانی مان می رسند. نیاز روحی و ناآرامی فردی و شخصی مان را پاسخ می گویند و چون داروی شفابخشی که به تشخیص طبیب به هر کس یخشی را و به مقدار مشخصی باید داد می توانند در مان بیماری های گسترده ما باشند. تجربه نشان داده است که بر عکس تصور ما اگر این حقایق، بدون شائبه ها و اضافات به دست مخاطب برسد از آن ها استقبال خواهد کرد. صراحت کلام امام هشتم علیه السلام که «حرف حساب ما را به گوش مردم برسانید که اگر حرف ما را بشنوند از ما پیروی می کنند» در عمل هم ثابت می شود. هر جا فقط آب زلال همین احادیث را بدون اضافات و تحلیل ها و تشخیص های سیاسی و جناحی و فردی و سلیقه ای خودمان عرضه کنیم مخاطب تشنه بدون تردید حتی از کاسه شکسته و ترک خورده نقل مانیز خواهد نوشید. تجربه برنامه تلویزیونی «شب های روشن» در ماه مبارک رمضان به خوبی نشان داد که مخاطبانی جوان - بعضاً با سر و شکل امروزی و ظاهر و شمایل غریب که گاه می گویند معمولاً شبکه های ماهواره ای را می بینند و به برنامه های مذهبی علاقه ای ندارند - با توجه و لطف احادیث و روایات را شنیده و خوانده و پذیرفته اند و با شوق و شیفتگی از آنها استقبال کرده اند.^(۴) و گاه در گفتگوهای پراکنده حضوری یا در پیام ها و نامه های اینترنتی و کتبی به صراحت اظهار داشته اند که برای نخستین بار با این احادیث و روایات روبرو شده اند و مشتاق شنیدن و

خواندنشان هستند.

این استقبال که فراتر از انتظار ماست وظیفه ما را بسیار سنگین می کند زیرا مخاطب صراحتاً می گوید من آماده و منتظر شنیدن حرف های تازه هستم. اینک ما به عنوان متولیان امور دینی در هر حد و سطح و موقعیت و مسئولیتی وظیفه داریم رسالت خود را ادا کنیم و پیام محبت و کرامت و لطف و بزرگواری پیامبر خدا و خاندان پاکش را به چشم طلب و گوش شوق مخاطبان برسانیم.

شک نیست که «و ما توفیقی إلا بالله». و تردید نداریم که «ما کنالتهدی لولأن هدانا الله». و این وعده خداست که «الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبیلنا». این گنجینه با ارزش احادیث و روایات و این انتظار و تقاضای مخاطب حتی به ظاهر غیرمذهبی - تا ما چه کنیم و هر کدام به اندازه توان خود چگونه در راه نشر و گسترش این معارف گام برداریم.

پی نوشت:

(۱) بحث ارائه غیرمستقیم پیام جای خود را دارد و باید مستقلاً بدان پرداخت و دور از افراط و تفریط برای چگونگی و شیوه های آن اندیشید. بی تردید ما هم به کتاب های حدیسی کودکان نیاز داریم حتی اگر اسمی هم از حدیث در آن ها نیاید و هم به نمایشنامه و تئاتر و کمیک استریپ (پی نما) و محصولات متنوع حدیسی دیگر. لیکن مثلاً ماه مبارک رمضان ویژگی و خصوصیتی دارد که اقتضا می کند پیام های دینی به شکل مستقیم و واضح عرضه شوند.

(۲) برای همین علیرغم اینکه معمولاً در سخنرانی ها و منبرهای عادی به قرائت احادیث عادت داریم و از روی کتاب نیز می خوانیم در تجربه های قبلی تلویزیونی مثل جشن رمضان در حدود ده سال پیش یا برخی برنامه های مشابه کمتر به قرائت مستقیم احادیث می پرداختیم. در آن سال حتی گاه برنامه را با ذکر «بسم الله الرحمن الرحیم» نیز شروع نمی کردم در حالی که امسال برنامه را هر شب با ذکر یک حدیث درباره بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کردم و با ذکر حدیثی در باره آیه الکرسی به پایان می بردم و بسیاری افراد هنوز بیان می کنند که به ذکر بسم الله الرحمن الرحیم عادت کرده یا به قرائت آیه الکرسی مداومت دارند.

(۳) علت نیاز به تفاسیر قرآنی جدید در هر عصر و دوره ای همین است زیرا «إن هذا القرآن فی کل زمان غرض جدید» پس به بازخوانی و شرح تازه و جدید هم نیاز دارد. به همین ترتیب روایات و احادیث نیز همیشه تنقیح و بازخوانی و فهم و قرائت تازه می طلبند.

(۴) همین موضوع باعث ایجاد اشباع کاذب می شود چون شخصی احساس می کند دائم در حال خواندن و دیدن و شنیدن عبارات عربی و احادیث و دعاها و آیات است در حالی که عملاً چیزی به روح تشنه و ناآرام او نمی رسد. از سوی دیگر گاه عوامل و اسباب دیگر سیاسی و اجتماعی یا رفتارهای نادرست و زشت مدعیان دینداری سبب می شود مخاطب ناآگاه از اصل و اساس این حقایق دور شود.

(۵) این موضوع مستقلاً جای تحقیق و مطالعه میدانی دارد و به نظر می رسد مؤسسات و نهادهایی نظیر سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یا حتی مراکزی چون دارالحدیث باید از طریق نظرسنجی های علمی و پیمایش های عمومی به مطالعه و بررسی میزان علاقه و نوع توجهات و گرایش های مخاطب عام نسبت به احادیث و روایات بپردازند و بر اساس آن نتایج و دستاوردهای عینی ملموس را برای کاربردهای عملی در اختیار مبلغان دینی و رسانه ها قرار دهند.

دست مرا بگیر که آب از سرم گذشت*

مهدی خداجویان



سبک زندگی تب تند است که این روزها بسیاری را درگیر خود ساخته است و جماعتی بی آن که بخواهند پادانند بر این آتش می‌دمند و تنور عده‌ای نان به‌ترخ‌روز خور را گرم‌تر می‌کنند. سبک‌های زندگی وارداتی غرب و شرق بی آن که تناسبی با زندگی دین‌مدارانه و خدامحورانه مسلمانان داشته باشد، به سرعت در میان رسانه‌های مختلف پیداری، شنیداری، مکتوب و صدالبته مجازی جای خود را باز کرده‌اند. در حالی که اصولاً روش و منش زندگی‌های دینی با سبک و سیاق زندگی‌های مصرف‌گرایی دیگران تفاوتی اساسی دارند. برای رسانه‌های تبلیغ LifeStyle، تقلید آشکار و گاه حتی ناشیانه از زندگی‌های معروف به «آن طرف آب» به اصل تبدیل شده است. حال آن که سمت و سوی زندگی دینی «آن سوی خاک» است و زندگی‌ای ابدی بعد از سفر دنیا.

مقیمان مسافر خانه دنیا محاسباتشان را با بازار مکاره دنیا تنظیم می‌کنند. سکه رایج بازار دنیا هم که سودجویی و منفعت‌طلبی است و گلیم خود از آب بیرون کشیدن. بر خلاف دین‌مدارانی که منفعت خود را در صلاح و رستگاری خود و دیگران می‌بینند و به جای گلیم خود، دست دراز می‌کنند تا غریقی را نجات دهند و مددجویی رایاری رسانند. اهالی این دیار چراغی که به منزل رواست را به مسجد می‌بخشند و نان از گلوئی خود می‌زنند و صدقه می‌دهند. در این آیین سودجویی فردی بی معناست و دعا و خواسته‌ای اگر باشد، تخت برای همسایه و دوست و آشنا و حتی غریبه‌ها مطرح می‌شود. چنان که وقتی برای عرض ادب و تقدیم تشریه خدمت حضرت ایت‌الله سیستانی ادام‌الله‌ظله رسیدیم، ایشان فرمود: من هر روز بعد از نماز صبح و تعقیبات خاص نماز برای ایرانی‌ها دعایم کنم. تنها در این نوع زندگی است که می‌توان رهبر کشوری را یافت که برای مردم کشور دیگری دعا و طلب خیر می‌کند. و این نوع زندگی بر اساس مکتبی شکل می‌گیرد که سید و سالار شهیدان و شاهدانش، به نام کشتی نجات و چراغ هدایت شناخته می‌شود. و چنین است که وقتی در بیت ایشان به انتظار نشستیم، مرد کنار دستی ام‌جای شیرینش را - که به احترام مهمانان ایرانی رنگ و لعاب کمتری به خود گرفته

بود - با نیت شفا یافتن می‌خورد. و من هنوز حیران صداقتی هستم که در کلمات مرد تکرار می‌شد. صداقتی که نشان از هیچ سبک زندگی‌ای نداشت. اینجا رسم بندگی حرف اول و آخر را می‌زند. این قوم از قبیله‌ای هستند که پیشوایش علیه‌السلام در راه اصلاح امت جدش صلوات‌الله‌علیه از همه چیزش گذشت. محبت و خیرخواهی در این قبیله رسم است. محبت‌راهم که به کلام نیاز نیست. این محبت راحتی می‌توانی وقتی در حرم حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام نشسته‌ای و سعی می‌کنی سرمقاله این شماره مجله خیمه را بنویسی، در لحظه لحظه حضورت در میان دوستان و دوستان‌ان حضرتش ببینی. می‌توانی از چشمان خیس زن عربی که پای روضه خوانی مداح ایرانی در حرم حضرت عباس علیه‌السلام نشسته بود مفهوم حدیث شریفی را بیابی که: *إِنَّ لِقَاتِ الْخَشِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِرَازُ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُبْرَزُ إِلَّا بِفَرْقِ نَمِي كُنْزٍ كَمَا أَمَدَ يَاسِي*. رسم زندگی که بندگی شد، سبک زندگی که حسینی شد، خود را در میان قومی می‌یابی که همگان بنای زندگی‌شان بر محبت گذاشته‌اند.

تمام ماجرای سبک زندگی و امثالهم برای همین چند روزه است. گروهی بازی را جدی گرفته‌اند و فکر می‌کنند قرار همین جاست و گروهی ماجرا را جدی‌تر گرفته‌اند و می‌دانند که اینجا اگر قرار و آرامشی دارد، گوشه‌ای است از آنچه برایشان مقرر شده است. اینان دنیایشان مزرعه آخرتشان است و آنان دنیا برایشان ساحل زیارت که صدق‌ها و سنگریزه‌هایش مشغولشان ساخته‌است.

گوشه مسجد کوفه، حرم و حریم جناب مسلم‌ابن‌عقیل علیه‌السلام قرار گرفته‌است. بر دروودی حرم جناب مسلم نوشته‌است: *السلام علیک یا ثقة الحسین*. سلام بر تو که مورد وثوق و اعتماد حضرت حسین علیه‌السلامی. کاش سبک زندگی‌هایمان مسلم‌وار و مسلمان‌وار باشد تا روزی که چشم بر چشمان اربابان می‌افکنیم شرم‌منده نباشیم. کاش سبک زندگی‌مان به هر روش و منشی، به گونه‌ای باشد که حضرتش علیه‌السلام بتوانند به داشتن محبتی چنین اعتماد و افتخار کنند.

✽ مصرعی از سید حمید رفیعی



تاریخ

بارگاه ائمه علیهم السلام
مدفون در بقیع قبل از
تخریب توسط وهابیون در
سال ۱۲۰۸ ه.ش





قائمه

غبارروبي ضريح مطهر
حضرت ثامن الحجج
عليه السلام با حضور مقام
معظم رهبري
سال ۱۳۹۰ هـ ش





فایلی

اقامه نماز جماعت در
کشور سومالی
سال ۲۰۱۰ م



اشوال

۴۳ سوال

چیزی از فتح مکه نگذشته بود که به پیامبر صلی
الله علیه و آله خبر رسید که قبایله‌های ثقیف و

شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال

۱۵ شوال

است، چادر زدند. پیامبر که با خبر عمرو بن عباس بن عبدالمطلب از حرکت قریش اطلاع پیدا کرده بود، بعد از مشورت با یاران خود آماده جنگ شد و همراه هزار نفر از مسلمانان مدینه به قصد جنگ بیرون آمدند. امامدین بیان کرده عبداللّٰه بن ابی، رئیس منافقین مدینه، با سیصد نفر از یاران خود از صف مسلمانها خارج شد و به مدینه برگشت جنگ که شروع شد، مسلمانها در ابتدا پیروز شدند و شروع کردند به جمع کردن غنیمت آن ها علیرغم تاکید پیامبر بر ترک نکردن موضع شان، ایشان را تنها گذاشتند. خالد بن ولید از همین فرصت استفاده کرد و از تنگه احدید شد و از پشت به سپاه اسلام حمله کرد. به این ترتیب و با همین سهل انگاری ساده اشگر مسلمانها شکست خورد در این جنگ. دندان پیامبر صلی الله علیه و آله شکست، ۷۴ نفر از مسلمانها، از جمله حمزه سیدالشهدا، به شهادت رسیدند و تعداد زیادی هم مجروح شدند.

۱۶
شهر یور

روز ویران شدن حرم ائمه بقیع علیهم السلام

قبرستان بقیع مهم ترین قبرستان در اسلام است که بخش مهمی از تاریخ اسلام را در خود جای داده و آینه بزرگ و گویایی از تاریخ مسلمانان به شمار می آید. اولین کسی که بنا بر فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبرستان بقیع دفن شد، عثمان بن مظعون،

این جنگ شرکت کند، باید زن، فرزند و اموال خود را هم همراه بیاورد. منظور اواز این کار این بود که مردان در جنگ پایدارتری کنند و به خاطر زن و فرزند و اموالشان هم که شده، مقاومت کنند.

تعداد سپاه اسلام در این جنگ دوازده هزار نفر بود که ده هزار نفرش از فاتحان مکه بودند و دو هزار نفر دیگر ساکن مکه بودند. فرماندهی سپاه هم با خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در شروع جنگ چون مسلمان ها دیدند تعدادشان خیلی زیاد است، مغرورانه گفتند: امروز به هیچ وجه شکست نمی خوریم. ولی بعضی از مسلمان ها با شروع جنگ از دشمن ترسیدند و فرار کردند. اما لطف خدا سپاه اسلام را نجات داد و امام علی علیه

هوازن قصد حمله به مکه را دارند. این دو قبیله با همکاری چند قبیله دیگر، بدون این که مشکل خاصی باشد، فقط از ترس این که نکند پیامبر بعد از فتح مکه به آن ها حمله کند، نقشه جنگی بزرگ را امه بخشد.

در بین این افراد مالک بن عوف نصری بیشتر از بقیه جنب و جوش داشت او که فقط سی سال داشت، به خاطر دلاوری‌ها و سلحشوری‌هایش مورد احترام قبایل بود و از او حرف شنوی داشتند. او سعی کرد تا قبیله‌های ساکن کوه‌های جنوبی مکه یعنی هوازن، ننی، جشم، ننی، هلال و نقیف را با خود همراه کند و بالاخره توانست سی هزار نفر را در منطقه‌ای به نام «وطایس» جمع کند. مالک دستور داده بود که هر کسی می‌خواهد در

شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال



شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال شوال

شہادت حضرت حمزہ سید الشہداء

حزبه بن عبد المطلب که کنیزش ابوعماره است،
عمو و برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود
حدود سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد.
دو یا چهار سال از پیامبر بزرگتر بود. پدرش
عبد المطلب و مادرش هاله، دختر وهب و دختر
عموی آمنه بنت وهب بود. حمزه علیه السلام در
سال دوم بعثت اسلام آورد، به این شکل که روزی
از شکار برمی گشت و ناگهان دید مردم زیادی
جمع شده اند و ابو جهل را نگاه می کنند که پیامبر
را اذیت می کند. حمزه عصبانی شد و به ابو جهل
حمله کرد. کمان خود را بر سر او کوبید و به زمین
انداخت. بعد از این اتفاق اسلام آورد و تازه بود
از پیامبر حمایت کرد. موقع هجرت، علیرغم اینکه
همسرش با هجرت مخالف بود، به تنهایی به مدینه
رفت. فرماندهی اولین جنگی که پیامبر در آن

شهادت امام جعفر صادق عليه السلام

منصور تامی ترافست امام صادق علیه السلام را از دست می برد مخصوصاً سال های آخر عمر امام بهر کار ی دست می زد تا نقش امام را کم رنگ کند یکی از اصلی ترین کارهای منصور تحقیر امام بود گاهی برای شکستن عزت امام اور تحقیر می کرد و به او می گفت: بر خلاف تصور مردم تو دارای چنان شأن و موقعیتی

نیستی مردم درباره تو خیالات واهی دارند و گمان می کنند تو شخصیت اول دنیای اسلام هستی و لی این طور نیست البته امام هم ساکت نمی نشست یک روز در برابر تحقیر او فرمود: من شاخه ای از شاخه های درخت پر بار و سالمه پر پروده شده در دامن فرشتگان، مشعلی از مشعل های فرزین و ستاره ای در خشان از ستارگان روشنی بخش آسمان ولایت و منصور گاهی امام را متهم می کرد که تو قصد خرید اسلحه و آشوب علیه من را داری، می خواهی علیه حکومت من شورش کنی و گاهی امام را متهم می کرد که عقیده معتزله را پذیرفته است مدام رفت و آمدهای امام را کنترل می کرد حتی گاهی شیعه اماموریش از دیوار خانه امام بالا می رفتند و ایشان را لباس خواب به سفری دور می بردند با امام را پیاده به دنبال مأمورین می کشند و حتی گاهی خفه امام را آتش می زد. منصور آن قدر با همین کارها امام را آزار داد تا بالاخره به دست حاکم مدینه مسموم شان کرد.

اموال دو طرف برای همدیگر محترم است و مال و جان مسلمانانی که از مدینه وارد مکه می‌شوند در امنیت خواهد بود.

این پیمان در دو نسخه تنظیم شد و جمعی از شخصیت‌های قریش و اسلام به آن شهادت دادند. یک نسخه از آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم کردند و نسخه دیگر را به سهیل بن عمرو دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این صلح، در همان جا قربانی کرد و سر تراشید و مسلمانان هم این کار را کردند و از احرام خارج شدند و به مدینه برگشتند.

به مدت ده سال دست از جنگ بردارند تا امنیت در نقاط عربستان مستقر شود و اگر هر فردی از قریش از مکه فرار کرد و به مسلمانان پیوست باید او را به سوی قریش بازگردانند، ولی اگر یکی از مسلمانان به سوی قریش گریخت، قریش موظف به بازگرداندن او نیست.

مسلمانان و قریش آزادند که با هر قبیله‌ای که
خواستند بیایند.

محمد و یارانش امسال به مدینه باز می گردند
ولی در سال های آینده می توانند به یارت خانه
خدا بیایند به شرط اینکه: سه روز بیشتر در مکه
نمانند و سلاحی جز شمشیر همراه نداشته
باشند.

مسلمانان مقیم مکہ میں تو اتنے شعاور مذہبی

باندی دارند از امام جواد علیه السلام درباره زیارت ایشان روایت شده است که: هر کس او را با شناخت زیارت کند، بهشت یابد او خواهد بود.

۷
مار

اذيقعه
صلح حدیبیه

حدیبیه نام محلی است در دو فرسخی مکه. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری به قصد حج عمره راهی مکه شدند، به حدیبیه که رسیدند، مشرکین مانع ایشان شدند. اگر پیامبر به راهشان ادامه می دادند، حتما درگیری پیش می آمد. به همین خاطر با مشرکین در همان محل پیمان حدیبیه را بستند. مفاد این عهدنامه این موارد بود:

[illegible][illegible]

۲۵ ذیقعدہ
روز دحو الارض

روز دحو الارض روزی است که زمین از محل خانه کعبه از زیر آب‌های برون آمد. بنا بر روایت‌های معتبر حضرت ابو ابراهیم و حضرت عیسی علیه السلام در این روز به دنیا آمده‌اند و این روز به عنوان روز قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه اشرف معرفی شده است.

در ابتدای خلقت جهان تمام سطح زمین را آب‌های باران فراگرفته بود. این آب‌ها کم‌کم در گودال‌های زمین جا گرفتند و زمین به شکل مسطح از محل خانه کعبه به وجود آمد که این مسئله نشان دهنده اهمیت و قدسات این مکان است. برای این روز و شب آن اعمال خاصی وارد شده است که روزه، اجاء، غسل، نماز مخصوص آن و دعا از جمله این اعمال است.

در آیه ۳۰ سوره نازعات به مسئله دحر الارض

۳۰ ذیقعدہ

اشاره شده است: «وزمین را بعد از آن (آفرینش آسمان و زمین) گسترش داد» که بر اساس نظر بیشتر مفسران، منظور از «دحیها» در این آیه، همان دحو الارض است.

شهادت امام جواد علیه السلام

معتصم عباسی فرزند هارون الرشید، برادر مامون و عموی ام فضل دختر مامون بود. خانواده عباسی با تفرقه‌های مختلف ام فضل را به عقد امام جواد علیه السلام در آورند تا برای ایشان در خانه و خلوت هم درس در ست کرده باشند.

مقتضی از زمان به شهادت رسیدن امام رضا علیه السلام مدام برای شهادت ایشان به صبر و غیر مستقیم، نقشه می کشید اما وقتی همه نقشه ها اجرايي نشد، سراغ فاضل را گرفت اما فضل چون از امام حواد علیه السلام فرزندی نداشت، و مادر

امام هادی علیه السلام هم را و مقدم دانسته می شد، به شدت علیه امام جواد موضع گرفته بود. همین مسئله باعث شد تا به محض مطرح شدن مسئله از طرف معصوم، پیشنهادش را قبول کند. ام فضل برای اجرای نقشه، انگورهای سمی را جلوی امام گذاشت و بعد از اینکه امام از انگورها خورد، پشیمان شد ولی پشیمانی فایده ای نداشت.

به این ترتیب عمر کوتاه امام در ۲۵ سالگی به پایان رسید و در سال ۲۲۰ هجری قمری از دنیا رفتند و در قبرستان قریش، پشت قبر جدهاں امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرده شدند.

امام جواد علیه السلام در آخرین شب زندگی فرمودند: «من امشب می میرم. ما امامان، کسانی هستیم که هرگاه خداوند بر امان دنیا را نخواهد، به سوی خدا منتقل می شویم».



رهبر معظم انقلاب در جمع شرکت کنندگان مجمع عمومی جهانی اهل بیت علیهم السلام

موضع ما حمایت از حرکت های اسلامی است

پنجمین اجلاس مجمع عمومی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با حضور بیش از پانصد نفر از نخبگان شیعه از ۱۱۰ کشور جهان در تهران برگزار شد.



در مراسم افتتاحیه این اجلاس، آیت الله محسن مجتهد شبستری، نایب رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و سپس محمود احمدی نژاد، ریاست جمهوری اسلامی ایران، به ایراد سخنرانی پرداختند.

شرکت کنندگان در پنجمین نشست مجمع عمومی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در سومین روز از این اجلاس نیز با سفر به مشهد مقدس، ضمن زیارت حرم امام رضا علیه السلام در کنار نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف، با مقام معظم رهبری دیدار کردند.

حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در این دیدار که در تالار آئینه حرم مطهر امام رضا علیه السلام در مشهد مقدس برگزار شد، ضمن بیان ظرفیت های پیروان اهل بیت علیهم السلام و همچنین تهدیدهای پیش روی جهان تشیع و امت اسلامی، تأکید کردند: حرکت های عظیم اسلامی اخیر در دنیای اسلام، مقدمه تحولی بزرگ تر و حاکمیت اسلام است، و موضع پیروان اهل بیت علیهم السلام، حمایت از این حرکت های اسلامی است.

ایشان در بیان ظرفیت ها و امتیازات مکتب اهل بیت علیهم السلام خاطر نشان کردند: اولین ملت و کشوری که توانست نظام مبتنی بر اسلام و قرآن را بوجود آورد، یک ملت و کشور پیرو اهل بیت علیهم السلام بود.

و تأکید کردند: امروز جوانان کشورهای اسلامی برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود، بجای مکاتب مادی متوجه تعالیم اسلامی شده اند و این افتخار به برکت حرکت ملت ایران بوجود آمده است.

مقام معظم رهبری، حرکت های اسلامی اخیر در مصر، تونس، لیبی، بحرین و یمن را از الطاف الهی خواندند و خاطر نشان کردند: موضع ما حمایت از این حرکت ها و تقویت آن ها است و امیدواریم این حرکت های اسلامی منجر به قطع کامل سلطه دشمنان اصلی یعنی صهیونیست ها و آمریکا شود. همچنین در کنار این امتیازات و ظرفیت ها باید مراقب تهدیدها و آسیب ها نیز بود که از جمله آن ها ایجاد اختلاف میان مذاهب گوناگون اسلامی بویژه شیعه و سنی است.

در ابتدای این دیدار شیخ نعیم قاسم، معاون دبیر کل حزب الله لبنان، شیخ حسن سلطان از بحرین، حجت الاسلام والمسلمین اکبری از افغانستان، سیدعمار حکیم رئیس مجلس اعلاای اسلامی عراق، حجت الاسلام والمسلمین شیخ العمری از عربستان و خانم هاجر حسینی از آمریکا، به بیان دیدگاه های خود در خصوص تحولات منطقه و بیداری اسلامی و رشد روزافزون گرایش به اسلام در جهان پرداختند و ضرورت هوشیاری در مقابل تهدیدهای دشمنان امت اسلامی و لزوم وحدت بیش از پیش دنیای اسلام را مورد تأکید قرار دادند.

در این دیدار همچنین حجت الاسلام والمسلمین اختاری دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ضمن ارائه گزارشی از اجلاس پنجم مجمع عمومی، به حضور بیش از پانصد نفر از فرهیختگان و نخبگان از ۱۱۰ کشور جهان در این اجلاس اشاره کرد.

آیات عظام مکارم شیرازی، نوری همدانی و سبحانی

بالر سال پیام هایی به پنجمین اجلاس مجمع عمومی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، یگانگی و همبستگی ملت ها را یکی از ضرورت های روشن عنوان کرده و بر لزوم حفظ وحدت در میان مسلمانان تأکید کردند. این پیام ها به صورت جداگانه و به تفصیل در نشست نخبگان مجمع قرأت شد.

در مراسم اختتامیه این اجلاس نیز پورتال جامع اهل بیت علیهم السلام با سی و پنج سایت تخصصی در موضوعات اسلامی به ۵ زبان فارسی، عربی، انگلیسی، اردو و ترکی با حضور علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، افتتاح شد.

لازم به یادآوری است مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ۲۱ سال پیش جهت تحقق بخشیدن به یکی از مهم ترین آرمان های پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام یعنی وحدت و انسجام بخشیدن به شیعیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و تلاش برای ارتقاء فکری و فرهنگی آنان تشکیل شد.

اولین گردهمایی عمومی مجمع با فرمان حضرت آیت الله خامنه ای با حضور بیش از سیصد نفر از فرهیختگان و نخبگان تشکیل و در همان کنفرانس سنگ بنای مجمع نهاده شد.

اهداف مجمع همانطور که از نامش برمی آید، معرفی و شناساندن مکتب اهل بیت علیهم السلام به جهانیان، نشر آثار و معارف اسلام، قرآن و عترت، تحکیم و پشتیبانی و گسترش وحدت و اتحاد امت اسلامی، تلاش برای کم شدن اختلافات در میان مسلمانان و پراکندگی میان آن ها، دفاع از مکتب اهل بیت در برابر هجوم دشمنان، پاسخگویی به پرسش ها در دنیا در مورد مکتب اهل بیت، پشتیبانی از پیروان اهل بیت است.

هیئت



نظر کرده امام رضا علیه السلام
یادی از مرحوم نادر علی کربلایی
که عمرش را در مسیر اهل بیت
علیهم السلام گذراند

سوز یا معرفت

دو قرن از تاسیس هیئت داریش
می گذرد و هنوز عزاداری در این
هیئت شور و حال دیگری دارد

دوست دارم سبک لری بخوانم
گفتگو با ابوالفضل بختیاری که به
قول خودش ابتدای بوده و بعد
مداح شده است

ای کاش عاشورا کربلا باشم
دیدار با حاج سید حسن معطر
پیر غلام اهل بیت علیهم السلام

الان گوش ها سنگین شده
گفتگو با حجت الاسلام سید
ابوالقاسم شجاعی از واعظان
قدیمی و معطر تهران



یادی از مرحوم حاج نادر علی کربلایی که عمرش را در مسیر اهل بیت علیهم السلام گذراند

نظر کرده امام رضا علیه السلام

زهر احسینی

از مداحان و شاعران آستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود. بارها به جهت شعرخوانی و مدح اهل بیت علیهم السلام به محضر امام خمینی رحمه الله علیه مشرف شده بود. تقریباً تمام فرزنداناش هم شاعری و مداحی آستان اهل بیت علیهم السلام را از پدر به ارث برده و در این راه فعالیت دارند. مداحان و شاعران امروز، «حاج نادر علی کربلایی» را به یاد دارند و از او به عنوان معلمی بزرگ یاد می کنند. خانه حاج نادر علی هر روز کلاس مداحی و روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام بود.

شفا یافته

بر اثر حادثه رانندگی پای چپ نادر علی کربلایی مصدوم و بعد از مدتی سیاه شد. دکتر توصیه کرد که پای کربلایی باید قطع شود، در غیر این صورت عفونت به تمام بدن سرایت می کند. کربلایی مجاب شد که دکتر پایش را قطع کند، اما دلش هوای ضریح طلای خورشید هشتم را کرده بود. از دکتر خواست دو روزی به او اجازه دهد به پاپوس امام رضا علیه السلام برود. دکتر اجازه داد تا کربلایی راهی بارگاه امام هشتم شود. نادر علی با دلی امیدوار، به بارگاه امام هشتم وارد شد و داستان توسلش را به پنجره های ضریح حلقه کرد. سر به دیوار حرم گذاشت و به شدت گریه

را بر عهده گرفته بود، قرآن را از حفظ بود و با ذوقی که داشت، شعر هم می گفت و اینچنین بود که کربلایی از کودکی به شعر و شاعری علاقه مند شد و گاهی با مادر بزرگ مشاعره هم می کرد. او از کودکی برای گذران زندگی اش کارهای زیادی را تجربه کرد، از کشاورزی و گاوداری گرفته تا چند سالی خرازی. اما این مشاغل راضی اش نکرد. علاقه اش به اهل بیت علیهم السلام بالاخره او را در جریه مداحان قرار داد و تا آخر عمر جز مداحی کار دیگری انجام نداد. کربلایی در آغاز راه، بسیار سعی کرد نوحه هایش را خود بسراید، اما توفیقی نیافت تا اینکه حادثه ای زمینه اجابت این خواسته را فراهم کرد.

«حاج نادر علی کربلایی» در

سال ۱۳۰۱ شمسی در قلعه جی تهران متولد شد. دو سال نشده بود که پدرش را از دست داد و شش سال بعد از مرگ پدر، مادرش از دواج کرد. اما نادر علی بعد از از دواج مادر، به خانه پدری بازگشت و در کنار مادر بزرگش به زندگی ادامه داد.

نادر علی به علت فقر، از سن هشت سالگی مجبور به کار شد. فقط دو سال ابتدایی را در مدرسه روزانه درس خواند و بقیه تحصیلاتش را تا ششم ابتدایی در مدرسه شبانه ادامه داد. مادر بزرگ که از هشت سالگی سرپرستی نادر علی



روی دوشش، عرق چین مشکلی را روی موها جفت و جور کرد و رفت. بعد از مدتی رنگ در به صدادر آمد. دختر جادر سفید به سر کرد و با شتاب به سمت در رفت تا در را باز کرد، سلام کرد و بی درنگ حرقش را زد: «پدرم تانه و نیم منتظر ماند، بیامید، رفت». یکی از آقایان جواب داد: «بیشتر از چند دقیقه مزاحم نمی شویم» و دختر گفت:

کم کم بی قراری می کرد و دلش شور هیئت را می زد. مهمانان نیامده بودند و عقر به ساعت ۹:۳۰ رانشان می داد. دیگر نتوانست در خانه بماند و به هیئت رفت. دختر هم شعله سماور را پایین آورد و مادر از سرببی حوصلگی گفت: «هر دا یک شب حوصله می کردی و هیئت نمی رفتی!» اما حاج نادر علی با ناامیدی از آمدن مهمانانش، عبا ی قهوه ای را کشید

به خانواده مداح معروف تهران و پدر شهیدان محسن و مجید کربلایی خبر داده بودند که رأس ساعت ۹ شب، جمعی از مسئولان به خانه شان می آیند. مادر و دختر خانه را آب و جارو کردند، شیرینی و میوه خریدند و سر شب، سماور را روشن کردند و چشم به ساعت اتاق پذیرایی دوختند. ساعت ۹ شد، اما مهمانان نیامدند. حاج نادر علی کربلایی

آن روز
که مهمان
آمد



کرد. لحظه‌ای پلک‌ها را روی هم گذاشت تا قدری آرام بگیرد. در همین حال بود که نوری از عالم غیب به صورتش تابید و نور بیشتری در دلش. صحنه‌ای که دیده بود به وجدش آورد. بی درنگ برخاست و عصار انداخت: زیر لب زمزمه می‌کرد و حیران از حالی که داشت در میان موج زائران امام رضا علیه السلام، اولین قدم را برداشت و قدم دوم و سوم و چهارم را، که زائران می‌فهمند کربلایی شفا یافته است.

کربلایی که می‌دانست به در خانه اجابت آمده و با کریمان کارها دشوار نیست، با خود نیت دیگری می‌کند که اگر در طبعش گشایشی ایجاد شود، تمام سعی و تلاش خود را به کار بگیرد تا شعر در

منقبت و مدح ائمه اطهار علیهم السلام برسد. هنوز از دلش نگذشته بود که همان جا طبعش گویا می‌شود و می‌سراید:
سلمان صفت، تو میکده دل خراب کن
تادل شود ز موهبت مصطفی در ست

خدمت در دامن اهل بیت علیهم السلام

کربلایی پس از آن به سرودن شعر پرداخت و حاصل ۲۰ سال شاعری اش، ۱۴ جلد کتاب است که از آن میان می‌توان مجموعه سه جلدی ارغوان کربلا، شکوفه‌های غم در دو جلد، شهید گمنام، مقتل سالار شهیدان و صحیفه ایثار را نام برد. او نه فرزند، چهار دختر و پنج پسر داشت که دو

پسرش، محسن و مجید، در جریان دفاع مقدس به شهادت رسیدند و پسر دیگرش، حسین، در اثر جراحات ناشی از جنگ تحمیلی در مهر ماه سال گذشته به درجه رفیع شهادت نائل شد.

کربلایی همسر متدین و باسوادی داشت و از ویژگی‌های ممتاز همسرش این بود که همیشه همراه او بود و خوب شعر را می‌شناخت.

خود نادعلی کربلایی به خوش قولی مشهور بود و هر گاه به کسی قول می‌داد، به طور حتم به وعده‌اش عمل می‌کرد. شرکت در هیئت‌ها و نوحه خوانی برای اهل بیت علیهم السلام برنامه ثابت زندگی حاج نادعلی بود و روزها هم به امور عادی زندگی می‌پرداخت. به مردم احترام زیادی

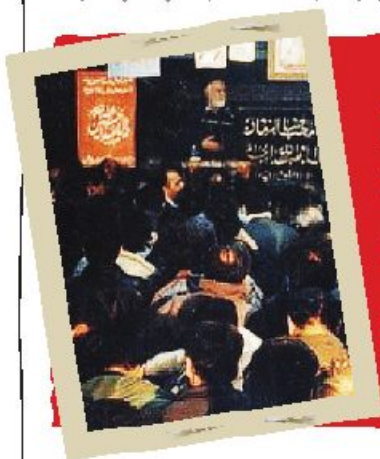
«صبر کنید از مادرم اجازه بگیرم» و به سرعت به داخل خانه رفت و وقتی برگشت، گفت: «بفرمایید راه را برای مهمانان باز کرد، اما نتوانست بفهمد سیدی که میان ده دوازده نفر دیگر وارد خانه شد، چه کسی است.

یک به یک از آن حلقه وارد حیاط خانه شدند. به چهار و پنج نفر نکشید که روحانی‌ای با عصایی در دست وارد خانه

شد؛ دختر با دیدن «آقا» حیرت زده شد و با چشمانی مبهوت گفت: «سلام» و آقا با صدای رسا و مهربان جواب دادند: «سلام دخترم! حال کتون چطوره؟» دختر نتوانست جوابی بدهد، خوشحالی از چهره‌اش پیدا بود. آقا وارد اتاق شدند و دختر هم کنار مادرش نشست.

آقا که آن زمان رئیس جمهور بودند، سر صحبت را باز کردند. در مورد پدر خانواده،

حاج نادعلی کربلایی، با مادر صحبت کردند و مادر از تألیفات همسرش گفت و چند جلد از کتاب اشعار نادعلی کربلایی را به آقا هدیه داد و ایشان به کتاب‌ها نگاهی انداختند. سپس یکی از همراهان یک جلد قرآن آورد و آقا به رسم همیشه پشت جلد آن را امضا کردند و به همسر نادعلی کربلایی و مادر دو شهید هدیه دادند.





حاج نادعلی معتقد بود: مداح اهل بیت علیهم السلام باید خود اولین و بهترین عامل به آن چیزی باشد که می گوید.

می گذاشت و به اندازه توان مالی اش به نیازمندان کمک می کرد. علاقه و احترام نادعلی کربلایی به ائمه دین علیهم السلام، از او فردی پرهیزکار ساخت و این تقوا خیلی از پامنبری ها را مریدش کرد.

حاج نادعلی بر اثر سکتة مغزی، مدت سه سال در بستر بیماری افتاد و ششم اسفند ۱۳۸۲ دار فانی را وداع گفت. او معتقد بود: مداح اهل بیت علیهم السلام باید خود اولین و بهترین عامل به آن چیزی باشد که می گوید و همیشه با وضو به مجالس وارد شود. او می گفت که در عزای ائمه اطهار علیهم السلام باید گریست و در شادی آن ها شاد بود؛ حاج نادعلی کربلایی برای هر مناسبتی، شعر مناسب پیدا می کرد و بسیار کتاب می خواند و تأکید داشت برای مستمعانش مطالب تازه

بخواند. پای منبرهای نادعلی کربلایی شاگردان زیادی تربیت شده اند که امروز نام و یاد استاد زینت منبرهایشان است.

لحظه آخر

حاج اکبر بازویند، یکی از مداحان و شاگردان نادعلی کربلایی است. او سال هاست که گرمای نفسش را از اهل بیت پیامبر علیهم السلام هدیه گرفته است و علاوه بر مرحوم نادعلی کربلایی نزد اساتید پنامی چون شیخ احمد علی زاده، حاج حسن توکلی و اساتید مداحی و روضه خوانی یزد آموزش دیده است.

او درباره نادعلی کربلایی می گوید: روزی مقام معظم رهبری در دوران ریاست جمهوری شان به منزل نادعلی کربلایی رفتند. ایشان در آن موقع در منزل نبودند و همسرشان در منزل بودند. مقام معظم رهبری از ایشان پرسیدند اگر مشکلی و کاری هست که ما می توانیم انجام دهیم، بگویند. همسر نادعلی کربلایی در پاسخ گفتند: «من دو شهید تقدیم اسلام کرده ام و یکی از فرزندانم جانباز است؛ من به عنوان یک زن حاضر در راه دفاع از اسلام و کشورم کشته شوم و از شمامی خواهم تا آخر ایستادگی کنید و تسلیم دشمن نشوید».

**بی درنگ برخواست
و عصار انداخت؛
ز منزه می کرد
و در میان موج
زائران، اولین قدم
را برداشت و قدم
دوم و سوم و چهارم
را، که زائران
می فهمند کربلایی
شفا یافته است**

بازویند تعریف کرده است: خاطره ای که هرگز از یاد نمی برم، آخرین لحظات حیات نادعلی کربلایی است. در آخرین ساعات که دیگر نفس های کربلایی به شمارش افتاده بود و چشمانش دیگر بسته شده بود، کنارش رفتم و شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم و از خانواده خواستم یک مهر به من بدهند. مهری آوردند که تربت امام حسین علیه السلام بود و آن را بر پیشانی کربلایی گذاشتم. وقتی به «شفاعت الحسین یوم الورد» رسیدم، دیدم کربلایی نیم خیز شد و سه بار به حالت سلام دادن حرکت کرد. دوباره چشم هایش را بست. در آن لحظه در دل گفتم کربلایی آنکه را دوست داشتی، دیدی. هنوز از منزل شان خیلی دور نشده بودم که تماس گرفتند و گفتند: کربلایی فوت کرده است.

پامنبری ها و شاگردان

نادعلی کربلایی در هیئت های انصار العباس علیه السلام و حسینیه کبودر آهنگ در محله سی متری جی مداحی می کرد و شاگردان زیادی را هم در زمینه مداحی تربیت کرده است که حاج محمد احمدی، حاج مصطفی خورسندی و حاج شعبان حسینی از جمله آن ها هستند و حاج شعبان هم اکنون مدرسه مداحی مرحوم کربلایی را اداره می کند.

آهسته روای شاه تشنه
گامان
زینب یگیرد پر سر تو قرآن
عزیز بیمبر
نظر کن به خواهر
الله اکبر
کرده وصیت مادر نکویت
پوسم به جایش یا حسین،
گلویت
که از تیغ دشمن
جدا گردد از تن
الله اکبر
رأس شهیدان روی نیزه تایان
در پیش چشم زینب پریشان
یتیمان به افغان
ز داغ عزیزان
الله اکبر
پر نیزه تایان شد هلال زینب
آیات حق جاری بود از آن لب
از فراز سنان
قیامت شد عیان

ای جد مظلوم!
از پیر زینب شد گریه گارم
خون از دو دیده زین غم پیارم
در پی کسی طفلان
بر عایدین نالان
آهسته تر رو شاهایه میدان
خواهر یگیرد پیر تو قرآن
ای نازنین برادر
رحمی نمایه خواهر
مظلوم حسین جان!
کرده وصیت چون مادر تو
ناپوسه گیرم از حنجر تو
ترسم دگر نبینم
روی تو نازنینم
مظلوم حسین جان!
آهسته تر روای شاه خویان
رحمی به حال خونین دلان
کن
ای خسرو مدینه
غش کرده است سگینه
مظلوم حسین جان!

الله اکبر
جسم شه دین مانده در پیاپان
در خاک و خون صد پاره است
و عربان
ساریان از جفا
کرده دستش جدا
ای اهل عالم
ز هرا کنار نعش نور عیشش
گریان بود پر بیکر حسینش
واویلا واویلا
از جفای اعدا
ای اهل عالم
از تشنگی پر لب رسیده جانم
من زنده دیگر در جهان نمانم
پتر سید از خدا
حیا از مصطفی
لب تشنه ام من
سبط پیمبر رأسش جدا شد
زینب اسیر قوم دغا شد
صاحب زمان پریشان
گوید به آه و افغان



خارج از متن

ارمغان کربلا

کربلایی، کتاب های شعر و مداحی زیادی نوشته است. او به شعر هایش خیلی علاقه داشت چون آن ها را هدیه امام رضا علیه السلام می دانست.

فرزند از حاج نادر علی هم کربلایی شدند

خانه‌ای با سه شهید

خانواده کربلایی، خانواده جهاد و ایثار است. محسن، مجید، حسین، اسماعیل، مهدی و حاج نادر علی کربلایی گاه‌گاه هم‌زمان با هم در جبهه‌ها مشغول نبرد بودند. همسر حاج نادر علی به همراه خواهرانش هم از فعالان جمع‌آوری و ارسال کمک‌های پشت جبهه بودند. سه پسر حاج نادر علی کربلایی به شهادت رسیدند.

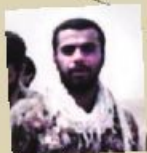
شهید حسین کربلایی

در دوران جنگ تحمیلی، فرماندهان سپاه به دلیل هوش و استعداد بالایی که در او سراغ داشتند، او را به عنوان مربی تخریب در سپاه برگزیدند تا اینکه گردانی را به عنوان «گردان سپاه تخریب تهران» تشکیل دهد.

او همراه با پذیرش مسئولیت فرماندهی این گردان، وظیفه خنثی‌سازی بمب‌های شهری را هم به عهده گرفت و با همان گردان وارد عملیاتی مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر

مقدما، خیبر، بدر و... شد. پس از مدتی مسئولیت تأسیس و فرماندهی یگان مهندسی موشکی سپاه را بر عهده گرفت که اوج هنرنمایی‌اش در عملیات سال ۶۵ و ۶۶ بود.

حضور صد و دو ماهه سردار حسین کربلایی در جبهه‌های جنگ باعث شد پانزده بار مجروح شود و مدال افتخار جانبازی هفتاد درصد را بر سینه حک کند. سرانجام در اثر جراحات شیمیایی باقیمانده از دوران جنگ تحمیلی، بیست و سوم مهرماه سال ۸۹ به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شهید مجید کربلایی

در دوران انقلاب اسلامی ۱۴ سال بیشتر نداشت که همراه برادرش، محسن، مشغول فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی شد؛ پخش اعلامیه و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها از جمله این فعالیت‌ها بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جزو اولین افرادی بود که عضو بسیج دانش‌آموزی شد. مدتی بعد برای حراست از آموزش و پرورش به سپاه رفت و حفاظت مسلحانه به او واگذار شد.

پس از شروع جنگ تحمیلی، در اسفندماه ۶۰ به جبهه رفت و تا آبان‌ماه سال ۶۱ در منطقه سومار در ناحیه غرب ایران حضور داشت. پس از شهادت برادرش، محسن، به خواست برادر دیگرش، حسین، که مجروح و در بیمارستان بستری بود برای مدتی به جبهه رفت، اما مدت زیادی طاقت نیاورد و دوباره به جبهه برگشت.

سرانجام در آذرماه سال ۶۱ در عملیات رمضان مفقودالامر شد. بعد از گذشت ۲۲ سال انتظار و دوری، از طرف سپاه او را شهید اعلام کرده و در ۱۸ رمضان سال ۸۴ مراسمی به یادش برپا کرده و یاد و خاطره‌اش را با دیدن عکس و کوله به جا مانده‌اش زنده کردند.



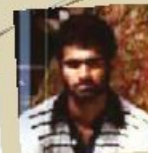
شهید محسن کربلایی

در دوران انقلاب اسلامی، همپای دیگر دوستانش به انتشار اعلامیه، شرکت در تظاهرات ۱۷ شهریور، تخلیه پادگان‌ها و کلتازی‌ها و روشنگری عموم مردم مخصوصاً نوجوان‌ها و جوان‌ها مشغول بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان معلم تربیتی در آموزش و پرورش و پایگاه میثم مشغول به کار شد. او بنیانگذار بخش فرهنگی و تبلیغات نظامی در مدارس بود که بعدها بسیج دانش‌آموزی نام گرفت.

در دوران جنگ تحمیلی، فنون نظامی را به دانش‌آموزان تعلیم می‌داد و در همان دوران با شهید همت و حاج احمد متوسلین ارتباط داشت.

ششم بهمن‌ماه سال ۶۰ از طریق سپاه پاسداران به جبهه اعزام شد و مدتی در جبهه کردستان با شهید چمران هم‌رزم بود. در اول فروردین سال ۶۱ هم در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد؛ هنوز ۵ روز از شروع عملیات نگذشته بود که در منطقه دشت عباس (تنگه رقابیه) به شهادت رسید.





گفتگو با حجت الاسلام سید ابوالقاسم شجاعی از واعظان قدیم و مطرح تهران

الان گوش ها سنگین شده

محمد رسولی

دارد.

■ شما چند سال است که منبر می روید؟
چهار ساله بود که پای منبر پدرم شروع کردم تا الان.

■ پس دوره های مختلفی را دیده اید. در هر کدام از این دوره ها مطالبی که در منبرها مطرح می کردید چه چیزهایی بوده، مردم چه می خواستند؟

من در تحولات سخت سیاسی و مذهبی ایران منبری بوده ام. در شرایط آسایش مردم هم منبری بوده ام. در همه حال آنچه که مورد رضای خدا و سعادت جامعه از نظر منابع اسلامی بوده مطرح کرده ام. به همین جهت تا به الان موفق بودم که مر و جی برای منابع عالی اسلامی باشم و نشر معارف عالی اسلامی را در لباس روز تالیف و تفهیم کردم.

■ خوب خیلی های دیگر هم ممکن است باشند که معارف اسلامی را بدانند اما این توفیق را نداشته باشند که مخاطب را جذب کنند. منبری ای که چند دهه است موفق است چه چیزی داشته که به اینجا رسیده؟

آن منبری ای محبوب است که مردم پای سخنش جمع شوند و دل بدهند به سخنش. منبری باید مردم را بشناسد و بداند چگونه در دل هر کدام از آن ها کلامش را نفوذ بدهد.

■ صرف در وس حوزوی خواندن کفایت می کند برای اینکه کسی خطیب بشود یا اینکه منبر رفتن یک مساله بالاتری است؟

یکی از مساقلی که الان در دنیا مطرح است جنس هر کاری است. من می خواندم که در آمریکا یک وکیلی را استیضاح کردند. در جلسه استیضاحش رئیس مجلس گفته بود ایشان به درد آشپزی می خورده اشتباه آمده و کیل شده. هر آدمی برای یک جنس کار ساخته شده اگر سراغ کار دیگر هم برود باز با همان جنس خودش کار می کند. مثلاً اگر یک طبیبی جنسش تاجر باشد طبابتی که می کند تاجرانه است. مایکرو حلتی داشتیم که یک وقتی بدهکار بود، به من ماموریت دادند بروم بدهی اش را ببر دازم اما او قبول نکرد. همین آدم می رفت در عتایر و مساله یاد می داد، این جنسش روحانی بود. الان کشف کرده اند که اگر کسی جنس اش خونریز باشد اگر تربیت شود جراح می شود و اگر تربیت نشود سلاخ می شود. مبلغ باید جنس تبلیغ داشته باشد. من شرح حال آقای فلسفی، استادم را مطالعه می کردم

تمام معنای مغز و فکر مردم تفهیم می کند. این است که می فرماید العالم بزمانه. آن عالمی که زمانه اش را می شناسد و هیچ وقت ملبس به آلودگی ها و گرفتاری ها نمی شود.

■ یعنی شما شناخت مخاطب را یک عامل مهم توفیق در منبر می دانید. اگر به فضاهای غریبه بروید بطور با مستمع خود ارتباط می گیرید؟ از قبل راجع به محیط شناخت پیدا می کنید؟
اگر ماه به شهرها یا جاهای غریبه برویم به هر حال تا حدی آشنایی به جو آنجا داریم. این گوینده را آگاه می کند. اگر در تهران باشیم، قسمت های مختلف را می شناسیم. الان من می توانم بگویم کدام قسمت تهران جزء طرفداران انقلاب هستند، کدام قسمت انحراف فکری دارند، کجا مثلاً آلودگی اجتماعی دارد یا کجا متدینند. این بستگی به اطلاعات عمومی و اجتماعی گوینده

حاج آقا شما را به عنوان یکی از خطبا و منبری هایی می شناسند که چند نسل پای منبر شما بوده اند و توانسته اید قشر های مختلفی



را پای صحبت خود بنشانید. چه عامل یا عواملی باعث می شود که یک خطیب موفق شود در چند دهه، منبری پر مخاطب داشته باشد؟
قاعدتاً گوینده پرنفوذ، گوینده مردمی است. یعنی با مردم است و با طبقات مختلف معاشرت کرده و در معاشرت با مردم از زمینه های فکری آن ها آگاه است. مرحوم آقای فلسفی به من می گفتند یکی از نعمت هایی که خدا به تو داده شناخت مردم است. من روی منبر اکثر جمعیت را یا به اسم یا به ظاهر یا به افکار می شناسم. به این جهت گوینده اگر آگاه و آشنا باشد، سخن را به مناسبت زمان و آگاهی از زمانه خود به

وقتی بالای منبر می‌روم می‌بینم خیلی‌ها که قبلاً بوده‌اند الان نیستند به جدم قسم می‌خورم که
یه یاد آخرت می‌اقتم و همیشه می‌گویم روزی بیاید که این‌ها باشند و من نباشم



منبر

شاه هم مرا ببخشید غیر
از سه نفر. آقای محلاتی و
آقای شهیم
کرمانی و
من



می‌کنم که مردم استفاده می‌کنند. الفاظ خارجی را
به کار نمی‌برم و مستمع هم می‌پذیرد.

■ عامل بودن یک منبری به
حرف‌های خودش و تقوایش
چقدر در نفوذ کلامش تأثیر
دارد؟

خیلی مؤثر است. البته هر کس به
اندازه خودش. مأملاً در خصوص
خیرات صحبت می‌کنیم اما
اتفاق و خیرات آن طور که برای
ثروتمندان مملکت ممکن است
برای خود مامکن نیست، ما
هم به اندازه خودمان باید خیرات
کنیم. برای اینکه خوب این مطلب
روشن شود من یک خاطره‌ای
را بگویم. یک وقتی تعدادی از
استادان دانشگاه آمدند منزل
آقای فلسفی، روز شهادت امام

سجاد علیه السلام بود ایشان امر کردند که من منبر
بروم. من در آن جلسه راجع به عبادات امام سجاد
علیه السلام صحبت کردم که مثلاً ایشان چشمشان

اگر منبری خودش عامل
نباشد. اعتقاد مخاطبش هم
از آن منابع
برمی‌گردد



هیئت هم این طور است که فاطمین روزهای جمعه
و در موالید و شهادت اهل بیت علیهم السلام مراسم
برگزاری می‌کند.

■ حاج آقا در گذشته تلویزیون
و سایر وسایلی که مردم را
سرگرم خود می‌کند نبود و مردم
راحت تر پای منبرها می‌آمدند.
الان چه کار باید کرد که جذابیت
منبر از جذابیت این قبیل چیزها
بیشتر باشد؟

من در همین فاطمین که منبر
می‌روم سه طبقه چهار طبقه
جمعیت جوان می‌نشینند. هفده
سال است که در مورد معاد
صحبت می‌کنم. شش سال فقط
در باب بهشت صحبت کردیم و
همچنان مخاطب داریم.

■ شیوه منبر شما شیوه خطابه‌ای است؟

من همه فنون منبر را بلدم. در مساله ادبیات، صدا،
اخبار، تفسیر و روضه. من از واژه‌هایی استفاده

من به خیلی از
کشورها رفته‌ام.
آنجا خیلی تشنه
معارف اسلامی
هستند. شب
عید در لندن در
حسینیه مقام معظم
رهبری صحبت
می‌کردم تا وقتی
خیابان جمعیت
نشسته بود

ایشان گفته بود بچه‌های من هیچ کدام جنس سخن
نداشتند. من خودم در فرزندانم یک پسری داشتم
که در جوانی فوت کرد، او کودک که بود با اینکه
روحانی نبود پیش ما یک عمامه‌ای درست می‌کرد
و به سرش می‌بست و صحبت می‌کرد، جنس سخن
را داشت. گویند اگر جنس سخن را نداشته باشد
موفق نمی‌شود.

■ فرمودید که آقای فلسفی استادان بودند. شما
درس حوزوی را کجا خواندید و از محضر چه اساتید
دیگری استفاده کرده‌اید؟

من در تهران مسجد حاج ابوالفتح مقدم‌اتم را شروع
کردم. سطح را هم در مسجد رزاده خواندم و اساتید
من آیت الله شیخ جعفر خندق آبادی و مرحوم امام
اهوایی بودند و بعد هم تحت تربیت آقای فلسفی
بودم.

■ در چه مجالسی بیشتر منبر می‌رفتید؟
مسجیدی در تهران نیست که من آنجا منبر نرفته
باشم.

■ مجالسی که ثابت می‌رفتید یا می‌روید کجاست؟
فاطمین بود. فاطمین پیش از انقلاب توسط
دوستان ما تشکیل شد و اینجایی که الان جلسات
برگزاری می‌شود ساخته شده هم الان رییس هیئت
مدیره آنجا هستیم. این حسینیه بطوری بدون خدشه
است که مقام معظم رهبری هر وقت ختم خانوادگی
دارند در آنجا برگزار می‌کنند. یک جمعیتی در آنجا
هست که روزهای یکشنبه تشکیل می‌شود و کار
خیر انجام می‌دهند و پرونده‌هایی که در خصوص
بدهکارهای مالی است را رفع و رجوع می‌کنند.
همچنین برای جهیزیه یا خرج مدرسه و بیمارستان
افراد نیازمند کمک‌های مالی می‌شود. همچنین به
کمک مردم فاطمین یک بانک قرض الحسنه راه
اندازی کرده است. در خصوص برنامه‌های مذهبی

کرد. ایشان ناخدا بی است که کشتی انقلاب را آرام و به
مناسبت زمان بانبری و پیش و سخن و بیداری و سرعت
فکر رهبری کرده. لذا منبر خوب آن منبری است که مروج
مسائل روز باشد.

اولین مجلس روضه‌ای که پیش امام برگزار شد من در آن
صحبت کردم. می‌خواستیم آقا سید محمد کوثری را ببریم
پیش امام روضه بخواند. بعضی‌ها می‌گفتند ایشان جهانی
نیست. من یک بار رفتم خدمت امام و به ایشان عرض کردن
آقا سید محمد هستند برای روضه خوانی امیر خلی می‌گویند

من در یک ختمی منبر رفتم در محله در خرتگاه تهران،
همان ختم شب در مسجد الجواد بود و افراد فرق می‌کردند.
یک کسی آمد به من گفت فلانی واژه‌هایی که تو در این دو جا
استفاده کردی خیلی باهم فرق دارد، گفت چون آنجا با اینجا
فرق دارد. ولی یک مساله کلی که الان هست این است که
منبر باید مروج انقلاب باشد. برای اینکه الان رهبر مملکت
یک انسان رشید درس خوانده فقیه و دارای مراتب مختلف
علمی است ایشان ادیب است، اطلاعات روایی بالایی دارند.
«اذا غرب نجم طالع نجم» وقتی که امام رفت ایشان طلوع

منبر رفتن جلوی آقا
ترس دارد!

امریه معروف ونهی از منکر باید اول ایجاد قدرت کرد
والان که امام رحمه الله علیه برخاسته ماباید دنبال او
باشیم و این مطلب جا افتاد و اهل منبر به دنبال امام
رحمه الله علیه رفتند. اولین اعلامیه ای هم که داده
شد امضای من هم پایش هست. من به زندان رفتم.
شاه همه را بخشید غیر از سه نفر. یکی آقای محلاتی
بود یکی آقای فهییم کرمانی ومن.

■ چه شد که بقیه بخشیده شدند ولی شما در زندان
ماندید مگر جرم شما چه بود؟
مغیر عراق از طرف آقای حکیم آمده بود و خواسته
بود که آن ها آزاد شوند ولی ما سه نفر چون سختمان
شدت داشت و جرممان سنگین تر بود بخشیدند.

■ خاطرهای هم دارید؟
بسیار زیاد. من در همین مسجد قنات آباد از منبر که
آمدم پایین دستگیر شدم. یک بار
آمدند منزل ما را محاصره کردند
و بعد مرا گرفتند. موارد دیگری
هم بود.

■ وعظی که با انقلاب و مردم
همراه نشدند چه عاقبتی پیدا
کردند؟
متغور اجتماع شدند. باز ایران
رفتند یا اگر هم مانند مغور و
گوشه نشین شدند. آن هار خلاف
سبیل افکار عمومی شنا کردند و
متوجه مردم نبودند.

■ کار منبری فقط به سخنرانی
خلاصه می شود یا مسئولیت
دیگری هم در قبال مردم و مشکلات آن ها دارد؟
الان این صدای هایی که شما اینجا می بینید و در
باز خانه مان نشانگر همه چیز است. بنده یک نمونه اش



تشیع داریم به چه زمانی برمی گردد؟
از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده. در زمان
امیرالمومنین علیه السلام، توسعه این سوهان
گرفته بود و امیرالمومنین علیه
السلام سخنان را گوش می داد.
آن ها روش و اصول سخن را عملاً
یاد دادند. گوش می کردند و اشکال
می گرفتند و تربیت می کردند.

■ اگر موافقید کمی راجع به
منبرها در دوره انقلاب صحبت
کنیم. چه سختی هایی داشت
منبر رفتن در آن شرایط؟
در ایامی که امام رحمه الله علیه
حرکت را شروع کردند منبر به
دنبال امام افتاد. اولین مجلسی
که از وعظ تشکیل شد منزل
آقای سلطان الواعظین بود که
مرحوم آقای هسته ای به وعظ
گفتند که ما واجبات امرهون زمان و مکان می دانیم.
یعنی باید ساعت ظهر بیاید که نماز ظهر واجب شود
یا من باید پولدار باشم که بتوانم خمس بدهم. برای



از گریه فرمز شده بود و پلکشان زخم شده بود یا پینه
جبین شان را قیچی می کردند و چنین و چنان. وقتی
که این دانشگاهی ها رفتند آقای فلسفی عصبانی
شدند و به من گفتند چرا این طور صحبت کردی.
من عرض کردم آقا همه را که از منابع اسلامی گفتیم
ایشان گفتند به درستی گفتی ولی بعدش باید
بگویی شما به اندازه استعدادتان تلاش کنید. شما
نمی توانید امام شوید من فلسفی هم نمی توانم ولی
باید در راه اهل بیت علیهم السلام بود. آیا من می توانم
مثل امیرالمومنین علیه السلام باشم که هر شب به
خانه ایام بروم؟ ملامی توانم کاملاً مثل آن ها باشم
ولی حضرت فرمود و لکن اعیونی بروع و اجتهاد و
سداد و...

■ پس منبری باید در حد خودش به حرف هایش
عمل کند ناد یگران هم عمل کنند؟
بله در گله ستانی که یک گل لاله و ش باشد دورنگ
می برد حیثیت گل های یک رنگ از میان
یعنی اگر منبری خودش عامل نباشد، اعتقاد
مخاطبش هم از آن منابع برمی گردد.

■ حاج آقا ناز بیخه خطابه و منبر به این صورت در

خودم هم عاشق
روضه هستم.
الان پای منبر من
یک عده با گریه
تربیت شده اند. امام
حسین علیه السلام
فرمود من کشته
گریه هستم



چندین بار در روضه های آقا هم منبر رفته ام. ادب
ایشان را در روضه نگاه کنید، تمام مدت دستشان
روی پیشانی شان است. اگر هم اشکالی به گوینده
باشد به او گوشزد می کنند. من پیش اکثر مراجع
منبر رفته ام ولی تنها جایی که بنده موقع صحبت
کردن ترس دارم نزد ایشان است. چون ایشان دقت
کامل دارند به سخن و آخرین بار که نزد ایشان
روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت
کردم ایشان بعد از منبر مرا تشویق کردند.

جهانی نیست شما اجازه می دهید بخوانند؟ ایشان
گفتند یعنی چی جهانی نیست، امام حسین علیه
السلام جهانی نیست؟ بخوانید آقا، روضه را بخوانید.
وقتی امام سخنان تمام شبیه من نگاه کردند و اشاره
کردند که بخوان و من دم شیعی را اگر رفتم و بعد هم
آقای سید محمد روضه خواند و امام دستمالش را در آورد
و اشک هایش را پاک کرد یک روز که من رفتم دست
امام را ببوسم ایشان گفتند که شجاعی چه می کنی
گفتم تو کری جدتان را بعباد الله.

هستم که هر روز ارباب رجوع دارم و اگر در توانمان باشد مشکلات کسانی که به اینجای آیند رفع و رجوع می‌کنم. همچنین وعظ هم به اینجای آیند و باهم می‌نشینیم و بحث و گفت‌وگو در خصوص منبر داریم. الان در تهران بعد از منزل آقای فلسفی منزل ماست که هر روزه بحث منبر در آن می‌شود.

■ **شما به کشورهای خارجی هم سفر می‌کنید. منبر رفتن در خارج از کشور چه تفاوت‌هایی دارد؟**
من به خیلی از کشورهای قاره‌ای انگلستان، آمریکا، چین، ژاپن، آلمان، فرانسه و خیلی از کشورهای دیگر رفتم. آنجا خیلی تشنه معارف اسلامی هستند. من شب عید در لندن در حسینیه مقام معظم رهبری صحبت می‌کردم تا توری خیابان جمعیت نشسته بود.

■ **شما غیر از وجهه منبری تان وجهه روضه خوانی تان هم مورد توجه بوده است.**
من از اول پای منبر پدرم روضه می‌خواندم. خودم هم عاشق روضه هستم. الان پای منبر من یک عده با گریه تربیت شده‌اند. امام حسین علیه السلام فرمود من کشته گریه هستم. امام فرمود اسلام از محرم و صفر زنده مانده و محرم و صفر بهار گریه و عزای اهل بیت علیهم السلام است. منبری بعد از سختش باید از عاشورا استفاده کند و مردم را با احساسات حسینی تربیت کند. منبری که روضه نداشته باشد تأثیری ندارد.

■ **شما از چه منابعی برای روضه استفاده می‌کنید؟**

من هر منبری که می‌روم موضوع منبرم یک زمینه‌ای در عاشورا دارم. اگر فرد خدا کار است از علی اکبر علیه السلام می‌گویم. اگر اصحاب با وفاست از مسلم بن عوسجه، حبیب این مظاهر و نظایر آن می‌گویم. اگر بیت با عظمت است بیت امام حسین علیه السلام است. اگر صبر و شکیبایی است صبر اهل بیت علیهم السلام است. اگر حریت است حریت اهل بیت علیهم السلام است. که حتی بچه‌های سه چهار ساله با آن اسارت یک خواهش از دشمن نکردند. وقتی بزیب پشیمان شد یکی از سردار هایش به او گفت به خدا خاتواده‌ای به عظمت این خاتواده ندیدم. ما این‌ها را به یک ریسمان بسته بودیم. وقتی بچه‌ای

در آمدن کوتاهی می‌کرد او را می‌زدیم ولی آن بچه نمی‌گفت تزن فقط می‌گفت «فاما الیثم فلا تقهر». آیات یتیم را از قرآن می‌خواند. واقعه عاشورا یک واقعه انسانی است یک واقعه‌ای است که از نظر اصول عالی انسانی بی‌نظیر است.

■ **خیلی از جلساتی که شما در آن منبر می‌روید مراسم ترحیم است. این نوع مراسم‌ها شرایط خاص خود را دارد و شاید خیلی از افرادی که در آن شرکت می‌کنند اهل منبر و مسجد نباشند. برای آن‌ها چگونه باید سخن گفت تا باز هم بیایند؟**

اگر این مطلب حمل بر خودستایی نباشد. این کار فن من است که منبرهای ترحیم که حساس هم هستند را اداره می‌کنم. ما شکارهایی که برای دین و دیانت از مجالس ترحیم گرفتیم از هیئت‌ها نگرفتیم. یک جوان می‌آید برای مجلس عمومی، خاله‌اش یا خویشان دیگر و اهل منبر نیست اصلاً با قیافه روحانی موافق نیست. باید بگونه‌ای صحبت کرد که او را جذب کرد. من این کار را کرده‌ام. همانجایی که یک عارضه‌ای هست یک بیشتر سخن می‌زنیم و او را معالجه می‌کنیم و مرید دین و دیانت می‌شود.

■ **این مسأله اتفاقی بوده یا طبق اصول پیش آمده؟**
تخیر. این فن است. ما اصول سخن را در موهظه و ارشاد در مجلس ترحیم رعایت می‌کنیم. چون طرف یکی از بستگانش فوت شده و حالا تأثیر دارد ما از همان تأثیر استفاده می‌کنیم و احساساتش را برمی‌انگیزیم. منبری باید مردم را بشناسد. چهره هر فرد نشان می‌دهد که آن فرد چه چیزی می‌خواهد و ما آن را می‌گوییم.

■ **شاید برخی باشند که بالای منبر خوب صحبت می‌کنند ولی وقتی می‌آیند پایین**

جوانی را که به آن‌ها مراجعه می‌کند تحویل نمی‌گیرند. این از تأثیر منبر نمی‌کاهد؟

این مسأله الان خیلی کم است. منبری‌های ما با مردم می‌جوشند. حتی آن‌ها را به منزل خودشان می‌برند یا ارتباط تلفنی دارند و با کسی که سراغشان آمده ارتباط برقرار می‌کنند تا آن ارشادی را که در منبر شروع کرده بودند تمام کنند.

■ **شما در دوره‌ای هم که امکانات رسانه‌ای و حتی بلندگو هم نبود منبر می‌رفتید. چه سختی‌ها و تفاوت‌هایی داشت آن دوران؟ چگونه یک منبری پر آوازه می‌شد؟**

در آن دوره رمز اصلی گوش مردم بودن سخن ما. در مسجد چهل ستون منبری می‌رفت منبر تا آخر مجلس مردم می‌نشستند و صدایشان در نمی‌آمد. گوش مردم به منبر بود. اما الان گوش مردم سنگین شده.

■ **الان برنامه‌های مذهبی در تلویزیون ساخته می‌شود و یک منبری برای جمعیتی صحبت می‌کند نه تعدادش معلوم است نه معلوم است چه قشرهایی هستند. این با آنکه شما فرمودید منبری باید مخاطبش را ببیند و بشناسد مغایرتی ندارد؟ نوع سخن گفتن در این برنامه‌ها با سخن گفتن در حسینیه‌ها تفاوتی دارد؟**

در حسینیه‌ها خود مردم با علاقه می‌آیند ولی طرف در خانه‌اش نشسته و ناخواسته دارد تلویزیون می‌بیند. یک گوینده سخنی را که در مجلس روضه می‌گوید به درد تلویزیون نمی‌خورد. در تلویزیون باید هوشمندانه‌تر صحبت کند. حرف زننده نباید بزند یا درشت صحبت نکند.

■ **خیلی از کسانی که پای منبر شما بوده‌اند شاید الان دیگر در دنیا نباشند. حال شما وقتی می‌بینید نسل‌های مختلفی آمده‌اند پای این منبرها و رفته‌اند چیست؟**

همه‌شان را دعا می‌کنم. وقتی بالای منبر می‌روم و می‌بینم خیلی‌ها که قبلاً بوده‌اند الان نیستند به جدم قسم می‌خورم که به یاد آخرت می‌افتم و همیشه می‌گویم روزی بیاید که این‌ها باشند و من نباشم.

این کار فن من است که منبرهای ترحیم که حساس هم هستند را اداره می‌کنم. ما شکارهایی که برای دین و دیانت از مجالس ترحیم گرفتیم هیئت‌ها نگرفتیم



هدایای معنوی



خانه کتاب

تهران / خیابان آیت ا... طالقانی / نبش
خیابان شهید مفتاح / خانه کتاب ۵۷
تلفن: ۸۸۳۸۱۵۶۸ تلفکس: ۸۸۳۸۱۵۶۹

ir.ir



دو قرن از تاسیس هیئت دلریش می‌گذرد و هنوز عزادار در این هیئت شور و حال دیگری دارد

سور بامعرفت

محمد ممالک

اشعاری که الان در کتابی به نام کلیات دلریش چاپ شده است. دلریش شاعر و نوحه سرابود و اطرافش حلقه‌ای از دوستان و محبین اهل بیت جمع می‌شدند. ظاهراً همان زمان یعنی حدود دویست سال پیش این جمع پس از وفات دلریش هیئتی را به نام این شاعر در تبریز راه انداختند. هیئت و حسینیه دلریش هیئت تبریز که حدود دو قرن از تاسیسش می‌گذرد، در بین اهالی تبریز از جایگاه و احترام خاصی برخوردار است. بگونه‌ای که اکثر شخصیت‌های معتبر و به نام تبریز از این هیئت بوده‌اند.

به احترام دلریش

بازار بزرگ تبریز یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین بازارهای کشور است و به ثبت جهانی رسیده است.

آذری زبان هم که نباشی کمتر می‌شود که روضه خواندن آذری‌ها را بشنوی و از سوز خواندن آن‌ها اشکت جاری نشود حتی اگر معنی اشعاری که خوانده می‌شود را نفهمی. همه اقوام ایرانی نوکران و خاکساران درگاه اهل بیت علیهم السلام هستند اما این قوم ترک زبان روضه‌هایشان، گریه کردنشان، شعرهایشان و... حال دیگری دارد. یکی از همین نوکران مرحوم دلریش است. دلریش مردی بود از خطه آذربایجان که دو قرن پیش در تبریز زندگی می‌کرد. او سواد خواندن و نوشتن نداشت اما شاعر اهل بیت علیهم السلام بود. هر وقت که می‌خواست شعری بسراید دخترش را صدامی کرد تا قلم و کاغذی بیاورد و او اشعار را می‌گفت و دخترش می‌نوشت.



حدود پنجاه سال است که هیئت دلریش تهران توسط مسئولین هیئت دلریش تبریز که دو قرن است تاسیس شده، پرچم خود را علم کرده است. حسینیه دلریش نیمه شب‌های ماه رمضان در شب به روی عاشقان روضه و مناجات باز بود و سبک می‌کرد روح اهالی اش را.

هیئت



هیئت تهران تا قبل از انقلاب مکان ثابتی نداشت و سیار بود تا اینکه بعد از انقلاب زمینی در نزدیکی چهار راه استقلال و میدان بهارستان خریداری شد

مجله خیمه | شهریور ۱۳۹۰ | شماره ۷۹ و ۸۰

سخنرانان هیئت بوده‌اند و مرحوم حاج مهدی فیضی در شرایط خفقان پیش از انقلاب، علناً در هیئت شاه و خاندان پهلوی رالعن می‌کرد و علیه رژیم گذشته موضع گیری می‌کرد. موضع گیری‌های سیاسی سبب شد افرادی که نمی‌توانستند این مسائل را بپذیرند از هیئت جدا شوند و هیئت‌های دیگری تأسیس کنند. البته همه این افراد همیشه احترام حاج مهدی فیضی را به عنوان استاد و بزرگ‌تر نگه می‌داشتند. تا قبل از انقلاب به دلیل اینکه هیئت‌ها مجبور بودند در بازار، شاه را دعا کنند داریش به بازار نمی‌رفت اما بعد از انقلاب وقتی که متأسفانه برخی از هیئت‌های آذربایجانی به سمت فرق‌های انحرافی مثل خلق مسلمان و جریان‌های دیگر کشیده شدند و این سعی داشتند که بازار تبریز را در عزاداری‌ها در دست خردشان بگیرند، در این شرایط هیئت داریش احساس وظیفه کرده و با پرچم «الان حزب الله هم الغالبون» به بازار آمد و یگانه‌ای شد که آن دسته‌هایی که به نیت‌های دیگری آمده بودند جمعیت‌شان را از دست دادند و جمعیت دسته داریش یک سرش بازار کفاش هابردیک سرش مسجد آذر بایجانی‌ها.

عزاداری یا معرفت

یکی از مسائلی که در دامنگیر بسیاری از هیئت‌ها شده است این است که قسمت سخنرانی و منبر در هیئت به حاشیه رفته است و در اعلامیه‌های هیئت‌ها نام سخنران کوچک‌تر از نام مداح و ذاکر نوشته می‌شود. این امر در این هیئت بگونه دیگر است. داریشی‌ها معتقدند عزاداری باید با معرفت باشد و اگر معرفت نباشد اگر به سودی نمی‌بخشد و معمولاً سخنران‌های بنام تهران را برای منبر دعوت می‌شوند و در اعلامیه‌های هیئت نام سخنرانان درشت‌تر دیده می‌شود و در کنار آن نوشته می‌شود «با مداحی ذاکران اهل بیت...».

علاوه بر جلساتی که در اعیاد و عزاداری‌ها در این هیئت برگزار می‌شود هر صبح جمعه در حسینیه هیئت برپاست. در شب‌های ماه مبارک رمضان هم در کنار دیگر هیئت‌های تهران که از بعدافطار تاسحر هر کدام در گوشه و کنار شهر در برنامه‌های مختلف مناجات و روضه برپا می‌کنند، هیئت از نیمه شب پایگاه آن‌هایی می‌شود که می‌خواهند شبشان را با ذکر و روضه بگذرانند. شب زنده دارانی که خیلی هایشان آذری زبان نیستند و همین حضور باعث شده که ذاکران این هیئت کمتر شعرهای ترکی بخوانند و رسم روضه خواندنشان هم هنوز مثل گذشته است، شعر می‌خوانند بدون اینکه روضه‌های مکشوفه باشد اما مستمعین با همین اشعار گرمی می‌کنند بطوری که اگر از بیرون وارد هیئت شوی فکر می‌کنی که لابد روضه گز دل خوانده‌اند که این‌ها اینطور اشک می‌ریزند.

تبریز و تهران بوده و هست این است که مداحی که بعد از یک مداح دیگر می‌خواند ادامه همان روضه‌ای را می‌خواند که نفر قبلی او خوانده و هنر این ذاکران گرداندن مجلس با شعر آن هم از حفظ است و روضه‌هاشان را هم در قالب شعر می‌خوانند.

تأسیس هیئت تهران

حدود پنجاه و پنج سال پیش عده‌ای از افراد مرکزی این هیئت مثل فرزندان رئیس هیئت، حاج سید ابراهیم خجسته و داماد رئیس هیئت تبریز حاج مهدی فیضی به تهران می‌آیند. از آن زمان بنا شد که پرچم هیئت داریش در تهران هم علم شود تا تبریز ی‌هایی که به تهران آمده بودند باز هم بتوانند هیئت‌شان را داشته باشند. در آن دوره هیئت‌های آذری در تهران کم بود و این امر در کنار خوش نامی هیئت داریش در تبریز باعث شده بود که این هیئت یکی از پر جمعیت‌ترین هیئت‌های تهران بشود.

هیئت تهران تا قبل از انقلاب مکان ثابتی نداشت و سیار بود تا اینکه بعد از انقلاب زمینی در نزدیکی چهار راه استقلال و میدان بهارستان خریداری شد و حسینیه داریش نام گرفت. داستان خرید این زمین توسط هیئت داریش هم ماجرای جالبی دارد که نشان از عنایتی نسبت به این مکان دارد. دوره‌ای که به دنبال خرید زمینی برای ساخت حسینیه در تهران بودند چندین زمین را به حاج مهدی فیضی، رئیس هیئت تهران، پیشنهاد داده بودند اما ایشان به خاطر اینکه قرار بود این زمین حسینیه شود حساسیت بالایی داشتند و هر زمینی را قبول نمی‌کردند. و وقتی که قرار شد زمین فعلی حسینیه خریداری شود بدون اینکه مسئولین هیئت بدانند در روز محضر با شصت و سه نفر و نه این زمین مواجه شدند که آمده بودند تا حق خود را بگیرند. شصت و سه نفری که هر کدام از جاهای مختلف و بعضاً خارج از ایران آمده بودند و به صورتی معجزه آسا همه و نه آن زمین در یک روز در محضر جمع شده بودند و اگر یک نفر نمی‌آمد سند امضای می‌شد. بعد از اینکه این زمین برای ساخت حسینیه خریداری شد متوجه شدند پنجاه سال قبل از آن در این محل حسینیه‌ای بوده که در روز عاشورا تمام هیئت‌های عزاداری آذری در آنجا جمع می‌شدند و عزاداری می‌کردند.

فعالیت انقلابی

خصوصیت دیگر داریش این بوده است که این هیئت منحصر به ذکر فضائل و مصائب اهل بیت علیهم السلام نبوده و از قبل از انقلاب نسبت به حوادث و مسائل روز بی تفاوت نبوده و عکس العمل نشان می‌داده است. پیش از انقلاب کسانی مثل آیت الله امامی کاشانی و آیت الله محمدی کرمانی و فخرالدین حجازی از



این بازار از گذشته در روزهای تاسوعا و عاشورا محل تجمع دسته‌های عظیم عزاداری تبریزی‌ها بوده است؛ یگانه‌ای که در این ایام بازار کاملاً در تسخیر دسته‌های عزاداری است. در گذشته این دسته‌ها هنگامی که به ابتدای بازار می‌رسیدند به احترام دسته داریش توقف می‌کردند تا اول این دسته وارد بازار شود و بعد بقیه دسته‌ها. شاید بعضی هیئت‌ها باشند هنوز که برای گریاندن مستمعینشان متوسل به روضه‌هایی می‌شوند که سند محکمی ندارد. اما خصوصیت مداحان داریش این بوده است که هیچ موقع روضه‌ای را نخوانده‌اند که واقعیت نداشته باشد. یار و روضه‌هایی که و هنر مقام اهل بیت علیهم السلام باشد. اینجا حتی روضه‌هایی که سندشان قوی است اما به قول معروف روضه مکشوفه است خوانده نمی‌شد یکی دیگر از رسم‌هایی که در هیئت‌های داریش

گفتگو با ابوالفضل بختیاری که به قول خودش ابتدا قاری بوده و بعد مداح شده است

دوست دارم سبک لری بخوانم

نریمان قائم مقامی

مداحی فنی است مقرون با توفیق الهی که به اهلبش داده می شود و مانند هر فن دیگری شاگردی کردن و پای درس استاد نشستن می خواهد و اگر غیر از این باشد عاقبتش معلوم نیست. ابوالفضل بختیاری، دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت تکنولوژی و مدیر عامل یکی از شرکت های مربوط به امور کشاورزی در تهران است. مداح است و از نوجوانی به صورت جدی به دنبال یاد گرفتن آن رفته است. بختیاری داماد حاج منصور ارضی است و هر شب جمعه خود را به دعای کمیل حرم حضرت عبدالعظیم می رساند. می گوید که هر چه دارد از این شب جمعه ها دارد. حاج ابوالفضل در انتخاب شعرها و سواص دارد و برایش خیلی مهم است که چه چیزی را می خواهد بخواند. دل پری دارد از برخی از جوان ها که به جای نوکری در دستگاه امام حسین علیه السلام دنبال چیزهای دیگری هستند. ابوالفضل بختیاری شغلش مداحی نیست.

بخوان. آن موقع ماه رمضان ها حاجی اول مهدیه می خواند و بعد می رفت ارک. سال های ۷۴ و ۷۵ را مهدیه بعد از ایشان می خواندم. کم کم به کلاس مداحی حاجی رفتم و قضیه فامیلی مان هم در سال ۷۶ کلید خورد.

■ هر مداحی معمولاً خواندنش تلغیقی از خواندن چند مداح دیگر است. الان در خواندنتان بیشتر از چه کسی تاثیر می گیرد؟
اینکه کامل شبیه کسی بخوانم نیست. من اعتقاد می شود و این تقلید گسترش پیدا می کند. از هر مداح نغمه ای می شنوی و ناخود آگاه در خواندنت از آن استفاده می کنی و بعد از چند سال می شوی خودت؛ یعنی دیگر تقلید نیست.

■ چقدر برای خواندن تمرین می کنید؟
من از اول خیلی به مداحی علاقه داشتم اما اوایل قاری قرآن بودم و بطور حرفه ای قرآن را دنبال می کردم. وقتی به کلاس حاج سعید آمدم به من گفت یا قرآن بخوان یا مداحی کن، من گفتم که مداحی را بیشتر دوست دارم، نه اینکه بخوانم قرآن را رها کنم ولی بصورت حرفه ای مداحی

بودند که هر سه عزیز حق استادی گردن من دارند. با همین دو ستم به این کلاس ها می رفتم تا سال ۷۰ که با حاج سعید آشنا شدم. حاج سعید گاهی به مراسم های دهه ای های ما که در هیئت پیروان شهدای کر بلا بر گزار می شد، می آمد. حاجی هم شهادت های امام صادق علیه السلام می آمدند. من از اینجا با حاج سعید آشنا شدم. سال های ۷۱ و ۷۲ بود که به کلاس های حاج سعید رفتم.

■ آشنایی تان با حاج منصور از کجا شروع شد؟
اگر تعریف از خود نباشد من در کلاس های حاج سعید جزء نفرات اول در خواندن بودم. آن موقع سبک خواندنم یک چیزی بین حاج سعید و حاج منصور بود. شب آخر فاطمیه سال ۷۲ بود در بیت رهبری، قرار بود کویتی پسر پیش منبری بخواند که نیامده بود. حاج محمود زولیده به من گفت که کویتی پسر نیامده و تو برو پیش منبری بخوان و هر وقت که آمد مجلس را به او تحویل بده. من هم رفتم و خواندم. حاج منصور در آن جلسه بود و سوال کرده بود که این کی بود که خواند که گفتند ابوالفضل است شاگرد سعید که هیئت شما هم می آید. آقا یک هدیه ای داده بودند و حاجی ما را صدا کرد تا هدیه آقا را بدهد یک ساعتی با من صحبت کرد و گفت که از اسمال بیا مهدیه کمک کن

خواندن را از کی و کجا شروع کردید؟

من از بچگی سر صف مدرسه قرآن می خواندم، همیشه هم تک خوان گروه سرود مدرسه بودم. سال ۶۵ دوم راهنمایی بودم که ما را برای اجرای سرود بردند به جبهه. یک ماهی جبهه بودیم. یک معلمی داشتیم به نام آقای عرب که در مینی بوس مان نوارهای روضه خوانی ها و برنامه های مسجد جامع را می گذاشت. من پرسیدم که ایشان کیست و گفت که اسمش حاج منصور ارضی است. از آنجا علاقمندی ما به مداحی کلید خورد. یکی دو سال بعد از آن معلم مان ما را برد به جلسه حاج منصور. اولین باری بود که به هیئت ایشان می رفتم، هفتم محرم سال ۶۷ بود در حسینیة صنف لباس فروش ها. از آن به بعد با یکی از رفقایم هر هفته جلسه سه شنبه صبح ها و کمیل های شب جمعه حاجی را می رفتیم. وقتی می رفتم آنجا شعرهایی که خوانده می شد را می نوشتم. من یک پسر خاله ای دارم که او یک رفیقی داشت به نام آقای حاج ابوالقاسمی، که از مداحان شهر ری است. پسر خاله ما وقتی دید که من به مداحی علاقمند شدم معرفی ام کرد به آقای حاج ابوالقاسمی تا به کلاس مداحی ایشان بروم. توی این کلاس کسانی مثل حاج داوود شفیعی و حاج محمد سجادی هم





حاشیه

مداح باید جامع باشد

من چون مسجد ارک می خوانتم، خیلی ها هیئت خردم نیامده اند و ممکن است روضه خواندنم را ندیده باشند. وظیفه من آنجا نوحه خواندن، واحد خواندن، سرود خواندن و شور خواندن است باید وظیفه خردت را در هیئت بشناسی. من نوحه خوان هیئت حاجی هستم. احساس می کنم وظیفه ای که در حال حاضر دارم این است. ولی تو هیئت خردم روضه می خوانم، شعر می خوانم و دیگر کارها. من یاد گرفتم که مداح باید جامع باشد. این خیلی مهم است. مداح نباید تک محور باشد. یعنی هم شعر، هم واحد، هم نوحه، هم شور و هم دعا را خوب بخواند و در همه زمینه ها ممتاز باشد. این جامع شمول بودن می تواند در خواندن برای ذوات مقدسه یکسان باشد. یک مداح خوب برای امام حسین علیه السلام می خواند، برای امام حسن علیه

السلام می خواند، برای امام هادی علیه السلام می خواند، برای هر کسی که می خواند نمی توانی بگویی که کدام را بهتر خوانده است. ولی یک وقت می بینی یک مداحی تک محور است مثلاً فقط برای حضرت

عباس علیه السلام می خواند. یک مداحی را می شناسم که فقط یابرای حضرت زهرا سلام الله علیها می خواند یا برای حضرت رقیه سلام الله علیها. این تک محوری است و شاید در عامه جواب بدهد ولی از نظر فنی به نظر من ضعیف است. اگر مداح با اصول بالا آمده باشد هیچ موقع چراغش خاموش یا کم نور نمی شود. کسانی که فقط دنبال شور خواندن هستند مثل دستمال کاغذی هستند تا یک مدتی می خوانند بعد یک نفر دیگر می آید با سبک های جدیدتر و او را کنار می زند و این قضیه ادامه پیدا می کند. کسی که بلد است دعا بخواند، شعر بخواند روضه بخواند، سال های سال تادم مرگ می خواند. آینده مداحی به نظر من مثبت است. درست است که مابه بعضی از جوان ها انتقاد می کنیم. ولی الان دارم فرهنگ سازی می شود و این ها هم به مرور زمان در آن خط صحیح مداحی قرار می گیرند.

استفاده کنید. فقط نباید به قالب های مرسوم مثل ترکیب بند و مثنوی و غزل محدود شد.

■ بعضی از مداحان از قدیم چند شاعر دور و برشان بوده اند که با هم رفیق بوده اند. از این نوع ارتباط بوده که آثار ماندگار پدید آمده است. به نظر شما الان جای این ارتباط بین مداح ها و شعرا خالی نیست؟

این طرح خوبی است ولی هر چه سن بالاتر می رود دیگر حال و حوصله این کارها هم کمتر می شود که حالا بخواهی تازه با یک جوانی ارتباط برقرار کنی. من سال های سال است که با آقای اشتری که از شعرای کرج هستند مانوسم و هر دومان دیگر به هم عادت کرده ایم. در ضمن برخی از شاعر ها نیت هایشان خالص نیست. الان متأسفانه جوان ها تربیت نشده اند، یک استعدادی دارند اما این استعداد هدایت نشده است. بعضی ها شان می آیند در میدان اما نیت های دیگری دارند. من به شخصه با این نیت ها درگیر می شوم برای همین هم نمی توانم با هر کسی کار کنم.

■ این موضوع هم در مداحی است هم در شاعری. ما از جوان ها بمان یک توقعی داریم اما چیزی هم به آن ها یاد ندادیم. قبول ندارید؟

الان جوان های ما گوش شنیدن ندارند. ما سال های سال رفته ایم پای متبر استاید و فقط شنیده ایم. جوان الان ما را می بیند که میکرو فون دستمان است در صورتی که از اول این نبوده. ما چند سال نشستیم تلمذ کردیم، گوش کردیم ببینیم استادمان چه می خواند و خواندنش را برای خودمان آنالیز کردیم و الان داریم آن ها را در خواندنمان پیاده می کنیم. البته هنوز هم تلمذ ادامه دارد. الان بعضی از جوان ها فقط برای ارائه دادن می آیند، برای شنیدن و استفاده کردن نمی آیند، به عقیده بنده یک مداح حتی تا آخر دوران مداحی خود باید وقتی را برای گوش دادن قرار دهد. یک بار از حاج علی انسانی سوال کرده بودند که استاد شما کی بود و ایشان گفته بود هر کسی که جلوی من خوانده است استاد من است. من هم به همین اعتقاد دارم، از بچه کوچک گرفته تا پیر مردی که جلوی من خوانده است استاد من است چون بدی های خواندنش را گرفتم و در خواندن خودم

را ادامه می دهم. برای تمرین کردن در همه حال می خواندم و هنوز هم همین طور است. اعتقاد دارم مداح باید برای هر خواندنش برنامه داشته باشد و همین طور سرسری مداحی نکند.

■ یکی از ابزار های خواندن یک مداح شعر است. چقدر برای انتخاب شعر زحمت می کشید؟ اصلاً ملاکتان برای انتخاب شعر چیست؟

من واقعاً ملاک شعر یام در سطح عالی است. اما بعضی مواقع گیر می افتم. ما با چند تا شاعر که بیشتر ارتباط نداریم. مثلاً پنج تا شاعرند و برای یک مناسبت یکی شان شعر می گوید. من مجبورم همان را بخوانم که شاید خیلی هم قوی نباشد. ولی اگر دستم در انتخاب باز باشد خیلی خوب انتخاب می کنم. مثلاً اگر به شعر هایی که دهه های محرم می خوانم نگاه کنید که اکثر ا هم از کتاب ها بر می دارم، انتخاب های قوی ای است.

■ شمار جوع کردن به کتاب ها را برای پیدا کردن شعر درست می دانید؟

بله. من در شعر خصوصاً در مصیبت ها اعتقادم بر این است که خیلی از غزل مصیبت ها جاودانه است. یعنی شما می توانید مادام العمر آن شعر را بخوانی. این بحث دو جنبه دارد یکی جنبه فنی شعر است، یک جنبه هم حال شاعر یا عنایتی است که به آن شعر شده، که رمز ماندگاری شعر است.

■ چندین سال پیش بود و هنوز خیلی از این نوآوری ها اتفاق نیفتاده بود که از شما شنیدم گفتید چرا مداح ها مثلاً شعر نو نمی خوانند؟ خیلی از این فکر های نوآورانه هست اما چرا اجرا نمی شود؟

ببینید مابه عنوان مجری هستیم. من این پیشنهاد را به شیخ راجع فری هم دادم و تقریباً هم استقبال کرد. البته منظور شعر نیما نیست، یک سری هم این کار را در قالب بحر طویل و جز انجام دادند ولی باز به نظر من آن چیزی که باید، نشد. چون آن ها فقط در مولودی این کار را کردند ولی من فراتر از این را فکر می کردم. ما مجری هستیم، تغذیه مان از جای دیگر است و این تغذیه انجام نشده. من سه چهار سال است دارم به شعرایی که باهاشان کار می کنم می گویم که از قالب های جدید شعری



اگر اعتقاد داریم که اهل بیت علیهم السلام حاضر و ناظر هستند باید فقط آن هادر نظرمان باشند و هر جا که می خوانیم یکسان اجرا کنیم



مداح

اعتقاد داریم در هر کاری انسان هایی موفق بوده اند که نوآوری کرده اند. دوم سبک های ولادت سخیف نباشد و در شان اهل بیت علیهم السلام باشد.

■ تعارف نداریم که یکی از مشکلات امروز مداحان و شعرای مادوری از مناجات است. آقا هم امسال در جلسه ای که با شعرا داشتند به این نکته اشاره کردند. شما این ایراد را در کجای کار می بینید؟

این حرفی که شما می زنید زیربنایی است. مداحی که علاقه به دعا ندارد یا نمی تواند دعا بخواند سوادش را ندارد. این هایی که جدیداً وارد مداحی می شوند دیدشان دید شهرت است و کاری انجام نمی دهند، فقط دنبال ته مداحی هستند که شور است. یک استقبال می هم می شود از طرف آدم هایی که فرهنگشان پایین تر است. من توهین نمی کنم ولی بالاخره فرهنگ با فرهنگ فرق می کند، هیئت هم با هیئت تفاوت دارد. شما نمی توانی نغرات هیئت حسین جان را با بعضی از هیئت های دیگر مقایسه کنی. بعضی جاها مستمع آمده سبک بشنود مداح هم آمده سبک ارائه بدهد، برای همین از هم استقبال می کنند. نیست که شهرت باشد طرف دیگر هیچ کاری نمی کند تا علم مداحی اش را افزایش دهد و بیاید روی شعر و روضه و مقتل و دعا و دیگر چیزها کار کند. به قول قدیمی ها خدا دو تا گوش به آدم داده و یک دهان. دو تا باید بشنوی و یکی جواب بدهی. یکی بخوانی.

■ این مخاطب است که روی مداح تاثیر می گذارد و او را مجبور می کند آنچه را که او می خواهد بخواند یا مداح است که روی مخاطبش تاثیر می گذارد؟

بستگی به خود مداح دارد. یک مداحی آنقدر رشد کرده که نظر خودش را به جمعیت القا می کند. یکی هم دنبال این است که مخاطب چه می خواهد تا آن را اجرا کند.

■ الان به نظر شما با توجه به چیز هایی که خوانده می شود سلیقه مخاطب جوان تنزل نکرده است؟ من یک بار به یکی از مداحان جوان گفتم که خدا به تو لطفی کرده و این همه جمعیت جوان از هر طیفی می آیند پای منبرت، تو باید زرتنگ باشی

حذف کرده ام از خوبی های خواندنش هم استفاده کردم. الان خیلی از جوان ها می آیند برای شهرت.

■ ملاک شما برای انتخاب سبک های مداحی در نوحه ها چیست؟

نوحه هم باید حزن داشته باشد هم حماسه. صرف حماسه برای این دوران کافی نیست. الان طیف جوان پای منبر هایمان می آیند. قدیم طرف یک ساعت زمینه می خواند همه هم گریه می کردند و هم سینه می زدند ولی الان جوان حوصله این را ندارد. تا زمینه را می خوانی باید سریع بروی در نوحه و بعد هم شور. منتظر شور است. زمان بازمان فرق می کند. قدیم این حماسی گفتن را می پذیرفتند. الان آنقدر فرهنگ سازی شده است که مردم بالاخره تا حدودی شخصیت هارا می شناسند. باید حماسه و حزن باهم باشد.

■ شما با سبک های نرم بیشتر ارتباط برقرار می کنید یا سبک های تند؟

هر دو را قبول دارم. هر کدام جایگاه خودش را دارد. مثلاً تری زمینه من دنبال ملودی های نرم هستم. به نظر من الان بعد از سال ها شور خواندن، مردم به نرم خواندن علاقه پیدا کرده اند. من تری زمینه ها و واحدهای باریتم نرم جواب گرفته ام. شور هم مثل سابق نیست. الان بیشتر جوان ها به محتوای نزدیک شده اند.

■ یکی از کار هایی که شما کرده اید استفاده از ملودی های محلی است. این ابتکار خودتان است؟

اصالت پدری بنده به لرستان برمی گردد. فکر می کنم که این کار جواب می دهد. خیلی دوست داشتم سالی یک بار یک سبک آری بخوانم. چون ملودی آهنگ های آری در دستگاه ماهر است و ماهر اساساً یکی از دستگاه های مجزون می باشد لذا از این سبک می توان در سبک های عزاداری استفاده کرد. یک زمانی جنوبی می خواندیم ولی همه جایی جواب نمی دهد. اگر سازنده باشد استفاده می کنم.

■ در ملودی ولادت ها چه چیزی به دلتان می نشیند؟

اول خیلی دوست دارم جدید باشد. نوآوری را خیلی دوست دارم چه در شعر چه در سبک.

وقتی من ضعیفم و از مستمع رنگ می گیرم این من هستم که دارم دنبال او می روم



نوحه هم باید حزن داشته باشد هم حماسه. صرف حماسه برای این دوران کافی نیست



من از اول هم برایم جلسه مهم بوده است. هیچ وقت دنبال سیدی نفرتم و نمی روم ان شاء الله



شما نمی توانی نغرات هیئت حسین جان را با بعضی از هیئت های دیگر مقایسه کنی



**خیلی از غزل مصیبت‌ها
جاودانه
است.
پهنی شما
می‌توانید
مادام‌العمر
آن شعر را
بخوانی**



**برخی از شاعرها
نیت‌هایشان خالص
نیست، جوان‌ها تربیت
نشده‌اند، استعداد
دارند اما
هدایت
نشده است**



**اگر مداح با اصول بالا
آمده باشد هیچ موقع
چراغش
خاموش
یا کم نور
نمی‌شود**



**اعتقاد شخصی من است
که آتش سوزی ارك
يك عنایت
خاص بوده
كسانی
که رفتند
انتخاب
شده
بودند**



ما چرا کمی برایمان بگویید.

اعتقاد شخصی من است که آتش سوزی ارك یک عنایت خاص بوده، کسانی که رفتند انتخاب شده بودند.

من آن شب دیر رسیدم. دهه محرم معمولاً هر شب قبل از نماز آنجا هستم. آن شب داشتم از سرکار می‌رفتم خانه که شعرهایم را آماده کنم که همسرم گفت پسرمان تب کرده و مانمی آییم من هم گفتم پس می‌آیم خانه و بعد از نماز می‌روم. وقت اذان بود که بچه‌ها زنگ زدند و گفتند آتش سوزی است و سریع خودم را رساندم. آن شعر «غسل من اشک چشمه» هم قطعاً با این اتفاق ارتباط داشته. شعری که شاعرش قبل از محرم سروده بود و شر بود که بنده آن را تبدیل به واحدش کردم و شب دوم آن سال خواندم و فردای این اتفاق هم برای بار دوم آن را اجرا کردم.

■ انگار این شعر را پیش آقا هم خواندید؟

بله. آقا خیلی تعریف کردند. یادم است سر غذا نزدیک بیست دقیقه آقا از شعر فولکلوریک که محتوا دارد تعریف کردند. آقا اول با مقدمه همین شعر شروع کردند و بعد از خاطرات زندانشان گفتند که با یک عرب هم بند بودند که او شعرهای محلی می‌خواند و آقا هنوز یادشان بود. گفتند اگر شعر محتوا داشته باشد و فولکلوریک باشد خیلی تاثیرگذارتر است تا اینکه شعر ادبی باشد. البته این حرف را یک بار دیگر هم من از آقا شنیده بودم.

■ ممکن است چیزی را در هیئت خودتان بخوانید ولی همان را در مسجد ارك دیگر نخوانید؟

من یک اصولی برای خودم دارم و آن‌ها را در خواندنم رعایت می‌کنم. چه در هیئت خودم باشم چه هیئت دیگر. وقتی شما داری برای اهل بیت علیهم السلام می‌خوانی فرقی نمی‌کند که کجا بخوانی. اگر اعتقاد داریم که اهل بیت علیهم السلام حاضر و ناظر هستند باید فقط آن‌ها در نظرمان باشند و هر جا که می‌خوانیم یکسان اجرا کنیم. وقتی اخلاص داشته باشی نباید برایت فرقی کند که پنج نفر آمده‌اند هیئت یاده‌ها را نفر، همان چیزی را که برای ده‌ها نفر می‌خوانی برای هیئت پنج نفر هم می‌خوانی. درست است حال جلسات باهم فرق می‌کند ولی تو باید در همه جا به یک اندازه توان بگذاری.

و به او خوراک بدهی. این وظیفه را امام حسین علیه السلام بر دوش گذاشته است. ولی اگر تو هم با مخاطبت بروی جلو می‌شوی همان. شاید ظاهراً چیز دیگری باشد ولی باطن همان است. یک بار با یکی از مداحان بودم، ماشینی از کنار ما رد شد که آهنگ گذاشته بود آن مداح به من گفت من اعتقاد این است که صدای ما باید جای این آهنگ‌ها را بگیرد. ولی من این اعتقاد را ندارم، این اشتباه است. ما داریم دنبال آن‌ها می‌رویم و خط نمی‌دهیم. وقتی من ضعیف و از مستمع رنگ می‌گیرم این من هستم که دارم دنبال او می‌روم.

■ خیلی‌ها می‌گویند ما خوب می‌خوانیم تا خوب ضبط شود و بتوانیم بیرون فرهنگ سازی کنیم، شما هم این طور می‌کنید؟

من از اول هم برایم جلسه مهم بوده است. هیچ وقت دنبال سی‌دی نرفتم و نمی‌روم ان شاء الله. این اشتباه است. فرهنگ سازی هیئت باید در داشته باشی، سی‌دی‌ات ناخودآگاه سر از ضبط ماشین درمی‌آورد. آیا آن جوانی که دارد صدای تو را گوش می‌دهد تحولی برایش اتفاق افتاده یا نه؟ کل سال چیزهای دیگر گوش داده و حالا چون دهه محرم است دارد نوار تو را گوش می‌دهد. این فرهنگ سازی نیست چون هیچ کاری برای تحول آن جوان

نکرده‌ای، شعرت احساسی بوده و پیامی نداشته است. حاجی وقتی می‌خواند توی اوج گریه یا اوج شادی یک‌هوا می‌گوید این گریه را با گناه عرض نکنی‌ها، پیامش را وسط کارش می‌دهد. این زورنگی است. این همان رسالتی است که به دوش ماست. ولی وقتی سی‌دی هدف شد این می‌شود که الان شده. تأثیری هم نمی‌گذارد. لااقل من که تأثیری ندیدم. طرف نماز نمی‌خواند ولی سی‌دی گذاشته گوش می‌کند یک توجهی هم به امام حسین علیه السلام می‌کند. به این حرف‌هایی که راجع به گریه بر امام حسین علیه السلام گفته‌اند درست است ولی این گریه باید تحول ایجاد کند اگر نمی‌کند مشکل از ماست.

■ شما در آتش سوزی مسجد ارك بودید و آن شعر «غسل من اشک چشمه» را خواندید. از آن



دیدار با حاج سید حسن معطر پیر غلام اهل بیت علیهم السلام

ای کاش عاشورا کربلا باشم

سعید موسوی

در منزل کوچکش در جنوب تهران با او دیدار کردیم. کمی دیر رسیده بودیم و او از ترس اینکه نکند آدرس را اشتباه رفته باشیم جلوی در نشسته بود و منتظر ما بود. حاج سید حسن معطر ۸۶ سال دارد و حدود ۷۰ سال است که مداح اهل بیت علیهم السلام است. می گوید از اصطلاح پیر غلام استفاده نمی کند و خودش را مداح سابقه دار می داند. پیر مرد با این سن و سال هنوز حافظه خوبی دارد و اسامی خیلی از گذشتگان را به خاطر دارد. استاد همان اول از ما قول گرفت که بلند حرف بزنیم تا بشنود اما همه پاسخ هایش کوتاه بود.



از اهل بیت علیهم السلام می‌خواهم
من راهیچوقت از خودشان جدا نکند تا در آن دنیا یا آن‌ها محسوس شوم.

حاشیه

لالی که شفا گرفت!

هیئتی است به نام هیئت بنی فاطمه که الان هم هستند. من کوچک که به آن هیئت می‌رفتم. شب‌های شنبه سینه می‌زدیم و دو اتاق پر از جمعیت می‌شد یک‌بار جلوی وسط سینه‌زن‌ها دائم با این و آن شوخی می‌کرد و می‌خندید. حاج مرزوق ناراحت شد و رفت و به او گفت: خفه اینقدر نخند. همین که به او گفت خفه دیگر نتوانست حرف بزند یعنی خفه شد. اینقدر دعا و کلام این آدم اثر داشت. سینه‌زن‌ها سینه‌زدند و تمام شد و رفتند ولی این جوان نمی‌توانست حرف بزند رفت گوشه حیاط نشست و گریه کرد که من نمی‌توانم حرف بزنم. دوستانش دستش را گرفتند و بردند. هفته دیگر مایه هیئت رفتیم و حاج مرزوق هم آنجا نشست بود. دیدیم آن جوان با مادرش آمد اما نمی‌توانست حرف بزند مادرش گفت حاج مرزوق پسر مرا لال کردی. باید این لالی را از او بگیریم. من می‌خواهم برایش عروسی بگیرم و... خلاصه حاج مرزوق را متقلب کرد. حاج مرزوق خیلی گریه کرد و رفت وسط سینه‌زن‌ها و گفت هر کسی که سید نیست به آن اتاق برود. اینجا همه باید سید باشند. گفت سینه‌زن‌ها آن هفته این جوان می‌خندید من به او گفتم خفه و او از صدا افتاد. امشب شما آنقدر باید بازهر اسلام الله علیها بگویند که ایشان بیایند و این جوان را شفا بدهند. ما نوحه را خواندیم و خودش هم چون سید نبود از اتاق بیرون رفت. گفت حضرت زهرا بخواند بیاید من نامحرمم. سینه‌زن‌ها هم سینه می‌زدند. بازهرها بازهرها می‌گفتند. اینقدر گفتند که یک وقت ما دیدیم آن پسر که نمی‌توانست حرف بزند خودش هم بین سینه‌زن‌ها ایستاده و بازهرها بازهر اسلام الله علیها می‌گوید. آن شب مردم خیلی گریه کردند. گریه شان یاز شوق بود که آن پسر خوب شد بایه نام حضرت زهرا سلام الله علیها بود. کم کم چراغ‌ها که روشن شد دیدند آن پسر صحیح و سالم است. مادرش دستش را گرفت و از در بیرون رفت. این یکی از خاطره‌های عجیبی بود که استاد ما حاج مرزوق آن را رقم زد. از این خاطره‌ها یاد است. من خودم با خودم عهد کرده‌ام در این مجالس فقط و فقط از خدا و ۱۴ معصوم علیهم السلام بگیرم.

نیستند. ما قصیده حفظ می‌کردیم ۵۰ خط ۷۰ خط.

■ استاد دیگر تان آقای تو کلی چطور بودند؟ ایشان نابینا بودند. من فقط از ایشان شعر می‌گرفتم و خاطره زیادی از ایشان ندارم.

■ شعرهایی که آن زمان می‌خواندند با شعرهایی که الان می‌خوانند چه تفاوت‌هایی دارد؟

خیلی فرق دارد. آن زمان شعرها عوام‌هم بودند. اما الان شعرها بالاست. بعضی شعرها عجیبند. مثل شعر مرحوم کمبانی. مثل فراد کرمانی. مثل صغیر اصفهانی.

■ به نظر شما حفظ بودن شعر مهم است؟

بله. اصلا ما دوست نداریم از رو بخوانیم. یک دفعه هم من گرفتار شدم. داشتم از رو می‌خواندم و شب بود. شمع روشن کرده بودم تا بتوانم ببینم. کسی آمد و شمع را فوت کرد و دیگر نتوانستم بخوانم. گفت میدانی چرا این کار را کردم؟ شعر را حفظ کن. از رو خواندن خوب نیست. انسان باید زحمت بکشد و اشعار را حفظ کند. می‌خواهد چراغ باشد یا نباشد.

■ شما خودتان هم شعر می‌گفتید؟

کم. من شعر نمی‌توانم بگویم. مثلاً یکی از شعرهایم این است:
روز و شب منتظرم تا که ز دلبر خبر آید
دلبرم از پس این پرده غیبت به در آید
کی شود دیده ناقابل از نور جمالش
بشود روشن و آه دل زارم اثر آید
همچو یعقوب نشینم سر راهش من مجزون
شاید از یوسف گمگشته من یک خبر آید
این را خودم گفته‌ام. یک بار مشهد بودم و ایام ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. دیدم این شعر مرا نوشته‌اند و به در و دیوار زده‌اند. گفتم این‌ها نمی‌دانند این شعر برای چه کسی است. نگاهی کردم دیدم بعضی را هم غلط نوشته‌اند. من نوشتم سر حق حجت قائم ولی منتظر آید، آنجا نوشته بود سر حق حجت بر حق. غلط نوشته بود.

حاج آقا سوال اول اینکه شما از چه زمانی وارد مداحی شدید؟



مدت زیادی است که وارد این وادی شده‌ام. شاید ۷۰ سال باشد. صورتم هنوز مو در نیاورده بود. از نو جوانی در این مجالس و مساجد و حرم‌ها خواندن را شروع کردم و بالاخره خودم را نشان دادم. اشعار را حفظ می‌کردم و کتاب می‌خریدم و می‌خواندم و نوحه خوانی می‌کردم.

■ پدرتان هم مداح بود؟

پدر من عطر فروشی می‌کرد.

■ آن اوابل که نو جوان بودید و اولین باری که خواندید هم یادتان هست؟

بله تقریباً. در یک هیئتی به نام هیئت جوانان محمدی شروع کردم. حتی عکسش هم هست. هیئت سرچشمه‌ای‌ها هم می‌رفتم. من رابه آن هیئت بردند و چراغ‌ها را خاموش کردند که بخوانم و خجالت نکشم تا بالاخره آهسته آهسته وارد این جریان شدم که انگار قبولم کردند و تا الان خدا را شکر می‌کنم که فقط و فقط در خانه خدا و اهل بیت.

■ خواندن و نوشتن را از چه زمانی یاد گرفتید؟ چگونه یاد گرفتید؟

من ۵ سال پیش حاج حسن اثنی عشری که فوت کرده‌اند درس عربی خواندم.

■ استاد‌های مداحی تان چه کسانی بوده‌اند؟

من دو استاد داشتم. یکی استادی عرب بود به نام حاج مرزوق. یک استاد هم یک مداح قدیمی که به او می‌گفتند مرشد رضا توکلی. من نزد ایشان می‌خواندم و شعر حفظ می‌کردم و نزد حاج مرزوق هم نوحه خوانی می‌کردم.

■ حاج مرزوق چطور آدمی بود؟

حاج مرزوق، عرب بود. بچه کربلا بود. آمده بود اینجا و خوب هم می‌خواند. من هم ۲۰ سال نزد ایشان بودم و نوحه یاد می‌گرفتم. نزد مرشد توکلی هم چندین سال شاگردی کردم. ما خیلی شعر حفظ می‌کردیم. الان مداح‌ها شعر بلد



تأیر امام حسین علیه السلام بنده‌اید آب نخورید اول
یگوییید السلام علیک یا ابا عبد الله بعد آب بخورید

پیر غلام

■ انگار کتابی هم از شما چاپ شده.
کتاب مصائب المعصومین است که درباره
مصیبت ۱۴ معصوم علیهم السلام است.

■ چه زمانی این کتاب را چاپ کردید؟
۲،۳ سال هست. مصائب ۱۴ معصوم همراه با
جملات عربی با ترجمه فارسی. من زیاد نوشته‌ام
ولی پول زیاد همراه با قدرت جوانی می‌خواهد
که انسان این‌ها را چاپ کند. این را هم آقا مهدی
آصفی چاپ کرد.

■ کدام یک از شعرها را خیلی دوست دارید؟
این شعر کمپانی خیلی عالی است. دختر فکر بکر
من غنچه‌ی لب چو وا کند
از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند
طوطی طبع شوخ من، گر که شکر شکن شود
کام زمانه را پر از شکر جانفزا کند
بلبل نطق من ز یک نغمه عاشقانه‌ای
گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند
ناطقه مرا مگر روح قدس کند مدد
تا که ثنای حضرت سپیده‌النسا کند.

بعضی‌ها می‌خوانند ولی معانی‌ش را

متوجه نمی‌شوند

جلوه خورشید از جمال

حسین است

چشم فلک مات پر

جلال حسین است

علم و حکم حرفی از تبار

حسین است

معنی خلق حسن خصال

حسین است

این شعر را خودم از زبان

لوکران امام حسین علیه

السلام گفته‌ام:

مراسم فخر و تشکر از

خدای حسین

که صبح و شب بود در

دهان ثنای حسین

خوش است در دم رفتن

جمال دلجویش

ببینم و بدهم جان شوم

فدای حسین

شفای درد و دوا

مریض از ره صدق

یقین بدان که بود خاک

گر بلای حسین

بهای خون شریفش

اگر ز من پرستی



خدای عز و جل است خون بهای حسین
لقب مرست معطر برای آنکه بود
تر شخی به من از عطر داربای حسین
سفارش کرده‌ام که این شعر را لای کفتم بگذارند.

■ زمان شما برای مداح شدن چه مراحل را
می‌گذرانند؟

اول باید استاد می‌دیدند. کمی که یاد می‌گرفتند
روی زمین می‌نشستند و می‌خواندند. بعد روی
صندلی و همین‌طور مراحل را طی می‌کردند تا
بتوانند روی منبر بروند و بخوانند. منبر احترام
دارد. هر کسی نباید بالای منبر برود. باید کسی
باشد که بلد باشد. الان شلوغ شده و هر کسی
بالای منبر می‌رود.

■ شما نزد امام رحمة الله علیه هم مداحی کرده
بودید؟

یک دفعه. آن موقع هنوز انقلاب نشده بود. قبل از
قیام من شنیدم که آقا مریض هستند و به شمیران
رفته‌اند. ما دو سه نفر رفتیم خدمت‌شان. آقای
فلسفی و یکی دو تا از علما هم آنجا بودند. یک نفر
به آقا گفت حضرت آقای این معطر از مداح‌های
تهران است. شما اجازه می‌دهید ایشان بخوانند؟
گفتند بخوانند. مجلس عجیبی بود.

■ دیگر نزد کدام یک از علمای بزرگ و مراجع
تقلید خواندید؟

خیلی‌ها مثلاً آقای حکیمی و شاهرودی. نزد آقای
میلاتی هم در مشهد در روز ولادت امام رضا علیه
السلام خواندم.

■ یاد تان هست چه خواندید؟
در حیطات جمعیتی بود. من هم شعر صامت را
خواندم.

خواجہ خراسان ز مقدم تو بهشت است
بلکه بر روضات بهشت کمرش است
خیلی مجلس خوبی شد. جلوی جمعیت آقای
میلاتی بلند شد و ایستاد و گفت من صله‌ای ندارم
به تو بدهم ولی می‌خواهم ببوسمت. همه علما
ایستاده بودند. آقای میلاتی آمد و دست‌انداخت
دور گردن من و مرا بوسید. چند دفعه نزد آقای
میلاتی خواندم.

■ آن زمان که مداح‌ها می‌خواستند بخوانند در
رابطه با پاکت و این‌ها با صاحب مجلس شرط می
کردند؟

بعضی‌ها شرط می‌کردند و خیلی‌ها هم شرط
نمی‌کردند. من اسم‌هایشان را نمی‌آورم. ولی

بعضی‌ها شرط می‌کردند. در خانه امام حسین
علیه السلام شرط نداریم. هر چی ارباب بدهد
خوب است. نباید شرط کند. باید برای خدا
بخواند. استاد ما به ما می‌گفت با موتور یا ماشین
یا پیاده برای پول رفتی برو ولی پای منبر که رفتی
فقط باید برای خدا بخوانی. برای امام حسین علیه
السلام، نه برای پول.

■ پس زندگی مداح‌ها چگونه باید بگذرد؟
ارباب می‌رسند. توبندگی چو گدایان به شرط مزد
مکن، که خواجہ خود روش بنده پروری داند.

■ الان توصیه تان به مداح‌های جوان چیست؟
چیز یاد بگیرند و از روی کتاب بخوانند. با مدرک
بخوانند و غلط نخوانند و با اخلاق باشند. امام صادق
علیه السلام فرمود زینت ما باشید. هر چیزی را که
می‌خواهید قبل از نماز صبح بلند شوید و از خدا
بخواید. از امام حسین علیه السلام بگیرید و تا
بر امام حسین علیه السلام سلام نداده‌اید آب
نخورید اول یگوید السلام علیک یا ابا عبد الله بعد
آب بخورید تا می‌توانید زیارت عاشورا بخوانید.
هر چه بخواید به شما می‌دهند من از روی که
فهمیدم زیارت عاشورا چقدر اهمیت دارد خواندن
آن را ترک نکردم.

■ شما چند دفعه کربلا رفته‌اید؟
۵ دفعه. اربعین رفته‌ام. ولادت امام زمان عجل الله
تعالی فرجه الشریف رفته‌ام و حالا دلم می‌خواهد
یک عاشورا کربلا باشم.

■ حاج آقا در این سال‌ها که برای اهل بیت علیهم
السلام مداحی کردید یک کرامتی بالاخره
نصبتان شده است.

از خود آقا امام رضا علیه السلام گرفتم. ۸ ماه بود
صدایم گرفته بود رفتم پیش امارضا علیه السلام.
داد و هوار کردم که اگر قبولم ننداری بگو برو.
بعد از ۸ ماه که نمی‌توانستم حرف بزنم یک شب
خواب دیدم از خواب بلند شدم دیدم صدام درست
شده دیگه هم صدام نگرفت. یکی به من گفت کجا
رفتی صدایت خوب شد پیش کدام دکتر؟ گفتم
پیش علی ابن موسی الرضا علیه السلام که از همه
دکترها بالاتر است. مداح‌ها باید یک کارهایی
بکنند که آن‌ها دوست‌شان داشته باشند.

■ حاج آقا از اهل بیت علیهم السلام چه
می‌خواهید؟
من راهی چرت از خودشان جدا نکنند تا در آن
دنیا با آن‌ها محشر شوم.

پرونده



سنگر خوب و قشنگی داشتیم
صادق آهنگران از مداحی در
سال‌های دفاع مقدس می‌گوید

آه جبهه! کو برادرهای من؟
بسیاری از خاطرات رزمندگان
در سنگر حسینه شکل گرفته
است

این شعرها طلیعه شوند...
شاعران تاثیرگذار دفاع مقدس
از حال و هوای اشعارشان
می‌گویند

ققنوس رار آتشان می‌زدند...
مروار خاطرات مداحی رزمندگان
در دوران اسارت

زندگی با خاطرات شهدا
روایت حسین یکتا از مداحی
در جبهه



شهره کیانوش راد

کسانی که سال‌های دفاع مقدس را تجربه کرده‌اند و نشان به آن سال‌ها قد می‌دهد خوب به یاد دارند صدای رزمنده‌ای که با لباس بسیجی و بیشتر با یک بلندگوی دستی در میان رزمندها اشعار حماسی می‌خواند تا شور و هیجان رزمنده‌ها دو چندان شود. خودش می‌گوید خیلی دوست داشتم در خط مقدم باشم، اما می‌گفتند در وضعیت کنونی وظیفه شما فقط خواندن است حالا فرقی نمی‌کند در جبهه باشد یا در شهرها. اینکه چطور شد در این راه قرار گرفت و روایت خاطرات آن روزها موضوع گفت‌وگو با «صادق آهنگران» است.

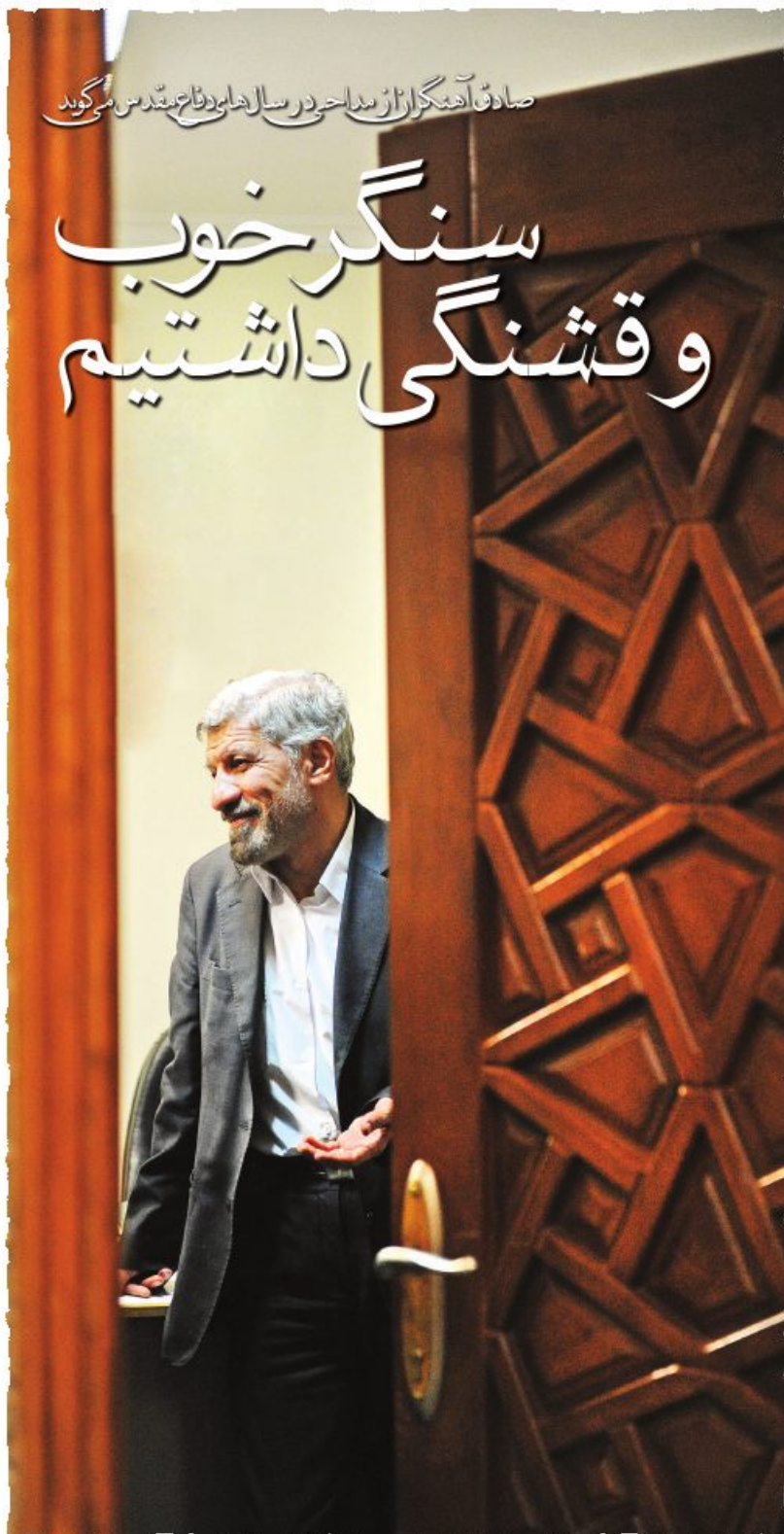
چه شد که شما مداحی در جبهه و جنگ را شروع کردید و این مسئولیت به دوش شما افتاد و شدید صادق آهنگران معروف؟



قبل از اینکه وارد مداحی جبهه و جنگ شوم در حسینیه‌ها و مساجد اهواز و دزفول مداحی می‌کردم و مردم تا حدودی مرا به عنوان مداح می‌شناختند، اما قضیه شناخته شدنم میان مردم شهرهای دیگر و عموم رزمندگان بر می‌گردد به دیدار عشایر عرب دشت آزادگان با امام خمینی رحمه الله علیه که قدری هم قضیه‌اش مفصل است. آن زمان صدام اعلام کرده بود که عرب‌های خوزستان از عراق حمایت می‌کنند و با جمهوری اسلامی و امام رحمه الله علیه خوب نیستند. شهید حسین علم‌الهدی برای اینکه به آن‌ها بفهماند تصورشان باطل است در تدارک جمع کردن عشایر قوم عرب بود تا آن‌ها دیداری با حضرت امام رحمه الله علیه داشته باشند. کار سخت و سنگینی بود. بسیاری از آن‌ها زبان فارسی بلد نبودند و برخی هم حتی شهر را ندیده بودند. حسین این

صادق آهنگران از مداح در سال‌های دفاع مقدس می‌گوید

سنگر خوب وقشنگی داشتیم





از جبهه مستقیم به منزل معلمی می‌رفتم. ایده را می‌دادم و ایشان شعر را می‌سرودند.

حاشیه

کودکی آقای مداح

از کودکی علاقه بسیاری به خواندن اشعار داشتم. خانواده پدری من صدایشان خوب بود و این ارث به من هم رسید. پدرم در شب‌های قدر در مسجد دعای جوشن کبیر می‌خواند و کم‌کم این علاقه در من به وجود آمد. یادم می‌آید قبل از رفتن به مدرسه به دلیل اینکه به نوحه خواندن علاقه داشتم در مراسم سینه‌زنی روی دوش دایی‌هایم قرار می‌گرفتم و یکی دو بند از نوحه‌های دزفولی را می‌خواندم و عزاداران حسینی هم با صدای من سینه می‌زدند در عالم بی‌چگی خیلی خوشحال می‌شدم و سر دوق می‌آدم. راستش را بخواهید درک چندانی از مطالب نداشتیم. بیشتر به خواندن علاقه داشتم. فکری می‌کنم ۱۵ سال داشتم در محله ما هیئتی به نام هیئت علی اصغر علیه السلام بود. در این هیئت بچه‌های کوچک شب‌های محرم دور هم جمع می‌شدند و من برای آن هاتر نوحه می‌خواندم. برنامه خیلی خوبی داشتیم طوری که گاهی مغازه‌دارهای اطراف که صدای ملایمی شنیدند می‌آمدند در مراسم شرکت می‌کردند، حتی برای تشویق به ماهديه یا پولی می‌دادند. در همین هیئت بود که یک روز فردی آمد و از من خواست تا روز تاسوعا در هیئتشان قبول کردم. آن آقا اجازه مرا از پدرم گرفت و به محله‌شان برد. با اینکه برای نخستین بار بود که در هیئت دیگران می‌خواندم، اما به خوبی توانستم دسته‌ها را هدایت کنم و سینه زنی خوب و منظمی هم انجام شد، طوری که از من خواستند روز عاشورا هم به آن هیئت بروم. حتی برای سال بعد هم از من دعوت کردند. ۲ نوحه خوب دزفولی را برای مراسم سینه‌زنی انتخاب کرده بودم و همه جامی خواندم. بعد از نوحه خوانی در این هیئت، به هیئت مسجد «چیت ساز» اهواز که هیئت فعالی بود رفتم. امام جماعت آن مسجد حاج آقا آل طیب بود و بعد از آن به واسطه ارتباطی که برقرار شد در هیئت‌های دیگر هم شناخته شدم.

رحمه‌الله علیه با آنها حرکت کردم، اما اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم بگذارند یا بتوانم در جماران این نوحه را بخوانم.

■ زمانی که مطمئن شدید که باید نوحه را در حضور امام خمینی رحمه‌الله علیه بخوانید چه احساسی داشتید؟

خیلی راحت خواندم، ولی شاید اگر می‌دانستم دوربینی که مقابلم قرار دارد در حال ضبط برنامه است تا آن را از تلویزیون پخش کند، نمی‌توانستم مسلط بخوانم. چنانچه بار دوم آنقدر بد خواندم که چند بار صدایم بالا و پایین رفت. با این حال مردم خیلی استقبال کرده بودند، چون همان روز بنا به درخواست مردم ۲ یا ۴ بار پخش شد.

■ پس می‌توان این نوحه را آغاز معروف شدن شما بدانیم.

بله. فردای آن روز در مسیر بازگشت، به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها رفتم. یادم می‌آید زمانی که وارد حرم شدم دیدم مردم مرا با انگشت اشاره می‌کنند و به هم نشان می‌دهند.

■ بدون تعارف احساس غرور نمی‌کردید؟

به هر حال کار اولم بود که از تلویزیون پخش شده بود و از اینکه می‌دیدم مورد رضایت مردم قرار گرفته و توانسته‌ام حس و حال جنگ و شرح حال مردم خوزستان را به مردم سایر شهرها منتقل کنم خیلی خوشحال بودم. همان جا فهمیدم که مسیر تازه‌ای در زندگی‌ام آغاز شده و به لطف خدا توانستم ۸ سال دفاع مقدس را همراه رزمندگان باشم. البته اوایل کمتر مداحی می‌کردم و بیشتر برای کسانی که به استخدام سپاه در می‌آمدند کلاس‌های عقیدتی می‌گذاشتم. ولی لابلای درس، نامه می‌دادند که کی می‌خوانی؟ فهمیدم که اصلاً کسی حواسش به درس نیست و ظاهر از من فقط خواندن بر می‌آید. یادم هست بعدها که تقاضا بیشتر شد، رفتم حرم امام رضا علیه السلام و توسل کردم که من نمی‌خواهم مدیر شوم یا مسئولیتی داشته باشم. دعا کردم خدا کمک کند تا آخرش خادم اهل بیت علیهم السلام باشم و خدا را شکر این سرتوشت برای ما رقم خورد. الحمد لله که نه مدیریت بلد بودم و نه دنبال آن رفتم.

موضوع را با من مطرح کرد و گفت بیا برای آن‌ها دعای توسل بخوان. در همین برنامه بود که با آقای معلمی هم آشنا شدم.

■ منظورتان همان فردی است که اشعار مداحی شما را می‌سرود؟

بله، سال ۵۹ یعنی همان اوایل جنگ، تبلیغات جهاد سازندگی و سپاه پاسداران در یک دوره‌ای با هم ادغام شد و من با «سیف الله» پسر آقای معلمی که اکنون از اساتید قرآن است آشنا شدم. او می‌دانست که در جبهه مداحی و مرثیه خوانی می‌کنم. به من گفت پدرم شعر می‌گوید، اگر تمایل داری برای شما هم شعرهایی بگویند که در نوحه‌ها از آن‌ها استفاده کنی؟ با تردید قبول کردم. آواز من خواست سبکی را ضبط کنم که برای پدرشان بپرند. خیلی قضیه را جدی نگرفتم. روی نوار کاست کهنه و دست

اوایل کمتر مداحی می‌کردم و بیشتر برای کسانی که به استخدام سپاه در می‌آمدند کلاس‌های عقیدتی می‌گذاشتم ولی نامه می‌دادند که کی می‌خوانی؟

چندم چند بیت ضبط کردم و اسامی چند شهید خوزستان را هم نوشتم و به ایشان دادم. روز بعد پسر آقای معلمی آمدند و دیگره‌ای به من داد که در آن سروده پدر ایشان نوشته شده بود. نگاهی به اشعار انداختم. خیلی زیبا و حماسی سروده شده بود. مطلعش با این بیت شروع می‌شد: «ای شهیدان به خون غلطان خوزستان درود، لاله‌های سرخ پرپر گشته ایران درود» همان موقع حسین علم الهدی آمد و موضوع دعای توسل برای عشایر را مطرح کرد و من هم این شعر را همراه خود بردم.

■ فکر می‌کنم نخستین بار تصویر شما در تلویزیون با خواندن این نوحه دیده شد؟

بله. البته قبل از آن برای عشایر عرب زبان خوانده بودم. در واقع همان شب که این اشعار به دستم رسید، رفتم هویزه و بعد از نماز مغرب و عشاء برای عشایر این نوحه را خواندم. آنقدر جمع حاضر متقلب شده بودند که تا ۲۰ دقیقه بعد همه گریه می‌کردند. آن شب حسین نبود. نیمه‌های شب که برگشت شهید «محمد علی حکیم» ماجرا را برای او تعریف کرد. صبح که بیدار شدم به من گفت حضری این نوحه را پیش امام رحمه‌الله علیه هم بخوانی؟ گفتم ای بابا کی من را اجازه می‌دهد که نوحه بخوانم. گفت تو کاری نداشته باش فقط همراه ما بیا. من هم به عشق زیارت حضرت امام

حبیب الله معلمی چند
برابر من انرژی
داشت. تا
صبح روی
اشعار کار
می کرد و
صبح صدایم
می کرد



خیلی دوست داشتم در
عملیات ها
شرکت کنم
اما اجازه
حضور
نمی دادند



الحمد لله از نظر مالی
مشکلی ندارم
تا به اعتبار ۸
سال دفاع
مقدس
جنبه
مادی
بدهم.



با تعیین نرخ و
دادن شماره
حساب و این
جور شرط و
شروطها
برای
مداحی
مخالقم.



■ کار شما فقط محدود به جبهه های جنگ بود یا
در پشت جبهه هم فعالیت می کردید؟

اوایل فقط در جبهه بود، اما وظیفه ای که بر عهده
من گذاشته شده بود را می توان در ۳ بخش تعریف
کرد. بخش اول قبل از آغاز حمله و برای جمع
کردن نیرو از شهرهای مختلف بود به طوری که
هلیکوپتری در اختیار من گذاشته بودند و من
در یک روز به ۴ استان می رفتم تا در مردم
شور و اشتیاق ایجاد کنم بخشی از مسئولیتم
هم روحیه دادن به کسانی بود که مدتی را در
جبهه سپری کرده بودند. به هر حال چون گاهی
اوقات رزمنده ها زمان طولانی در جبهه می ماندند
خسته می شدند، برای همین در خیمه ها شان
برنامه می گذاشتم. من هم گردان به گردان و
لشکر به لشکر می رفتم و برایشان دعای توسل
می خواندم و مداحی می کردم. قبل از عملیات هم
رمز عملیات را به من می گفتند
تا به آقای معلمی بگویم و ایشان
آن رمز را در اشعار بگنجانند.
بیشتر اوقات ایشان همراه من
بود و اگر هم به دلایلی در جبهه
نبود از طریق رمز عملیات را
به ایشان می رساندیم. علاوه
بر این فردای عملیات برای
روحیه دادن به بچه هایی که با
پاتک دشمن مواجه شده بودند
هم برنامه داشتیم مرحله بعد
هم رفتن به شهرهایی بود که
شهدایی را تقدیم اسلام و انقلاب
کرده بودند که خیلی تاثیر گذار
بود.

■ اشعار نوحه ها هم طبق همین برنامه هایی که
داشتید سروده می شد؟

اشعار را بر اساس عملیاتی که داشتیم در چند
مرحله آماده می کردیم. مثلاً برای جذب نیرو
نوحه «کاروان منتظر ما است بیا تا برویم...»
و در زمان حمله اشعاری که حماسی باشد و
شور حسینی را در میان رزمندگان ایجاد کند
می خواندیم. البته این حماسی شدن اشعار
مربوط به زمان جنگ نبود خیلی از شعارهایی که
قبل از پیروزی انقلاب داده می شد هم حماسی
بود. سوز و پیام هم داشت.

■ در اشعاری که می خواندید ذکر مصیبت هم
بود یا اینکه احساس می شد فقط با اشعار حماسی
می تواند آن شور را در رزمندگان ایجاد کرد؟
زمان جنگ بیشتر اشعار حماسی بود، اما در آن ها

ذکر مصیبت هم گنجانده می شد. بعضی اوقات
می گفتند که باید رجز خواند، ولی وقتی با شعر
حماسی شروع می کردم و بعد از آن ذکر مصیبت
امام حسین علیه السلام را می خواندم خیلی تاثیر
گذار بود و در آن ها تحولی ایجاد می کرد که با
انگیزه بیشتری در عملیات شرکت کنند. فراموش
نکنیم که در ذکر مصیبت هم حماسه وجود دارد.
مثلاً وقتی حضرت قاسم علیه السلام به میدان
می رود می گوید که «انی انا القاسم من النسل
علی» همه حماسه است. یا وقتی که حضرت علی
اکبر علیه السلام شهید می شوند، امام حسین
علیه السلام بر بالین فرزندشان می روند، این ها
هم ذکر مصیبت است هم حماسه دارد و هم پیام
دارد و سوز.

■ با اینکه مرتب مداحی می کردید، اما
نوحه ها یاتن کمتر از نظر آهنگ

و وزن اشعار تکراری می شد.
مردم خوزستان به خصوص
اهواز و دزفول روحیه ای داشتند
که اگر شعری را یک بار بانوای
خاصی بشنوند دیگر نمی توانید
آن را تکرار کنید. باید حتماً
نوآوری در خواندن اشعار وجود
داشته باشد، برای همین در
سال های دفاع مقدس همه
وقتم یا در جبهه و شهرستان ها
می گذشت یا در خانه آقای
معلمی. از جبهه که بر می گشتم
به منزل ایشان می رفتم. ایده
را می دادم و ایشان شعر را
می سرودند و بعد هم چگونگی
خواندن آن را امتحان می کردم تا اگر لازم باشد
تغییراتی در آن داده شود. ایشان کشاورز بودند،
اما چند برابر من انرژی داشت. گاهی اوقات من
تا ۲ شب بیدار می ماندم و بعد خواب می برد، اما
ایشان تا صبح روی اشعار کار می کرد و صبح
صدایم می کرد و می گفت: «آقا صادق پاشو برای
نماز». خانواده ام همیشه می گفتند تو یا در جبهه
هستی یا منزل آقای معلمی. انصافاً هم سرم خیلی
صبوری کرد و اگر تحمل و حمایت ایشان نبود
هیچ وقت نمی توانستم مسئولیتی که بر عهده من
گذاشته شده بود انجام دهم.

■ سبک خاصی را در خواندن اشعار حماسی
استفاده می کردید؟
اوایل جنگ خیلی از ملودی هایمان مربوط به ۴۰-۳۰
سال گذشته نوحه های شهرهای جنوبی مانند

زمان حمله
اشعاری که
حماسی باشد و
شور حسینی را
در میان رزمندگان
ایجاد کند
می خواندیم



نخستین بار با
عشایر دهشت
آزادگان پی
دیدار امام
خميني
رحمه
الله عليه
رفتم



رفتم حرم امام رضا
عليه السلام و
توسل کردم
که من
نمی‌خواهم
مدیر شوم یا
مسئولیتی
داشته
باشم



اشعار را بر اساس
عملیاتی که
داشتیم در چند
مرحله آماده
می‌کردیم



همسر من خیلی صبوری
کرد و اگر تحمل
و حمایت ایشان
نبود هیچ وقت
نمی‌توانستم
مسئولیتی که
بر عهده من
گذاشته
شده بود
انجام دهم

شده بود.

■ سال‌های دفاع مقدس خیلی معروف شده بودید، آیا بعد از جنگ، هیچ وقت به دنبال این بودید که از این موضوع برای کسب درآمد استفاده کنید؟ همان طور که بعضی از مداح‌ها انجام دادند.

کار این مداحان را نفی نمی‌کنم، چرا که خیلی‌ها مجبورند به شهرهای مختلف سفر کنند و برای این کار وقت می‌گذارند، بنابراین برای امرار معاش مجبورند مبلغی را دریافت کنند. اگر چه با تعیین نرخ و دادن شماره حساب و این جور شرط و شروطها مخالفم، چرا که از نظر شرعی هم درست نیست. الحمدلله از نظر مالی مشکلی ندارم تا به اعتبار ۸ سال دفاع مقدس من جنبه مادی بدهم. بیشتر هم در هیئت رزمندگان مداحی می‌کنم و کمتر در مجالس دیگر حاضر می‌شوم. البته گاهی هدیه‌هایی را قبول می‌کنم که ممکن است نقدی هم باشد.

■ جنگ که تمام شد با موسیقی هم چند اجرا داشتید، آیا این نگرانی را نداشتید که به سابقه مداحی شما لطمه‌ای وارد شود؟

در اشعاری که با موسیقی خواندم از سبک سنگینی استفاده شده است. همان طور که در مراسم ماه محرم هم از سنج و دهل و موسیقی استفاده می‌کنند. البته این موضوع جای بحث مفصل دارد، فکر می‌کنم اشکالی ندارد شیوه خواندن را با توجه به نیاز جوانان کمی تغییر داد، ولی همیشه با کسانی که به تقلید از آهنگ‌های غربی نوحه خوانی و مداحی می‌کنند مخالفم و در برابر کار آن‌ها موضع می‌گیرم.

■ از حال و هوای روزهای بعد از دفاع مقدس برایمان بگویید؟

به هر حال مادر آن دوران و با آن حال و هوا زندگی کردیم. اشعاری که پس از جنگ خواندم مانند «شب است و سکوت است و ماه است و من و...» و یا «سبک بالان خرامیدند و رفتند، مرا بیچاره نامیدند و رفتند» شرح حال من و کسانی است که از قافله شهیدان عقب ماندیم.

دزفول، اهواز و بوشهر بود. آن شعرها را زمزمه می‌کردیم و روی ملودی‌ها آن اشعار حماسی می‌گذاشتیم.

■ بنابراین شما بیشتر به عنوان یک مداح در جبهه حضور داشتید و کمتر در عملیات‌ها شرکت می‌کردید؟

اوایل شرکت می‌کردم، اما بعد اقامت محسن (رضایی)، آقای شمخانی و آقای رشید که فرماندهان ما بودند، اجازه حضور در شب عملیات را به من ندادند. به هر حال آن زمان تب و تاب شهادت بود و من هم دوست داشتم در عملیات‌ها حضور داشته باشم، اما آن‌ها هم فرماندهام بودند و نباید خلاف دستور آن‌ها عمل می‌کردم. به دلایل امنیتی و حفاظتی این تشخیص را داده بودند که در شب عملیات حضور نداشته باشم.

■ آیا فعالیت‌های شما در

روزهای دفاع مقدس چه در جبهه یا در شهرها در قالب هیئت و سازمان‌دهی شده انجام می‌شد؟

سازمان‌دهی شده بود، اما در قالب هیئت فعالیت نمی‌کردیم. هیئت رزمندگان بعدها شکل گرفت که زمینه تشکیل آن هم به یکی از برنامه‌های ما در دزفول برمی‌گردد. یادم است شب تاسوعا در دزفول بودیم. شهر خالی از سکنه بود و مردم به دلیل موشک باران، شب‌ها را در خارج از شهر سپری

می‌کردند. در حالی که عزاداری‌های شهر دزفول معروف بود. خدا شهید حسین علم الهدی را رحمت کند. حسین گفت خیلی شهر سوت و کور است. شب تاسوعا و اینقدر سکوت! به من گفت بلند شو برویم در خیابان و دسته راه بیندازیم، امام حسین علیه السلام خودش کمک می‌کند و اتفاقی نمی‌افتد. ۱۰ نفر بیشتر نبودیم. به خیابان رفتیم و من شروع به خواندن کردم. یک کوچه که رفتیم، کم کم کسانی که در شهر مانده بودند از خانه‌ها بیرون آمدند. آنقدر جمعیت جمع شده بودند که من روی دوش یکی از بچه‌ها رفتم و با بلند گو دسته‌ای مداحی کردم. همین برنامه هم باعث شد که هیئت تارالله را تشکیل دهیم و بعد از جنگ هم هیئت رزمندگان مرکزی را در تهران تأسیس کردیم، چون قبل از آن در اهواز و قم تشکیل



شهید محمد رضا تورچی زاده

«محمد رضا تورچی زاده» برای رزمندگانی گردان الزهرا سلام الله علیها نام آشنایی است. جوان خوش سیمایی که با نوازی گرم و دلنشین بچه‌های گردان را دور هم جمع می‌کرد. محمد رضا از همان کودکی عشق و ارادت خاصی به خاندان نبوت و امامت داشت او مداحی و روضه خوانی را در دبیرستان هاتف با دعای کمیل آغاز کرد و شب‌های جمعه در جمع دانش آموزان به مداحی می‌پرداخت. شهید تورچی زاده سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت و خیلی زود زمزمه صدای خوشش در تیپ نجف اشرف پیچید. علاقه رزمندگانه به برپایی مجالس روضه خوانی تورچی زاده به حدی بود که او تصمیم گرفت هیئت گردان الزهرا سلام الله علیها را تأسیس کند. شهید به حضرت زهرا سلام الله علیها علاقه وافری داشت و همیشه در مداحی‌ها از مصائب ایشان می‌خواند. سرانجام نیز این عشق محمد رضا با جراحاتی که بر پهلوی و بازویش خورد عشقی جاودانه شد.

جوانان به فدات حسن

زهرا پور طاهریان

شهدای بسیاری در جبهه‌ها مداحی می‌کردند با احترام به همه شهدای دفاع مقدس سراغ ۸ شهیدی رفتیم که

شهید حاج شیر علی سلطانی

هنوز هم رزمندگانی استان فارس صدای گرم و دلنشین شهید حاج «شیر علی سلطانی» را فراموش نکرده‌اند. او تحصیلات کلاسیک خود را تا پایان سال ششم ابتدایی به پایان رساند و سپس وارد حوزه علمیه شد، تا روح تشنه‌اش را در مکتب اسلام سیراب کند. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی سلطانی در صف سربازان روح‌الله حمه‌الله علیه‌السلام قرار گرفت و به مبارزه علیه رژیم پهلوی پرداخت، به طوری که چند مرتبه او را مورد بازجویی قرار دادند. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی لباس سبز سپاه پاسداران را بر تن کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. او علاوه بر اینکه مداحی می‌کرد ذوق و قریحه شاعری هم داشت و با صدای دلنشینش شب‌های جبهه‌ها را زیباتر می‌کرد و سرانجام در منطقه شوش در اثر اصابت گلوله به سر به شهادت رسید و پیکر بی‌سر او را در کتابخانه مسجدالمهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شیراز به خاک سپردند. شهید سلطانی در وصیت نامه خود چنین نوشته است: «من شرم می‌کنم در روز قیامت در پیشگاه لایب‌الامام حسین علیه السلام سر در بدن داشته باشم» از او دو مجموعه شعر با عنوان «دیوان حق و باطل» و «شهید شمع تاریخ است» به یادگار مانده است.



شهید حاج رضا داروئیان

در یکی از روزهای پاییزی سال ۱۳۴۵، کودکی در خانواده داروئیان متولد شد که بعد از سال‌ها در زمره سرداران بزرگ این دیار شد. رضا از کودکی علاقه بسیاری به قرآن کریم و حفظ آن و مداحی داشت و همین توجه زیر بنای اعتقادی و سنگ زرین ایمان او شد. هنوز درش تمام نشده بود که تصمیم گرفت به جبهه برود، اما به دلیل اینکه سنش کم بود اجازه اعزام نمی‌دادند، ولی او کوتاه نیامد و با دستکاری تاریخ تولد شناسنامه‌اش راه ورود به جبهه را برای خودش هموار کرد. حاج رضا داروئیان در سال‌های دفاع مقدس در عملیات‌های متعددی شرکت کرد و مدتی فرماندهی گروهان سوم از گردان سیدالشهدا علیه السلام لشکر مکتب‌الزهرا ۲۱ عاشر را بر عهده داشت. سرانجام مداح گردان سیدالشهدا علیه السلام در رمضان سال ۶۷ در منطقه شلمچه به شهادت رسید. حاج رضا داروئیان از مداحان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در وصیت نامه خود نوشته است: «تنها آرزویم این است که در لحظه‌های آخر عمر خود را کشتن کشتان با روی صورت به قدم‌های ابا عبدالله الحسین علیه السلام پیاندازم و در خاک پای مبارک حضرت بوسه زنم»



شهید محسن گلستانی

مگر می‌شود رزمندگان لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید محسن گلستانی را فراموش کنند؟ هر کدام از آن‌ها از مداحی و دعای صبحگاه محسن کالی خاطره دارند. خواهر شهید زندگی کوتاه برادر را اینگونه روایت می‌کند: «در روزهای پیروزی انقلاب فعالیت‌های گسترده‌ای داشت تا اینکه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله علیه به پیروزی رسید. جنگ که آغاز شد، محسن به خدمت سربازی رفت و پس از دوره آموزشی داوطلبانه به کردستان تا پایان خدمت در سردشت ماند. در آنجا کارهای مختلفی انجام می‌داد به بچه‌های سردشت هم قرآن درس می‌داد و هم کلاس مداحی می‌گذاشت، به همین دلیل چند بار مورد حمله منافقین و کومله دمکرات قرار گرفت. محسن صدای گرم و دلنشینی داشت و به همین دلیل خیلی زود در لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عنوان مداح معروف شد. همیشه آرزو داشت مانند حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها شهید شود و همان طور که دوست داشت در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید»





شهید مصطفی ملکی

شهید «مصطفی ملکی» از بچه‌های شهرری و مداح و عاشق حضرت علی علیه السلام بود و در هر مناسبتی ذکر ایشان را می‌گفت. یکی از دوستان شهید حکایت می‌کند: «شب عملیات بود. قرار شد از رودخانه عبور کنیم. مصطفی به رزمندگان گفت بچه‌ها ناراحت نباشید، در حدیثی آمده است اگر زمانی در آب گرفتار شدید با توسل به حضرت علی علیه السلام ذکر حیدر حیدر را زمزمه کنید، امیرالمؤمنین علیه السلام کمکتان می‌کند. قرار بر این شد که با قایق به جزیره «ام‌الرصاص» حمله کنیم، در حالی که از زمین و آسمان آتش در سنگرها و خاکریزها می‌بارید، در کنار رودخانه «عرایض» بودیم، رودخانه وسیع لروند به ما می‌نگریست و قایق‌ها روی آب منتظر شروع عملیات بود، با بچه‌ها قرار گذاشتیم وقتی قایق روشن شد، ذکر «حیدر حیدر» بگوییم. مصطفی در این عملیات مثل مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام با فرق شکافته به شهادت رسید.

کی‌ها مین‌جان

مداحی آن‌ها در میان رزمندگان زبانزد بود. شهادتی که عاشقانه برای ائمه علیهم السلام عزاداری می‌کردند.

شهید سید مجتبی علمدار

در خانه کوچکی در ساری اتاقی بود که به اندازه هفت آسمان وسعت داشت خانه مرحوم سیدعلی اکبر علمدار (پدر بزرگ سیدمجتبی) یکی از ارادتمندان خالص اهل بیت علیهم السلام. این خانه کوچک مدتی معبدگاه عاشقان اهل بیت علیهم السلام و شاهد سوز و گدازهای عارفانه سوگواران ایام‌الله علیه السلام بود و در ماه‌های محرم و صفر جمعیت اندک محله را در خود جای می‌داد. در فضای همین خانه در صبح زمستانی یازدهم دی ماه ۱۳۴۵ کودکی دیده به جهان گشود که نامش را مجتبی گذاشتند. سیدمجتبی در سن هفده سالگی، درس و مدرسه را رها کرد و به جبهه رفت. او چندین بار مجروح و در عملیات والفجر ۸، به شدت شیمیایی شد. چند سال بعد از پایان روزهای دفاع مقدس سیدمجتبی با دختری از سلالة رسول اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج کرد که ثمره آن دختری بنام سیده زهرا است. حاج سید مجتبی علمدار در اوایل دی ماه سال ۱۳۷۵ به دلیل جراحی شیمیایی روانه بیمارستان شد و بعد از یک هفته بی‌هوشی کامل هنگام اذان مغرب روز یازدهم دی ماه نماز عشق را با اذان ملکوتیان قامت بست و به باران شهیدش پیوست.

شهید غلامعلی رجبی

همه شهید «غلامعلی رجبی» را با شعر زیبای قربون کبوترای حرمت قربون این همه لطف و کرم می‌شناسند. غلامعلی با راهنمایی‌ها و تربیت پدر بزرگوارش مداحی اهل بیت علیهم السلام را از همان سنین نوجوانی آغاز کرد. او معلمی بود که علاوه بر مدرسه در مسجد هم شاگردان بسیاری داشت، اما همه این فعالیت‌ها شهید غلامعلی رجبی را از حضور در جبهه‌ها باز نداشت. در جبهه هم مداحی می‌کرد و هم زیارت عاشورا می‌خواند. با اینکه از نظر مالی گرفتار بود، حاضر نبود برای خواندنش پولی بگیرد و می‌گفت یک بیت از اشعارم را به عالمی نمی‌فروشم. امام رحمه الله علیه که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت به او گفتند دیگر کفگیر شهادت به ته دیگ رسیده است، او در حالی که چهره‌اش با تبسم زیباتر شده بود گفت ته دیگ غذا لذیذتر است. نخستین شهید گردان مسلم در عملیات مرصاد بود. وقتی تیر به قلیش تشست طوری سه مرتبه نام بی‌بی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها را به زبان آورد که گویی تمام دشت و کوه با او هم صدا بودند.

شهید داود عابدی

شهید «داود عابدی» بیست و یک سال بیشتر نداشت که به شهادت رسید. داود، علاقه عجیبی به خواندن روضه حضرت زهرا سلام الله علیها داشت، برای همین ممکن نبود مجلس بگیرد، ولی از حضرت زهرا سلام الله علیها نگوید. شهید «غلام رزاق» نژ نیروهای گردان «حبیب بن مظاهر» چگونگی شهادت داود را اینگونه تعریف کرده است: «شهید داود عابدی، خیلی دوست داشت مثل حضرت زهرا سلام الله علیها شهید شود. همیشه این را می‌گفت. صبح عملیات پدر، داود را دیدم که چهار زانو روی زمین نشسته است. کلاه مشکی‌ای روی سر، موهای کوتاهش را پوشانده بود و ریش انبوه و مشکی‌اش همچنان زیبا می‌نمود. چیه سفیدی به دور کمر بسته بود. جلو کمرقم دیدم گل‌وله‌ای از پهلوی چپ او وارد و از پهلوی راستش خارج شده، خون داشت بیرون می‌زد، اما داود خونسرد نشسته بود. انگشتان دستهایش را در هم پیچیده بود و فشار می‌داد. خیلی به خودش فشار آورد. در همان حال نشسته، با صدایی گرفته و سخت، زمزمه‌ای به گوشم رسید. داود بود که می‌خواند:

ذکر دل بُود یا علی مدد
بی حد و عدد یا علی مدد



بسیار از خاطرات رزمندگان در سنگر حسینیه شکل گرفته است

آه جبهه! کو برادرهای من؟

حمید رضا درخشانی

۱

عزاداری در غار



عکس هاترینی است

برنامه مداحی در جبهه شاید تفاوت‌های بسیاری با شهرها داشت، اما رسم و رسوم‌ها فرقی نمی‌کرد و گاهی اوقات تلفیقی از عزاداری شهر در جبهه به وجود می‌آمد. در مناطق کوهستانی دهاران غارها نقش سنگر را ایفا می‌کردند و سنگر حسینیه هم در این غارهای پامی شد. در یکی از روزهای جنگ وارد یکی از این غارها شدم. در آنجا حدود ۲۰ جوان رو به رو شدیم که همگی از بسیجیان و رز شکارزور خانه بودند. در آنجا سنگ زور خانه و کباده هم موجود بود. پس از ورزش و خواندن نماز جماعت، به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل شدیم و مراسم عزاداری مفصلی برپا کردیم. حال و هوای عجیبی در بین جوانان بود. آن جوانان چنان شوری داشتند که هر کس نوار آن مراسم را می‌شنید، سینه‌زنی جمعیتی پر شور را در ذهن خود مجسم می‌کرد. همه آن جوانان با شهید شدند یا به در جه جانبازی رسیدند.

۲

عطر غفلت



دعای توسل که شروع شد هر کسی به گوشه‌ای رفت چراغ‌ها را خاموش کردند و مداح شروع به روضه خوانی کرد. ناگهان کنار چادر بالا رفت و فردی وارد شد. راضی بود به هر کس که می‌رسید می‌گفت قبول باشد برادر، شیشه‌ای عطری که در دستش بود را به دست بچه‌ها می‌مالید و بچه‌ها آن را به سر و صورتشان می‌مالیدند. آخر دعا که شد، هر کسی از بغل دستیش می‌پرسید چرا اینطوری شدی؟ گویا راضا وقتی همه دعا می‌خواندند مقداری جوهر سیاه در شیشه عطر ریخته بود. بعد از اینکه در یک جشن پتو، کتک مفصلی خورد، رفت گوشه‌ای کز کرد. چند ساعت بعد بچه‌ها از اینکه راضا از ده بودند پشیمان شدند و خواستند از دلش در بیاورند. راضا نیم نگاهی به بچه‌ها کرد و گفت همیشه غفلت‌ها اینطوری است، کسی که آدم رو سیاه می‌کند توی تاریکی‌های می‌آید و سیاهی رو با چیزهای خوب مخلوط می‌کند تا چیزی نفهمیم.

۳

صدای مداحی که کار یک لشکر را انجام داد



حتما درباره شلمچه و سه راه شهادت داستان‌های بسیار شنیده‌اید؟ گاهی اوقات عراقی‌ها کار را به جایی رسانده بودند که هر جنبنده‌ای در سه راه شهادت به حرکت در می‌آمد با تیر می‌زدند و اجازه نمی‌دادند که کسی از آنجا عبور کند تا به مواضعشان برسد. برنامه ریزی شده بود تا به هر طریقی شده از این معبر عبور کنیم. به هر حال تصمیم بر این شد که «حاجی یحیی» با خود و وی خود از این مسیر عبور کند. حاج آقا صدای بلند گویی را که پشت ماشینش بسته شده بود به حدی بلند کرد که صدا به صدانمی رسید و با همین وضعیت به طرف سه راه شهادت حرکت کرد. صدای آقای آهنگران از بلند گویی ماشین یحیی می‌شد، بنابراین دشمن فکر کرده بود که یک لشکر در حال گذر از این گذرگاه است بنابراین هر چه در توان داشتند بر سر این ماشین گلوله ریخت. ماشین آتش گرفت و حاجی از سه راه شهادت با صدای مداحی که هنوز هم از بلند گو به گوش می‌رسید از سه راه عبور کرد.

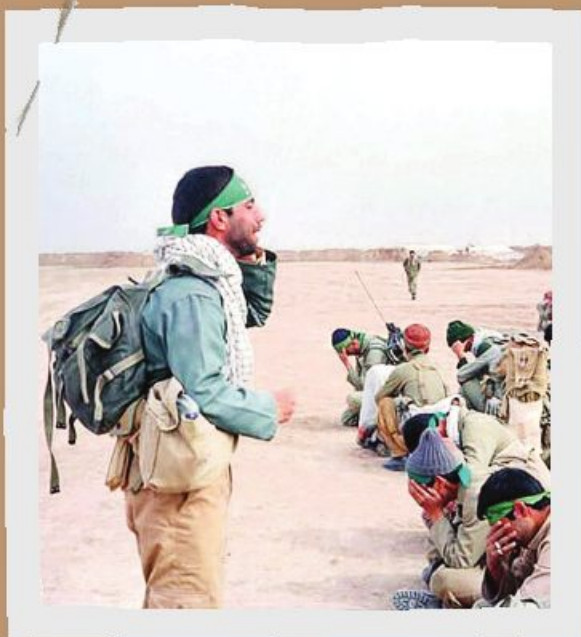
۴

مداحی با اعمال شاقه



آن‌هایی که حتی یک بار هم به جبهه رفته باشند خوب می‌دانند که رزمنده‌ها فقط عبادت و مداحی نمی‌کردند، بلکه گاهی اوقات برای تقویت روحیه یچه‌ها سر به سر همدیگر می‌گذاشتند که مداح‌های و دعاخوان‌های جبهه هم از این قاعده مستثنی نبودند به ویژه افرادی که آن قدر به صدای خودشان علاقه داشتند که وقتی دم می‌گرفتند ول کن ماجرا نمی‌شدند این برنامه‌ها نیز بیشتر زمانی اجرایی می‌شد که یچه‌ها از مان طولانی در جبهه مانده بودند و چندان حال و حوصله نداشتند البته این شوخی‌ها هم بیشتر از افرادی بر می‌آمد که ذاتا افراد شوخ طبعی بودند و در هر حالت دست از کارهایشان بر نمی‌داشتند. مثلاً زمانی که چراغی در سنگر حسینیه روشن نبود و مداح می‌خواست با چراغ قوه دعا بخواند یا روضه خوانی کند یک دفعه چراغ قوه گم می‌شد و مداح که نمی‌توانست خودش روضه را قطع کند چاره‌ای به جز مشت زدن به افرادی که کنارش نشسته بودند نداشت تا چراغ قوه‌اش را پیدا کنند. یا اینکه مفاتیح را از جلویش بر می‌داشتند و به جای آن قرآن یا نهج البلاغه می‌گذاشتند بنده خدا در نور ضعیف چراغ قوه، چقدر این صفحه، آن صفحه‌می‌کرد تا بفهمد که کتاب و برویش اصلا مفاتیح نیست.

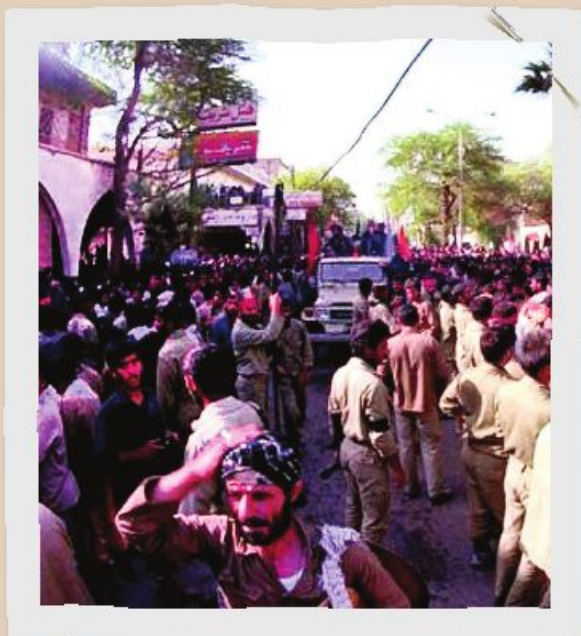
۵



پیر مرد شاعر

در بحبوحه روزهای دفاع مقدس با یکی از مداحان به خانه پیر مردی که در دزفول ساکن بود رفتیم. پیر مردی که توان راه رفتن نداشت و از راه خرما فروشی امرار معاش می کرد. به همراه دوستم داخل خانه پیر مرد شدیم. بامهربانی از مادعوت کرد کنارش بنشینیم. دوست مداحم آرام در گوش او چیزی گفت. پیر مرد کمی تامل کرد و از زیر قالیچه تکه کاغذی را درآورد که روی آن چیزهای نوشته شده بود. سوال های مختلفی در ذهنم بود مگر در این کاغذ چه چیزی نوشته شده که اینقدر اهمیت دارد. دلم طاقت نیاورد تا از خانه بیرون برویم، برای همین همان جاز دوستم پرسیدم که ماجرای این کاغذ چیست؟ گفت این «حاج جاسم» از شعرای خوب خوزستان و منطقه دزفول است و این کاغذ که می بینی شعری است که برایم دیشب سروده است. اومی گفت این شاعر بالاخص هر شب شعرها را در عالم خواب می گوید و صبح برایم روی کاغذ یادداشت می کند و من آن ها را می خوانم.

۶



صدای باران

اوایل شب بود. فقط چند ساعت به آغاز عملیات مانده بود. فرمانده چگونگی عملیات را برای رزمندگان بیان کرد و نگاهی به آسمان انداخت و گفت خدا کند امشب باران ببارد تا با استتار کامل بتوانیم دقیق تر وارد عمل شویم، ولی آن شب آسمان شب صاف، صاف بود. مراسم دعا آغاز شد و مداح به آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسل کرد. بچه ها شور و حال عجیبی داشتند. صدای گریه و زاری از هر طرف بر خاست. همه غرق در دعا و مناجات بودند. رزمندگان بی امان اشک می ریختند و نام مقدس بی بی فاطمه زهرا سلام الله علیها را بر زبان می آوردند. مراسم دعا به پایان رسید. فرماندهان آخرین توصیه ها را کردند و بچه ها از همدیگر خلالت طلبیدند. فرمان حمله صادر شد. بچه ها سوار بر قایق به قلب دشمن زدند. چند لحظه بعد صدای باران بود که نغمه پیروزی را روی اروند و کارون می خواند.



عزاداری با دست‌های تاول زده



روز اول محرم سال ۶۳ بود. شهید مصطفی ملکی ناراحت بود. گفت «۲ شب از محرم گذشته و من هنوز برای امام حسین علیه السلام سینه‌زنی نکردم». شهید علی سنبه کار روبه شهید مصطفی ملکی کرد و گفت: «اینکه ناراحتی ندار، اگر دوست داری، برای مراسم سینه‌زنی، حسینی‌های دریامی کنیم» قرار شد یکی از سنگرها را مانند حسینه درست کنیم. در موقعیتی قرار داشتیم که بلدوزر و لردر نمی‌توانست به آن قسمت بیاید. بنابراین مجبور بودیم با همان وسایل جزئی که داریم زمین را بکنیم. کار خیلی سختی بود دست‌های بچه‌ها به شدت تاول زده بود، اما هیچ کس دست از کار نکشید. حدود ۴ شبانه‌روز تلاش کردیم تا حسینی‌ها را برای عزاداری سالار شهیدان برپا کنیم. دیوارهای حسینی‌ها هم با پتوهای مشکی سیاه‌پوش کردیم و عزاداری شروع شد. شهید مصطفی ملک گفت: «شما به عشق امام حسین علیه السلام این حسینی‌ها را برپا کردید، اما اکنون دستانتان تاول زده و نمی‌توانید سینه‌بزنید. پس به یاد بیاورید لحظه‌ای که دختر سه ساله ابا عبدالله علیه السلام با پاهای کوچک و تاول زده روی سنگ‌ها راه می‌رفت و تازه به بر سر اومی زدند.»



یا حسین نذار که تا امید بشیم



حال و هوای شب‌های عملیات را فقط رزمندگان می‌دانند. در آن شب‌ها رسم بر این بود که بیشتر گردان‌های یک‌جا جمع می‌شدند و بعد از برپایی نماز و مناجات، مراسم مداحی و سینه‌زنی مفصلی دریامی شد. بچه‌ها شور و حال عجیبی داشتند. نماز و مناجات که تمام شد، شروع به سینه‌زنی کردیم. یکی از بچه‌ها مرا روی شانه‌اش گذاشت تا صدا بهتر به همه برسد. چند نفر از رزمندگان آن قدر که سینه‌زده بودند از حال رفتند. یک لحظه احساس کردم یکی نفر مرا از پشت سر می‌کشد طوری که تعادل به هم خوردم به عقب نگاه کردم. «شهید حسام الدین ابوالمعالی» بود انگار چهره زیبایش نورانی‌تر شده بود صدای عزاداری بچه‌ها به حدی بود که صدایش را نمی‌شنیدم. سرم را پائین‌تر بردم. خدار حمتش کند او هم صدایش را بلندتر کرد و گفت این دم را بخوان:

یا حسین نذار که تا امید بشیم

مامی خوابم به راه تو شهید بشیم

من هم خواندم و مجلس حال و هوای خیلی خوبی گرفت. فردا که به خط‌اeram شدیم حسام الدین جزء نخستین افرادی بود که شهید شد و به آرزویش رسید.

شاعران تاثیرگذار دفاع مقدس از حال و هوای اشعارشان می‌گویند

این شعرها طلیعه‌شورند...

میرا رضایی

جنگ هیچوقت اتفاق خوشایندی نبوده است، اما وقتی همین جنگ با هدفی الهی و فقط برای رضای خدا انجام شود، لحظه‌لحظه‌هایش ماندگار و تاثیرگذار خواهد شد. اشعار و نوحه‌های آن زمان هم، بخشی از این اتفاقات خوشایند است که خیلی‌ها آن را زمزمه می‌کنند و حتی بعضی از آن‌ها جهانی می‌شوند. مثل شعرهای «ممد نبودی» و «یاران چه غریبانه» که از سوی موسسه‌ای خارجی مورد نقد و بررسی قرار گرفته تا به راز ماندگاری آن پی ببرند.

در شب حمله چه حالی داشتیم
سوزشی، اشکی، دعایی داشتیم
دست‌ها در گردن هم چون کمند
های‌های گریه‌ها می‌شد بلند
آن یکی می‌گفت که نورانی شد

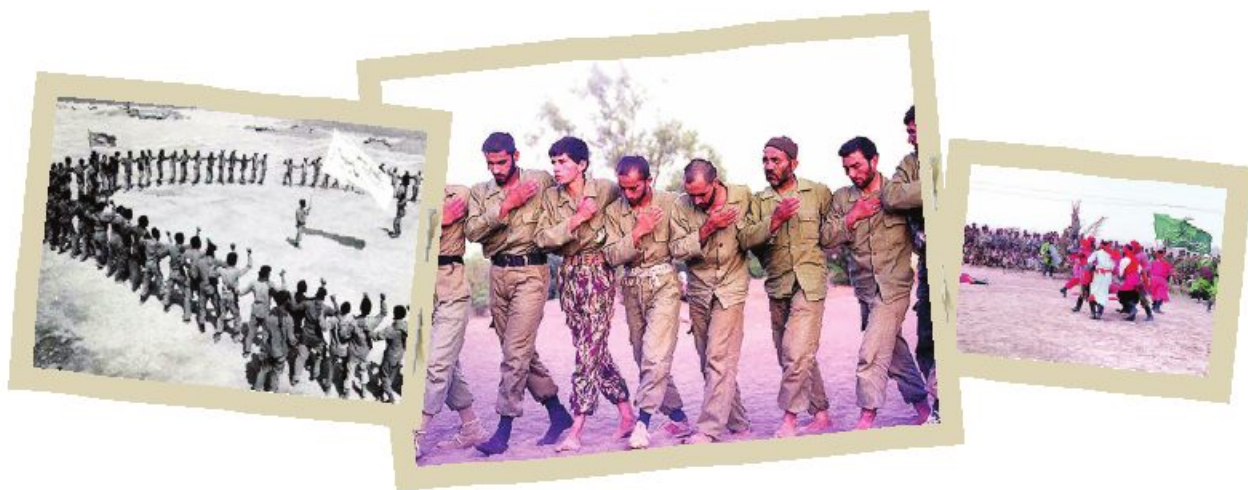


نور بالامی زنی عالی شدی
آن یکی می‌گفت فلانی رفتی است
چهره می‌گوید هر آنچه گفتنی است
این بخشی از شعر جواد عزیزی (توانا) است که شعر معروف و ماندگار «ممد نبودی ببینی...» سروده او است. کمتر ایرانی را می‌شود پیدا کرد که حداقل یک بار این شعر را نشنیده باشد. خیلی از ما بارها زمزمه‌اش کرده‌ایم و شنیدنش در هر حال و هوایی که باشیم ما را به سال‌های جنگ و حال و هوای خرمشهری که روزگاری خونین شهر شده بود می‌برد. عزیزی شاعری است که فقط برای دل خودش شعر می‌گوید و بیشتر اشعارش در مورد اهل بیت علیهم السلام و شهداست. او دوست و هم‌رزم جهان آرا است و جنگ را با تمام وجودش تجربه کرده است. جواد عزیزی باور دارد که اشعار ماندگار جنگ خودشان به سراغ شاعرشان می‌آیند. کافی است در فضا قرار بگیری تا آن روحیه ایجاد شود. مثل یک رایحه دلنشین و ابر زودگذر است که باید سریع جذبش کنی و به آن سبک و سیاق بدهی تا ماندگار شود. او در باره ارتباط قبلی خودش با

دنای شعر می‌گوید: «جرقه شعر از نوجوانی در من زده شد، جسته و گریخته شعرهایی می‌گفتم. آن زمان سبک و سیاق نوحه‌های قدیمی با اهداف انقلاب تطابق نداشت و من تصمیم گرفتم تغییراتی در آن‌ها بدهم و شعرهایی جدید سرودم که آن زمان توسط مداحی به نام «جمشید برون» که صدای بسیار دلنشینی داشت و در عملیات آزادسازی خرمشهر شهید شد خوانده می‌شد.» عزیزی که رابطه بسیار عمیق قلبی با شهید جهان آرا دارد در مورد سرودن شعر «ممد نبودی» می‌گوید: «جهان آرا بسیار آرام و دوست داشتنی بود و جاذبه خاصی در او وجود داشت. از نظر توان مدیریت، قدرت بالایی داشت و بارفتار خود افراد را برای حضور در جنگ ترغیب و تشویق می‌کرد. این رفتارهای او باعث شد که همه بچه‌ها به نوعی به او دل بسته شوند. طوری صحبت می‌کرد که دوست داشتیم ساعت‌ها کنار او بنشینیم و به حرف‌هایش گوش دهیم.» او درباره شعر ممد نبودی می‌گوید: «در نخستین سالگرد شهادتش به تهران رفتم. در اتوبوس دوستان پیشنهاد کردند که شعری در مدح شهید جهان آرا تهیه شود تا در مراسم ایشان همه باهم بخوانند. در این فاصله که در اتوبوس بودم این شعر را آماده کردم. البته نوای این شعر یک نوحه قدیمی است که با یک سری تغییرات کلی و اساسی به صورت فعلی که رایج است تبدیل

شد.» او با اشاره به این موضوع که نخستین بار در مراسم سالگرد جهان آرا خودش این شعر را خوانده است ادامه می‌دهد: «بعد از آن مراسم، شعر رابه حسین فخری که عضو سپاه خرمشهر بودند دادم و از آن طریق به دست غلام کویتی پور رسید. البته آن زمانی که کویتی پور این شعر را خواند من نمی‌دانستم. در منطقه مهران بودم که شنیدم یکی از بچه‌های دزفول این شعر را زمزمه می‌کند، کلی تعجب کردم و از او پرسیدم این شعر را از کجایه دست آورده، گفت شب گذشته کویتی پور آن را خوانده و از تلویزیون پخش شده است.» عزیزی شادترین دوران زندگیش را دوران جنگ می‌داند: «با تمام سختی‌هایش که امروز تحمل یک ساعتش را هم ندارم شاد بودم چون هیچ غل و غشی بینمان نبود و دروغ، خودسازی و رنگ جایی نداشت و این واقعی بودن باعث خلق زیبایی می‌شد. مثل این روزها که خیلی کمتر شعر به من الهام می‌شود چون از آن حال و هوادورم و درگیر زندگی و کار هستم.» جواد عزیزی در پاسخ به این سوال که کدام یک از شعرهایش را بیشتر دوست دارد می‌گوید: «من نوحه‌ها و شعرهای مختلفی سروده‌ام، ولی خودم شعری را که در مدح حضرت رقیه سلام الله علیها است بیشتر می‌پسندم که توسط آقای مرادی و حسین فخری خوانده شده است.»

یکی بود یکی نبود



خاک دامن گیر جنوب شکل گرفت. بیست سال بعد با تصویری از ۸ سالگی ام رفتم خرمشهر را ببینم. غروب وارد شهری فرو ریخته شدم. دیدم روی پارچه‌ای نوشته شده: «ما غریبانه جنگیدیم و غریبانه شهید شدیم». در طول راه مورد حمله قرار گرفتیم و ماشین پشت سر ما منهدم شد. وقتی رسیدیم فهمیدیم بدون اینکه بدانیم از وسط یک میدان مین گذشته‌ایم. همچنین پیرمردی ۶۰ ساله به دیدار ما آمد که با پسرش در جبهه مشغول جنگ بود و «ایادر» ی که در شعر آمده اشاره به او دارد.

وارد یک خانه شدم و یک گهواره دیدم که فقط یک پای عروسک در آن بود و دفتر مشقی که نیمه نوشته شده بود. در آن غروب، خرمشهر را برای نخستین بار از فراز یک ساختمان دوطبقه که نیمی از آن فرو ریخته و بر آوار خودش تکیه داده بود دیدم. همه این ویژگی‌ها کنار هم جمع شد و این شعر در ضمیر ناخودآگاه من شکل گرفت. اگر هر کدام از این شرایط پانمی داد این شعر متولد نمی‌شد. بیگی حبیب آبادی در مورد اجرای این شعر به شکل نوحه می‌گوید: «عام معتقدند که در این اجرا حق مطلب ادا شده، اما خواص می‌گویند این شعر جای آن را دارد که روی آن موسیقی بهتری گذاشته شود و حتی به صورت لوکستر سمفونیک به صورت جهانی اجرا شود. یکی از آهنگ سازان قدیمی به نام استاد خمسه که نزدیک به ۸۰ سال سن دارد بسیار علاقه‌مند بود این کار را انجام دهد اما تمهیدات مناسب از طرف مسئولان فرهنگی برایش آماده نشد.»

اشعار دفاع مقدس باید در همان دوره و با ویژگی‌ها، شرایط اجتماعی و فضای نظامی کشور و وضعیت اوایل انقلاب سنجیده شود

ماشین گل استار می‌زدید، دیدتان کم بود و شتاب زده حرکت می‌کردید. این شتابزدگی که در اشعار زمان جنگ وجود دارد ویژگی خاص آن دوران است و اگر این شتابزدگی وجود نداشت، اشعار با موضوع تطابق عینی پیدامی‌کرد. در هر صورت امروز دیگر نباید این شتابزدگی در اشعار دفاع مقدس وجود داشته باشد. «بیگی همچنین تصریح می‌کند که شعرهای آن زمان مبتنی بر شعار بوده است: «ما در جبهه نیازی به شعر نداریم. به شعر نیاز داریم.»

این شاعر دفاع مقدس، عملکرد مداحان روزها دفاع مقدس را قابل قبول می‌داند و می‌افزاید: «آنچه مداحان در شرایط جبهه خوانده‌اند باید با شرایط جبهه وفق داد و حق هم همین است. آن‌ها مسئولیت و تلاش فرهنگی و رسالت خود را انجام دادند، اما امروز رسالتشان فرق کرده است. حالا که جنگ تمام شده و لازم نیست از پشت خاکریز و سنگر مداحی کنند باید شعری انتخاب کنند که دارای تمام ویژگی‌های شعر خوب باشد. «پرویز بیگی درباره‌ی ماندگاری شعر «یاران چه غریبانه» می‌گوید: «شرایط این شعر با بقیه متفاوت است. این

شعر هم مورد وثوق شاعران است و هم برای مردم عادی فضای قابل درکی دارد که به طور کامل با آن ارتباط برقرار می‌کنند. به همین دلیل توانسته ویژگی پیدا کند که تا به حال زنده باشد.» او شرایط سرودن این شعر را بسیار خاص توصیف می‌کند و می‌گوید: «بخشی از کودکی من از سن ۴ تا ۸ سالگی در خرمشهر گذشت یعنی بخشی از شخصیت همیشگی من در هوای شرجی و

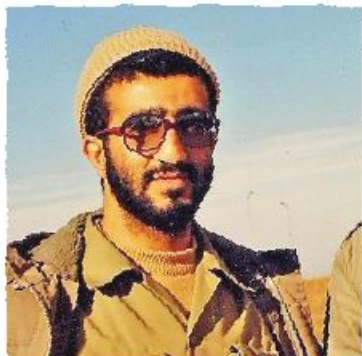
زیر گنبد کبود، تو خرابه‌های شام دختری نشسته بود تو چشماش بلور اشک زنگ غم بود تو صدایش سینه مالامال درد، خونی بود گوشواره‌هاش دختر کروی زمین پاهاشو می‌داشت یواش ای خدائگاه بکن جای خار کف پاش نمی‌دونید بدونید دختر عاشق باباست وقتی که زار می‌زنه یعنی دختری باباست دختره زار و خفیف هی می‌گفت بابا کجاست؟ بوی آشنا که رسید دید جلوش تشت طلاست.

یاران چه غریبانه

پرویز بیگی حبیب آبادی شاعر فاخر و نام‌آشنای دفاع مقدس است که از سوی وزارت ارشاد به عنوان یکی از ۱۵ شاعر برتر بعد از انقلاب معرفی شده و از میان آثار او مجموعه شعرهای «غریبانه» و «آن همیشگی سبز» تاکنون دوبار جزو آثار برتر ادبیات مقس شناخته شده است، اما چیزی که باعث شد ما پای حرف‌هایش بنشینیم، سرودن شعر ماندگار و بسیار قوی و تأثیر گذار «یاران چه غریبانه» است که هنوز هم با شنیدنش شبنم اشک بر چشم‌ها می‌نشیند. از بیگی در مورد ویژگی‌های اشعار روزهای دفاع مقدس می‌پرسیم: «اشعار دفاع مقدس باید در همان دوره و با ویژگی‌ها، شرایط اجتماعی و مختصات جغرافیایی و فضای نظامی کشور و وضعیت اوایل انقلاب سنجیده شود. مادر آن دوره نیاز به شعری که دارای شاعرانگی و قوت و قدرت بالایی باشد نداشتیم. ما به شعری نیاز داشتیم که بتواند روزمندگان را به تهییج و تشجیع وادار کند تا بجنگند و سستی در گام‌های استوارشان راه نیابد.» او در ادامه وضعیت آن زمان را نسبت به امروز چنین توصیف می‌کند: «اگر شما الان بخواهید از اهواز به آبادان رانندگی کنید با آرامش و بی‌دغدغه می‌رانید، اما در زمان جنگ باید به

رضا پورا احمد

اشک به جای سبک



می کردند. رزمندگان بار و نه حضرت ابوالفضل علیه السلام خیلی انس داشتند. در شب‌های عملیات بجه‌ها در حالی که سریند بسته بودند سلاح‌ها را می داشتند و به صف می شدند. بعد فرمانده صحبتی می کرد و ذکر توکل و روضه بود. بیشتر هم روضه وداع امام حسین علیه السلام خوانده می شد. چند لحظه هم به سینه می زدیم. عزاداری در شب‌های عملیات فرق می کرد، چون همه احساس می کردند که ممکن است لحظه آخر باشد. یک هیئت در جبهه ممکن بود هر جا و هر لحظه بر گزار شود. گاهی پنج شش نفر دور هم در یک سنگر جمع می شدند و برای خودشان می خواندند و گریه می کردند. گاهی هم برای یک لشکر هیئت می گرفتیم. اوج مداحی‌ام در جبهه بود. اکنون هم که می خواهم بخوانم هر وقت که یاد جبهه و به ویژه برادر شهیدم عباس پورا احمد می افتم سوز خواندنم بیشتر می شود و دلم هوای جبهه می کند.

شب عاشورا می انداخت. بجه‌ها با مناجات خمس عشر و توأین خیلی انس داشتند. زیارت عاشورا صبحگاهی هم ترک نمی شد. در نوحه‌ها نیز بیشتر از سبک‌های قدیمی استفاده می شد. نوآوری‌هایی هم بود، آن موقع شاعر هم چندان نداشتیم که سبک‌های جدید بگویند. بیشتر حال و هوای رزمندگان بود که مجالس روضه بجه‌ها را گرم نگه می داشت. اشک کار می کرد به جای سبک. این تکلف‌هایی که امروز دامنگیر مداحی‌ها است در جبهه نبود. مداح و مستمع مثل هم بودند با یک لباس خاکی یکی می خواند یکی گریه می کرد. بارها شاهد بودم که شهید غلامعلی رجبی خودش می خواند خودش هم گریه می کرد. بجه‌ها کار مداح را راحت کرده بودند. رقت قلبی که در رزمندگان بود و شوق وصل به اباعبدالله علیه السلام و رفقای شهیدشان فضا را به گونه‌ای کرده بود که نیازی به خواندن روضه‌های سنگین نبود همین که شروع به خواندن می کردیم بجه‌ها گریه بجه‌ها

روزهای نخست که پا به جبهه گذاشتم عضو لشکر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و مدتی هم به لشکر سیدالشهدا علیه



السلام و تیپ ۳۱۳ حر رفتم. افرادی که در جبهه مداحی می کردند تعدادشان محدود بود. حاج صادق آهنگران مداحی عملیات‌ها و قرارگاه‌ها را بر عهده داشت و بقیه مداح‌ها در لشکرها و تیپ‌های مختلف مداحی می کردند تا به رزمندگان روحیه بدهند. کار مداح این بود که احساسات بجه‌ها را برانگیخته کند. روضه‌هایی که می خواندیم با فضای جبهه تطبیق می دادیم و این امر باعث می شد که بجه‌ها با ایمان بیشتری در عملیات‌ها شرکت می کردند. مناجات خوانی‌های نیمه شب هم فضایی در جبهه‌ها در ست کرده بود که آن فضا دیگر تجربه نمی شود. صدای گریه‌ها و ناله‌ها که نیمه شب در سنگرها می پیچد انسان را یاد

می گوید برای رسیدن به چنین مقاماتی راه‌های بسیاری باید پیمود که من هنوز فکر خم یک کوچه‌ام. چه رسد به این که مداح اهل بیت علیهم السلام باشم. واقعا لیاقت می خواهد که خواننده‌ای به این مرحله برسد و افتخار کسب عنوان مداح اهل بیت علیهم السلام را دریافت کند. نه مظلوم‌نمایی می کنم و نه شکسته‌نفسی، به دیگران هم کاری ندارم و این نظر و عقیده را تنها درباره خودم روا می دهم. تنها سیر و سلوک حضورم در جبهه و فضای مقدس و معطر بین رزمندگان و شهدا بوده است، یک چند بیتی هم آنجا با نام فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها حماسه خوانی داشته‌ام که به برکت نام فرزندان زهرا

عامه مردم کویتی پرور را با نوحه ماندگار ممد نبودی شناختند و می شناسند. غلام کویتی پرور اهل خرمشهر است و از سال اول راهنمایی وارد رشته موسیقی شد. او خودش را مداح نمی داند و می گوید که حماسه خوان جنگ است. کویتی پرور اعتقاد دارد که مداح واقعی اهل بیت علیهم السلام گذشته از این که دارای آگاهی و شناخت اعتقادی و عشق و محبت نسبت به قرآن و اهل بیت علیهم السلام است و همان‌ها را هم به مستمعان و مخاطبان‌ش منتقل می کند، سیر و سلوکی هم باید داشته باشد. خودش



غلام کویتی پرور

حماسه خوانم



ماشاء الله عابدی

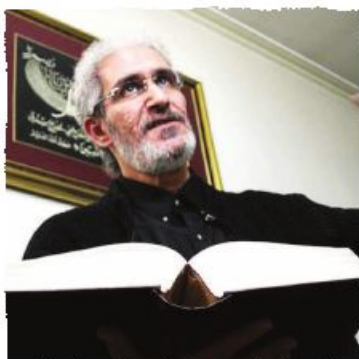
شهادتین در روضه شهادت



بیشتر از بیست سال داشتم که به جبهه رفتم. یکی از عملیات‌هایی که در آن شرکت داشتم عملیات کربلای چهار بود. ما در خرمشهر مستقر بودیم و مرکز عملیات هم آنجا بود. با اینکه مخفی عمل کرده بودیم، ولی عملیات لورفت و لشکر به عقب برگشت. عملیات را لشکر سیدالشهدا علیه السلام انجام می‌داد. الطاف خاص خداوند متعال و هو شمن‌دی مسلولان عملیات باعث شد که تلفات بسیار کمی بدهیم. یادم می‌آید قبل از عملیات، لشکر در مسجد جامع خرمشهر جمع شده بود و من هم آنجا خواندم. همچنین در ستاد فرماندهی عملیات هم دعای توسل خواندم. فضای خواندن در جبهه با جاهای دیگر بسیار متفاوت بود. انگار خدا و اهل بیت علیهم السلام آنجا نزدیک‌تر بودند و حضور آن‌ها را حس می‌کردیم. جبهه‌ها همیشه برای شهادت آماده بودند و وقتی که مجالس مداحی به پامی‌کردیم شهادتین می‌خواندند به هر حال جنگ بود و گلوله و خمپاره. خیلی از مداح‌ها باید خودشان را مرمون فضای

جبهه بدانند. اصلاً این فضا یک عده‌ای را مداح کرد. دم امام حسین علیه السلام آنجا دمیده می‌شد و مداحانی که در جبهه بودند این دم را گرفتند. جنگ در زمینه‌های مختلف تحولات بسیاری در کشور ایجاد کرد از جمله این تحولات می‌توان به مداحی و گسترش توسل و توجه به اهل بیت علیهم السلام اشاره کرد. اوایل انقلاب و قبل از آغاز جنگ بعضی‌ها نغمه‌هایی سر دادند که دیگر نیازی به عزاداری و توسل نیست. در بعضی محافل هم یک مقداری رکود ایجاد شده بود تا اینکه امام رحمه الله علیه در یکی از فرمایشاتشان به این موضوع اشاره کردند و به شدت مردم را به توسل ترغیب کردند. مثل آن جمله معروف که فرمودند ماهر چه داریم از محرم و صفر داریم. آغاز جنگ با آن شرایطش، که ایران تنها بود و همه دنیا دشمن را یاری می‌کردند، باعث شد که به صورت فطری یک توسلی به خدای متعال و ائمه معصومین علیهم السلام ایجاد شود. بدون شک کمک خدا و اهل بیت علیهم السلام در جنگ خیلی به دامن رسید شاید برای همین بود که فضای جبهه‌ها بیش از پیش به مداحی و ذکر اهل بیت نیاز پیدا کرد و هر روز در سنگرها مجلس

ذکر و مناجات و توسل برگزار می‌شد. برای هر عملیاتی هم یک رمزی می‌گذاشتند. گاهی به امیرالمومنین علیه السلام توسل می‌شدند و نام عملیات به نام ایشان می‌شد. گاهی رمز عملیات نام حضرت زهرا سلام الله علیها بود و گاهی حضرت ابوالفضل علیه السلام یا دیگر حضرات. گاهی هم یک مداحی توسلاتش به یکی از اهل بیت علیهم السلام بیشتر بود و باعث می‌شد که اطرافشان هم به آن معصوم بیشتر توسل پیدا کنند. امانام حضرت زهرا سلام الله علیها با توجه به مقام ایشان و احترامی که خود اهل بیت علیهم السلام برای ایشان قائلند بیشتر از دیگر نام‌ها در جبهه برده می‌شد. گاهی اتفاق می‌افتد در یک جلسه‌ای به یکی از اهل بیت علیهم السلام توسل می‌شدیم و بعد از آن جلسه بعضی از آن بچه‌ها که شهید می‌شدند شیوه شهادتشان مانند همان معصومی بود که آن شهید به او توسل شده بود؛ یا اینکه بیشتر توسلاتش به آن معصوم بود. مثلاً اگر بیشتر به حضرت زهرا سلام الله علیها توسل داشت می‌دیدیم که گلوله به سینه‌اش خورده و شهید شده است. به هر حال روزگار عجیبی بود.



هم این لیاقت را داشتیم. سبک‌های حماسه خوانی که در ۸ سال دفاع مقدس استفاده کردم و در قالب آن‌ها خواندم هیچ ربطی به سبک‌های مذهبی ندارد، هر چه است از تجربیات شنیداری خودم و آن چیزی است که از موسیقی می‌دانم. گذشتگان ما هم اگر ملودی‌هایی را برای کارهای مذهبی خواندند و اسم ملودی مذهبی به خودش گرفته باز هم موسیقی است و بحثی در آن نیست. تنها ۴ یا ۵ کار من شناسنامه مذهبی دارد و بر اساس ملودی‌های مذهبی قدیمی است. به نظر خودم تمام کارهای من از موسیقی پاپ الهام گرفته شده‌اند. معتقدم موسیقی پاپ برای کارهای مذهبی به ویژه حماسی به درد می‌خورد.

سلام الله علیها و به لطف مردم رسانه‌ها و برخی مسئولان، این اشعار رنگ و بوی دیگری پیدا کرده و عنوان مداح اهل بیت علیهم السلام را داریم به همراه آورده که البته من خودم را لایق آن نمی‌دانم و هیچ وقت هم نپذیرفتم که مداح اهل بیت علیهم السلام هستم. چند سال قبل دو پسر ۱۷ و ۱۸ ساله در یکی از میدان‌های شهر مرا شناختند، یکی از آن‌ها گفت: آقای کویتی‌پور، پدرم می‌گوید شما و آهنگران با صدایتان خیلی‌ها را به کشتن دادید. جواب دادم کشته شدن برای خدا و مبین لیاقت می‌خواهد، مسلماً صدای حاج صادق این قابلیت روحانی را داشت که نیروی دلگرم‌کننده‌ای برای جوانان آن روزها باشد تا از وطن و ناموسشان دفاع کنند، ولی کاش من

منصور نورایی

علیه السلام

مناجات امیرالمومنین در سوریه



راستش را بخواهید قبل از اینکه به جبهه بروم مداح بودم. در دوره نوجوانی به حوزه آقای مجتهدی می‌رفتم. پدرم و پدر بزرگم هم روحانی بودند و دستی در مداحی داشتند، اما مداحی حرفه‌ای را زیر نظر حاج آقا جواد که مؤسس هیئت محبان العباس علیه السلام بود آغاز کردم. انقلاب که شد حدود بیست سال داشتیم. آن موقع در راهپیمایی‌ها که شرکت می‌کردیم شعار می‌ساختیم و بعضی اوقات این شعارها را می‌خواندم و مردم تکرار می‌کردند. ماجرای پاره و آن جنایتی که دشمنان در آن انجام دادند برای من خیلی تکان دهنده بود و باعث شد که دیگر همه زندگیمان را برای مبارزه بگذارم. راستش را بخواهید تا عملیات طریق القدس بیشتر در جمع خودمانی مداحی می‌کردم و برنامه‌ای برای مداحی نداشتم اما مدتی بعد تصمیم گرفتم به وسیله مداحی کار فرهنگی انجام دهم، برای همین تعدادی سبک سینه زنی و نوحه‌های جدید ساختم که در آن سال‌ها خیلی گل کرد؛ نوحه‌هایی مثل «حسین جان، کربلا»

دادند که نیروها باز گردند و فرمودند راه قدس از کربلا می‌گذرد. به هر حال بنده همراه حاج احمد متوسلین و شهید همت و تعدادی از فرماندهان با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ به سوریه رفتیم. وقتی رفتیم آنجا شهید. «مجید سبک سرخی» به من گفت اینجا خوابیده‌ام یعنی خبری از دعا و نماز جماعت صبح نیست. این شد که من از فردای آن روز یک بلندگوی دستی برداشتم و کارم را شروع کردم. قبل از اذان صبح بیست دقیقه مناجات خواندم و یک ربع هم قرآن، بعد هم اذان گفتم و نخستین نماز جماعت را برپا کردیم و این کار ادامه پیدا کرد. این سبک «حسین جان کربلا» هم در حرم حضرت زینب سلام الله علیها خواندم و از آنجا معروف شد. آن مناجات امیرالمومنین هم که خواندم و معروف شد همان شبی بود که حاج احمد اسیر شد. مادر مرز سوریه و لبنان بودیم. من داشتم دعای فرج می‌خواندم که در گوشم گفتند حاج احمد اسیر شده است خبر را که شنیدم حالم متقلب شد. ماه رمضان هم بود. جمعیت هم یک حال دیگری پیدا کرد.

یکی از ثمرات جنگ این بود که انیس مردم با مفاتیح و مناجات‌ها بیشتر شد. مثلاً بعضی از مناجات‌ها تا آن موقع کمتر خوانده می‌شد و



شاید مردم عادی خیلی نشنیده بودند. یکی از آن‌ها همین مناجات امیرالمومنین علیه السلام در مسجد کوفه است که به لطف خدا وقتی این مناجات را با آن شرایط در سوریه خواندم و نوارش در جبهه‌ها پخش شد استقبال گسترده‌ای به این مناجات صورت گرفت. ما چرا هم از این قرار بود که بنده به سفارش حاج احمد متوسلین به تیپ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. بعد از عملیات کربلای ۵ عده‌ای از مسولان گفتند که دیگر با عراقی‌ها کاری نداشته باشیم و برویم سوریه برای آزادی بیروت از محاصره برنامه ریزی کنیم. عده‌ای از فرماندهان جنگ و بچه‌های تیپ رسول الله صلی الله علیه و آله را به سوریه اعزام کردند. البته وقتی امام رحمه الله علیه این مساله را فهمیدند دستور

محفل بچه‌های گردان را گرم می‌کرد می‌توان «شهید داوود عابدی» و «محمود زولیده» را نام برد. حاج محمود زولیده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آن روزها هم فرمانده گروهان بود و هم می‌خواند.

یکی از شب‌هایی که شهید داوود عابدی و حاج محمود زولیده با هم روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواندند شب دوم عملیات بدر بود شبی که فردای آن داوود شهید شد. حاج محمود زولیده به همراه یارانش در عملیات

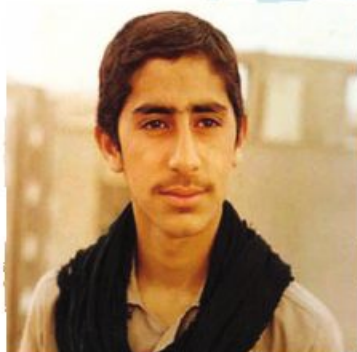
گردان میثم از گردان‌های لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان جنگ بود. بچه‌های گردان میثم بچه‌های جنوب شهری تهران بودند. جوانانی با روحیه‌های لوطی منش و شجاع.

گردان میثم در خیلی از عملیات‌های سخت جنگ مثل کربلای ۵ حضور داشت و شهدای بسیاری تقدیم اسلام کرده است. از مداحانی که در این گردان حضور داشت و



محمود زولیده

خنده و گریه عشاق



محمد طاهری

حماسه روضه



سال ۶۱، سیزده سال بیشتر نداشتم و مثل دیگران در حال و هوای جنگ بودم و با توجه به تاکید امام رحمه الله علیه علاقه داشتم به جبهه بروم. اما سن و سالم کم بود و آموزش نظامی هم ندیده بودم. مثل خیلی از هم سن و سال های خودم در آن سال ها، من هم در شاننامه دست بردم و ۲ سال به ستم اضافه کردم. قرار شد حدود ۲۲ نفر از بچه های هیئت حاج منصور از طریق پادگان امام حسن علیه السلام به جبهه اعزام شوند. چون بچه ها من را هم می شناختند یک طوری اسم من را هم در بین نام آن ۲۲ نفر رد کردند و اینگونه شد که مشکل آموزش ندیدن من هم حل شد و با اعزامم موافقت کردند و ما از آنجا به پادگان ابوذر در جبهه غرب رفتیم. یک بار اخوی ما حاج محسن آقا با چند نفر دیگر از مداحان به همراه حاج شیخ حسین انصاریان به جبهه آمده بودند و برای لشکر هابر نامه سخنرانی و مداحی اجرا می کردند، من هم با آن ها می رفتم و بعضی وقت ها نوحه های می خواندم. یکی از آن نوحه ها هم همان نوحه ای است که در جمع گردان های سپاه ۱۱ قدر

در میدان صبح گاه دو کوهه خواندم و معروف هم شد. نوحه مال حاج محسن بود که می گفت: مادر از جبهه رات پیام دارم خبر از سربازی امام دارم آن موقع سردار حاج علی فضلی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بود. این نوحه خیلی به دلش نشست و از من خواست که به لشکر آن ها بروم. می گفت وقتی بچه ها ببینند یک نوجوان با این سن و سال برایشان نوحه خوانی می کند در روحیه شان خیلی تاثیر دارد. البته من به ایشان گفتم که اگر اجازه می دهید می خواهم با بچه محل هایمان باشم و ایشان هم قبول کرد. در جبهه که روضه می خواندیم از آن فضا استفاده می کردیم و به روضه های کر بلا گریز می زدیم. جبهه ارتباط مستقیم داشت با روضه های اهل بیت علیهم السلام. یک بار قبل از عملیات بدر داشتیم دعای توسل می خواندیم و من بعد از نام هر امامی از یکی از شهدا یاد می کردم و نامش را می بردم و به نوعی آن ها را بار روضه های کر بلا ارتباط می دادم. آنقدر بچه ها با عزاداری عجیب بودند که وقتی می خواستند سر پست بزنند یا سینه زنی و روضه می رفتند و پست

را تحویل می گرفتند. سال ۶۴ با گردان مالک در خط پدافندی مهران بودیم. ایام دهه اول محرم بود. آن محرم از خاطره انگیز ترین محرم های زندگی ام است. غیر از من، رضا پور احمد و علی کرمی هم بودند که در دسته های دیگر می خواندند. اینکه پشت گوش دشمن و در یک قدمی شهادت باشی و روضه بخوانی و سینه بزنی، حالی است که نمی توان توصیفش کرد. گاهی در مسیر عملیات گره ای می افتاد و روضه بچه ها تضعیف می شد. تنها چیزی که در این موقع به بچه ها روضه می داد و مشکلات را حل می کرد روضه و سینه زنی بود. وقتی روضه امام حسین علیه السلام خوانده می شد رفقای شهید مامی نشستند و بی وقفه مثل ابر بهار گریه می کردند و همین ها باعث می شد که بچه ها در میدان نبرد آن حماسه ها را خنق کنند. مثلاً در عملیات بدر وضعیت منطقه تغییر کرد و دشمن با یگان های زرهی اش بر ما مسلط شد. تنها گردانی که جلوماند تا خط از دست نرود گردان کمیل بود. در آن شرایط بحرانی وزیر توپ و گلوله دشمن، بچه ها از من می خواستند که برایشان بخوانم. روضه خواندن به رزمندگان قوت قلب می داد.



حاج آقا بایگان، حسین سازور، یدالله اعلائی و اصغر ارستجانی مدح خواندند. وسط جشن، آقای مهدی شریفی پیغام آورد که فردا صبح قرار است پای محمود زولیده را قطع کنند. این حرف، مجلس را به هم ریخت. بچه ها محمود را دوست داشتند. دل بسته اش بودند. محمود، هم فرمانده بود، هم مداح اهل بیت علیهم السلام و خواننده گردان. همه ناراحت شدند. مداح ها از سر سوز خواندند. گریه و خنده با هم شد و حالی دست داد. اینجا است که می گویند «خنده و گریه عشاق ز جای دگر است».

کر بلا ی پنج حضور داشت. در همین عملیات گلوله راکت به نزدیکی حاج محمود برخورد کرد به طوری که بدن او از شکم و پا و صورت پر از ترکش شد و دوستانش همه گمان کردند که او شهید شده است. سید ابوالفضل کاظمی که مدتی فرمانده گردان میثم بود درباره مجروحیت زولیده اینطور می گوید: اردوگاه کارون مستقر بودیم. بعد از نماز جشن میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها برپا کرده بودیم، اما چه جشنی؟ همه خواننده ها و بلبل هایمان شهید و مجروح بودند و جایشان خالی بود. آن شب، داوود دهقانی،

مرور خاطرات مداحی رزمندگان در دوران اسارت

ققنوس وار آتشمان می زدند...

نیمه جاویدی

قصه مردان عاشق حکایت نبردی است که به گمان عراقی ها باید سه روزه بافتح تهران به پایان می رسید، اما ۸ سال طول کشید. ۸ سالی که هر روزش یک دانشگاه انسان سازی بود. جنگ ما حکایت ها فشنگی داشت، داستان هایی که شاید روزگاری قصه مادران برای کودکان شود، اما نقل فراموشی ها است. داستان هایی که در سینه ها مانده است و گویی برای شنیدنش نیست. می خواهیم قصه دلاور مردانی بگویم که به قول بعضی ها وقتی که همه چیز را باختند دوباره آغاز شدند. حکایت اسارت است و پایداری. حکایت چهره های رنگ پریده است و بدن های باتوم خورده، اما با یک دنیا عشق به خدا و ائمه معصومین علیهم السلام که در سینه تک تکشان موج می زد سختی ها را همواره کردند.

«اواخر سال ۶۱ بود. چند

روزی بدون آب و غذا در

محاصره بودیم. کم کم

مهماتمان هم تمام شد. حتی

یک گلوله برای دفاع نداشتیم.

من و چند نفر از بچه ها مجروح شده بودیم. آنها

اسیرمان کردند. از تشنگی جانمان به لب رسیده

بود ما را به پشت خاکریزها بردند و دست بسته

نشانند. از آنجا به بیمارستان و چند روز بعد هم به

آسایشگاه ۲۴ منتقل کردند. فکر می کنم حدود ۲۴

نفر بودیم.» «احمد علی قورچی» به اینجا که

می رسد کمی مکث می کند تا خاطرات آن روزها را

دقیق تر مرور کند و برایشان بگوید که هیئت های

بی صدای اردوگاه چگونه پا گرفتند. «مدت زمانی

کوتاهی که گذشت خودمان را پیدا کردیم بچه های

که سالم تر بودند در حد توانشان به مجروح ها

می رسیدند و عده ای هم در تدارک برنامه های

فرهنگی بودند. به هر حال از آن جمع هر کس کاری



بلد بود و قرار شد در حد توان با هنرش به میدان
بیاید در همین تقسیم کار بود که مداح ها و دعاها
خوان های شناسایی شدند و آنها برنامه برگزاری
هیئت ها و مراسم مختلف را بر عهده گرفتند. «آن
طور که قورچی تعریف می کند برگزاری مراسم
مذهبی در اردوگاه چندان آسان نبوده است و اگر
عراقی ها مترجم می شدند به سختی آن ها را
شکنتجه می دادند.

هماهنگی آسایشگاه ها

مدت زمان کوتاهی که گذشت همه چیز منظم شد.
سه شبانه دعای توسل، شب جمعه دعای کمیل و
روز جمعه هم دعای ندبه و بعد هم زیارت عاشورا و
برنامه مداحی اجرا می شد، اما همه چیز مخفیانه
بود. ادامه داستان برپایی مداحی از زبان قورچی
شنیدنی تر است: «اگر ماموران عراقی مترجم برنامه
مداحی می شدند، بچه ها را شکنتجه می کردند از

کتک کاری و سلول انفرادی گرفته تا قطع برق و
حتی آب و غذا و تفریح های روزانه. به همین دلیل
همه برنامه ها مخفیانه برگزار می شد و زمان برپایی
مراسم یک نفر پشت پنجره کشیک می داد تا اگر
ماموری بخواهد سر زده وارد آسایشگاه شود به
بقیه خبر دهد تا متفرق شوند، اما گاهی اوقات
فردی که مثلاً مامور بود و کشیک می داد چنان
تحت تاثیر مداحی قرار می گرفت که کار اصلیش
یادش می رفت و ماموران عراقی مثل اجل معلی
سر می رسیدند. «برنامه منظم دیگری که این آزاده
برایشان تعریف می کند هماهنگی برنامه روزه
خوانی بین مداح های آسایشگاه های اردوگاه است.
«آن قدر حساب شده برنامه ریزی کرده بودیم
که در همه آسایشگاه های اردوگاه در یک ساعت
مقرر یک روزه معینی خوانده می شد.» از او درباره
چگونگی این هماهنگی می پرسیم: «زمانی که
برای تفریح روزانه به محوطه باز اردوگاه می رفتیم
با هماهنگی ارشد آسایشگاه ها، مداح های هر

حاشیه

جمع‌مستان

«سال‌های آخر جنگ، از آنجا که بیشتر رزمنده‌هایی که در جبهه حضور داشتند از اعضای فعال مساجد، هیئت‌ها و پایگاه‌های بسیج بودند، هر گروهان و گردان برای خود مجلسی تشکیل می‌داد و با حضور مداحان برنامه مذهبی اجرا می‌کرد و دعای ندبه، زیارت عاشورا، دعای توسل و ذکر مصیبت می‌خواندند. مثلاً مداح گردان میثم «حسین سازور» بود. «سعید حدادیان» بیشتر در گردان مقدار حضور داشت. مداحی برنامه‌های مذهبی گردان حمزه بر عهده شهید «محسن درستانی» بود. تا اینکه جنگ تمام شد و رزمنده‌ها به شهرها برگشتند و کم‌کم هیئت‌های رزمندگان تشکیل شد. هر گردان یک هیئت تأسیس کرد تا رزمندگان را هر چند وقت دور هم جمع شوند. درست است که هیئت‌های مذهبی گردان‌ها با هیئت‌های کوچک و بزرگی که گروهی از رزمندگان در مناطق مختلف کشور تشکیل دادند، توانست تا حدی یاد جبهه و جنگ را برای مردم زنده نگه دارد، اما واقعیت این است که برای زنده نگه داشتن این حماسه ۸ ساله، باید تشکل مذهبی یا ساختار منظم تشکیل می‌شد. همین مسئله، جرقه‌ای شد تا ۲۵ نفر از سرداران جنگ و مداحان بنام کشور مانند سردار کوثری، مداحی واسدی و مداحانی همچون صادق آهنگران، محمود کریمی و منصور ارضی، سال ۱۳۷۶، نخستین هیئت مرکزی رزمندگان را در کشور تشکیل دهند. همچنین در مراحل بعدی در هر شهر یا استان، هیئتی با این عنوان راه‌اندازی شود. بانیان این هیئت هدف خاصی از انتخاب کلمه رزمندگان برای هیئتشان دارند. اگر چه جمع کردن نیروهای رزمندگانی که ۸ سال در عملیات‌های مختلف شرکت می‌کردند، برایشان مهم است، اما در حقیقت منظور از رزمندگان، تمام ملت ایران هستند که روزهای سخت جنگ را با صبوری پشت سر گذاشتند.



و همه آسایشگاه‌های اردوگاه هر شب برنامه معینی را دور از همدیگر اجرا می‌کردند. «خاطرات قورچی از برنامه مداحی‌ها و توسل به ائمه علیهم السلام در آسایشگاه‌های عراق تمام شدنی نیست. آواز حجت الاسلام ابوترابی هم یاد می‌کند و می‌گوید: «حاج آقا سنگ صبور آمده‌ها بود و تا آنجایی که می‌توانست به بچه‌ها کمک می‌کرد، اما نظرش این بود که کاری نکنیم که عراقی‌ها به اسرا از نظر جسمی آسیب برسانند. حرف‌های منطقی می‌زد می‌گفت کاری نکنید وقتی به ایران برگشتید سربار باشید و چند نفر بخواهند از شما مراقبت کنند. به همین دلیل ما هم سعی می‌کردیم بیشتر کارهای ما در خفاء انجام شود.»

بعد از آزادی

قورچی که حدود ۸ سال در عراق اسیر بوده است درباره هیئت‌های آزادگان بعد از آزادی و بازگشت به ایران می‌گوید: «از عراق که برگشتیم بعد از مدتی بچه‌ها دوباره همدیگر را پیدا کردند و هیئت‌های مختلفی راه انداختند. بعضی هیئت‌ها، اسرای یک اردوگاه هستند و برخی‌ها اسرای یک آسایشگاه. در همه شهرها هم آزاده‌ها هر چند وقت یکبار در قالب هیئت جمع می‌شوند و برنامه دارند. او که مدیر موسسه فرهنگی پیام آزادگان است درباره هیئت‌های فعال در شهرهای بزرگ مانند تهران می‌گوید: «همه فعالیت‌های آزادگان خود جوش است و در شهرهای بزرگ هیئت‌های بیشتری فعال شده‌اند. مثلاً هیئت آزادگان شرق تهران، شمال غرب تهران و... حتی بعضی از هیئت‌ها، موسسه خیریه دارند و به افرادی بی‌ضاعت کمک می‌کند.»

آسایشگاه به گوشه‌ای می‌رفتند و ۴ و ۵ نفری همان برنامه‌ای که قرار بود شب برپا شود اجرا می‌کردند. شب هم درست همان روضه در یک زمان خاص در آسایشگاه‌ها برگزار می‌شد.»

آمیول ضد عاشورا

ماه محرم و صفر که می‌رسید آسایشگاه‌های اسرای ایرانی در عراق حال و هوای دیگری به خود می‌گرفت. قورچی می‌گوید: «آن روزها عزاداری در کشور عراق ممنوع بود حتی به خانواده‌هایی که فرزندان‌شان را در جبهه‌ها از دست داده بودند اجازه نمی‌دادند که برای آنها مراسم عزاداری برپا کنند، چه برسد به اینکه بخواهند برای ابا عبدالله علیه السلام برنامه‌ای داشته باشند. این‌ها را گفتیم که بدانی در چنین کشوری اسیر باشی و بخواهی برنامه عزاداری برای امام حسین علیه السلام بگیری چه سخت‌هایی دارد. البته یکی، دو سال که اسارت‌مان گذشت چند روز به ماه محرم مانده بود به بچه‌های آمیولی می‌زدند که اسرا به آن آمیول ضد عاشورا می‌گفتند. حتماً خیلی‌ها می‌پرسند که آمیول ضد عاشورا دیگر چه چیزی است؟ باور کنید ما هم آخر نفهمیدیم در آمیول‌ها چه چیزی می‌ریزند، ولی بعد از تریز یک بچه‌ها تب می‌کردند و حساسی بیمار می‌شدند. برای تریز یک این آمیول‌ها هم بهانه‌های مختلفی می‌آوردند تا هیچ مخالفتی از طرف بچه‌ها انجام نشود. هر ۱۲ نفر را با یک سرتنگ تریزی می‌کردند سر سوزن تا نفر سوم مشکل چندانی نداشت، اما بعد از آن سرش به حدی کند می‌شد که انگار میخ به بدن وارد می‌کردند. با این حال عزاداری محرم قطع نمی‌شد

روایت حسین یکتا از مداحی در جبهه

زندگی با خاطرات شهدا



عکس: مهدی شجاعیان

حاج آقا، فضای جبهه چه
شباهتی با فضای توسل به
اهل بیت علیهم السلام
داشت؟



آن چه که در جنگ و جبهه
اتفاق افتاد، نه جنگ و جبهه نبود، بلکه جهاد بود و
قطعه ای از بهشت، چرا که در جبهه سمت و سوی
نبرد مانبر برای آزادی کر بلا بود؛ ادبیاتی که در
جبهه استفاده می شد ادبیات کر بلایی زیستن،
کر بلایی جنگیدن و کر بلایی شهید شدن بود، به
همین دلیل جنگ ما بر اساس قیام امام حسین علیه
السلام شکل گرفته بود. ادبیات رزمنده ها ادبیات
شب عاشورای امام حسین علیه السلام در کر بلا بود.
به هر حال وقتی که یک جنگی با نگاه جهادی، با
نگاه آزادی کر بلای حسینی، با نگاه یاری دین جد
امام حسین علیه السلام، با نگاه یاری رهبری از نسل
امام حسین علیه السلام آغاز می شود، آن جنگ، آن
قیام و آن جهاد رنگ و بوی کر بلایی می گیرد و چون ما
کر بلا را با عزاداری و سینه زنی برای امام حسین علیه
السلام و غیرت دینی و شور کر بلایی می شناختیم
، دیگر مهم نبود ما چند تا هستیم و تانک های عراقی

میشم پارسا

آنهايي که حاج حسين يکتا را از نزديک مي شناسند خوب مي دانند او کسي
است که زندگي اش را وقف شهدا کرده است. روزهای آخر سال و ايام سال
جدید که می شود اگر بخوای حاج حسين را پیدا کنی باید گوشه گوشه یادمان
های شهدا در مناطق عملیاتی را بگردی تا او را در یکی از این یادمان ها ببینی که
برای یک جمع کوچک یا بزرگ که به نام کاروان های راهیان نور به جبهه آمده
اند از شهدا می گوید. حاج حسين در باره هر چه بخواید سخن بگوید کنارش
خاطره ای از یک شهید هم نقل می کند تا حرفش تاثیر گذار باشد. گویا موضوعی
نیست که او در باره آن خاطره ای از شهدا و جبهه نداشته باشد. حاج حسين يکتا،
جانبازی است که اردوهای راهیان نور را پایه گذاری کرد و سال ها ریاست ستاد
مرکزی راهیان نور را بر عهده داشت و اکنون رئیس قرارگاه خاتم الاوصیا است.
صحبت های حاج حسين هيچ وقت تکراری نیست. هر بار که پای حرف هایش
می نشینی سخنان جدیدی می گوید. قرار بود این بار با حاج حسين در باره مداحی
جبهه ها صحبت کنیم. خودش می گفت در این باره حرف چندانی برای گفتن
ندارد. آنچه که می خوانید حاصل ندانسته های حاج حسين يکتا است.



حاشیه

توسل شهدا به ائمه علیهم السلام

هر کسی با معشوق خودش محشور می شود. به هر چه که عشق بورزی روی روح اثر وضعی می گذارد. مثلاً اگر شما یک دوست خوب داشته باشید، صبح که بلند می شوی از خدا و پیغمبر و خوبی ها و زیبایی ها برایت می گوید، این زیبایی ها روح تو را هم زیبا می کند و آرامش می دهد. بچه ها به خاطر توسل هایشان فضای دلشان خیلی رقیق می شد، آنها پشت میدان مین، روی خاکریز، لب قتلگاه، هنگام نوشتن وصیت نامه ذکر حسین علیه السلام را می گفتند. کسی که بانیت روی لباسش می نویسد می روم تا انتقام سبلی زهر اسلام الله علیهما بگیرم، یا اوبی که برای خودش قبر می کند و می گوید سر من جدا می شود لازم نیست قبرم دراز باشد بعد سر جدا او را به شیراز می آورند، همه شان مثل معشوق شان شهید می شوند.

چرا وقتی یک جوان عاشق، یک رزمنده وسط میدان دستش را به سوی امام زمان و حضرت زهرا سلام الله علیهما دراز می کند آن ها دستش را نگیرند؟ شهید جعفر احمدی که عشق به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دارد و جگرانش ترک نمی شود ظهر نیمه شعبان شهید می شود. یا آن شهیدی که دوست دارد روز عاشورا شهید شود و بعد، ظهر عاشورا سرش قطع می شود. یا آن شهیدی که می گوید چه می شد اگر با راما می چشیدیم و گلوله می آید توی سترگه تکه می شود.

وقتی بچه ها رابطه شان با امام حسین علیه السلام نزدیک می شد. عاشق معشوقی واقعی می شوند. اهل بیت علیهم السلام برای دستگیری ما آمده اند ما را به خدا برسانند. توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عجیب بود. حتی آنقدر این بحث داغ بود که عده ای خواستند سوء استفاده کنند و دکان راه بیانازند.



سر سه راهی شهادت استقامت کردند روز عاشورا بودند امام حسین علیه السلام را یاری می کردند. به همین خاطر وقتی کار به تکلیف باشد نگاه به امام حسین علیه السلام و کربلا باشد، اثر گذاری اش، ماندگاری اش، مزارش، مقتلش، استخوان شهید گمنامش، مثل شهدای کربلا مثل زیارت امام حسین علیه السلام اثر گذار است. به همین دلیل همانطور که امروز ما هر چه روضه امام حسین علیه السلام می خوانیم، قدیمی و کهنه نمی شود و گریه اش شفاست؛ یاد و خاطره شهدا هم هیچ موقع کهنه نمی شود، روز به روز عاشقان شهدا بیشتر می شوند، چون آن ها «لتراب مقدمه افتدا» ارباب شدند.

آیا می توان شب عملیات را

به شب عاشورا تشبیه کرد؟
وقتی جنگ با ادبیات کربلایی زیستن رخ داد در

چند تا. مهم نبود ما یک ایرانی می بودیم، هفده کشور اسیر می گیریم. این یعنی نبرد کربلایی و عاشورایی. این یعنی امروز تکلیف هست که قیام

کنی و منتظر نتیجه نباشی. شاید به ظاهر امام حسین علیه السلام زیر سم اسب هارفت، به ظاهر هم حسین علم الهدی زیر چرخ تانک هاله شد. به ظاهر بچه هادر هویزه جنازه هایشان در بیابان پخش شد. اما آن قیام و جهاد باعث شد که امروز هویزه دار الشقای عاشقان و عارفان و دلسوختگان باشد. این نشانی از کربلا نیست؟ آیا امروز یادمان های مادر مناطق عملیاتی یک فضای رقیق شده و جمع و جورتری از فضای کربلا نیست؟ چرا شلمچه بوی فضای رقیق شده زیر قبه امام حسین علیه السلام می دهد. چرا می

رویم طلایه آن کلام شهید میثمی را احساس می کنیم که گفت اگر این خیبری هایی که امروز

هیئت ها و عزاداری و توسل به ابا عبد الله علیه السلام، یک اتفاق ویژه رخ داد. هم برای رزمندگان و هم برای فرماندهان و هم برای مادر و پدرهای شهیدان، به همین خاطر بود که حضرت امام رحمه الله علیه فرمود جواب همه این خون هارا اسیدالشهدا علیه السلام می دهد. ما در مسیری که ابا عبد الله علیه السلام برایمان روشن کرد حرکت کردیم. آنجا سبک و سیاق عزاداری ها جدید و نو بود. یک مطلب دیگر هم هست. در جبهه بچه ها به سوری شهادت می رفتند. آن صفا و حالی که شب عاشورا برای امام حسین علیه السلام و اصحابش اتفاق افتاد، آن بیعت مجدد اصحاب در آخر شب که امام حسین علیه السلام میان دوانگشت خود راباز کرد و جای حبیب، بریر، زهیر و... را نشان دادند، آن حالات شب های عملیات برای بچه ها هم اتفاق می افتاد. در جبهه چون بچه ها به سوری شهادت می رفتند و هر لحظه ممکن بود نفری یا دسته ای یا گروهی و گردانی به قتل برود، هر شب شب عاشورا بود. شب وداع بود. شب شروخی های قشنگ حبیب با اصحاب در کربلا بود. شب حناپندان بود. شب غسل شهادت بود. شب رفاقت ها بود. آن رفاقت هایی که صیغه برادری می خواندند تا همدیگر را شفاعت کنند. ادبیات جنگ ادبیات کربلا بود. انقطاع هایی که مادران از فرزندان شان داشتند برای کربلا بود. فرزندان که می گفتند می روم مادر که اینک کربلا می خواندم یا مادرانی که می گفتند پسر من برو که یاری سید روح الله واجب است. ولی از همه مهم تر وقتی بود که نام امام حسین علیه السلام برده می شد و بچه ها دور هم جمع می شدند. خیلی از سبک های عزاداری که اکنون داریم، خیلی از توسل هایی که امروز داریم شبیه سازی و توسل ها و عزاداری های جبهه است. همانطور که راهبان نور شبیه سازی جبهه است. جبهه نزدیکترین نقطه به کربلا بود. مقتل رفقای شهیدمان، فضا و زمان نزدیک شدن به عملیات، بودن جمع های مخلص منقطع از دنیا و متصل به خدا برای همین عزاداری ها یک رنگ و بوی دیگر می داد. گریه زمان جنگ بچه ها دیدنی بود، بعضی ها با صدا بعضی هایی صدا.

■ برای برپایی هیئت در جبهه مقدمات خاصی لازم بود؟

حاج حسین کاجی می گفت با شهید حسین مالکی پشت موتور نشسته بودیم، به من گفت برآیم روضه بخوان. گفتم من همه جا روضه خوانده ام، ولی پشت موتور سابقه نداشته است. گفت می خواهم برآیم روضه بخوانی چون دیگر دم رفتن است. تو برآیم همه جا روضه خواندی دلم می خواهد پشت موتور هم

روضه بخوانی. یک وقت می دیدی مجلس روضه پشت همین موتور آغاز می شد. یک وقت می دیدی در یک گشت رزمی، وقتی گلوله می آمد، آتش می آمد همان جا رزمندگان توسل می کردند، چند قطره اشک می ریخت و زیر لب برای خودش روضه ای می خواند. گاهی هم شب تاریک روی خاکریز پست نگهبانی دلش تنگ کربلا می شد، روبرو کربلا می کرد و سلام می داد. آنجا دل هادانم کربلا بود. همیشه اشک در چشم ها بود. تا می گفتی امام حسین علیه السلام بچه ها جمعشان جمع می شد. گاهی وقت ها دوفری می نشستند برای هم روضه می خواندند. شب عملیات هادو تایی با هم قرآن می خواندند و با هم وداع می کردند. آنجا برای خودش یک آداب خاص داشت. هر جا که می رسیدیم بچه هادنبال دو موضوع بودند. یکی طهارت، یعنی حمام و غسل و وضو و بعد حسینی، یعنی نماز و عبادت و عزاداری.

■ اکنون در بعضی از هیئت ها تکلف های بسیاری برای جلسه گرفتن وجود دارد. آیا در جبهه هم این تکلف های امروزی وجود داشت؟

تکلف های امروزی برای هیئت گرفتن نبود، اما بچه ها دوست داشتند حسینی شان واقعا حسینی باشد. یعنی سیاه پوشش شود و پرچم های سبز و قرمز در آن نصب شود. سبک و سیاق هیئت ها انواع مختلف داشت. از یک چادر که بچه های دسته در آن جمع می شدند و عزاداری

و سینه زنی می کردند تا چادر یک فرمانده گردان. معمول این بود که علاوه بر مناسبت ها مانند محرم و اعیاد، هر شب بچه ها عزاداری داشتند. روز آموزش بود و شب عزاداری و سینه زنی. یادم می آید در پاسگاه زید که (خط مقدم) بودیم بعد از عملیات رمضان و قبل از عملیات والفجر ۲، همانجا در خط بچه ها حسینی ای درست کردند که موقع عزاداری گلوله ای آمده و باعث شهادت بچه ها شد. پشت خط در قرارگاه های حسینی داشتیم. تا می رسیدیم بچه ها سریع سه چهار تا چادر رابه هم وصل می کردند و حسینی می ساختند. اگر هم امکانش بود اصلا یک حسینی جداگانه می ساختند. چیزی که بچه ها را نگاه می داشت همین ها بود. گاهی ۶ ماه در جبهه بودیم، ولی فقط سه روزش عملیات بود. محبت ها

و رفاقت ها و عزاداری ها بود که بچه ها را پایدار می کرد. نخ تسبیح همه مان عشق به امام حسین علیه السلام و آزادی کربلا بود. اگر هم جایی بین این گردان و آن گردان حرفی پیش می آمد، موقع عزاداری که می شد همه دور هم جمع می شدند و موانع برطرف می شد.

■ آیا رزمندگان های شهرهای مختلف برای عزاداری جمع می شدند؟

لشکرهای سپاه استانی بود و سبک عزاداری ها با هم فرق می کرد. بچه آذری ها عضو لشکر عاشورا بودند. بچه مشهدی ها در لشکر نصر امام رضا علیه السلام عضویت داشتند. بچه قمی ها هم در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام بودند و شیرازی ها در لشکر فجر. بچه های خوزستان هم در لشکر ولیعصر عجل الله تعالی فرجه و شریف جای گرفته بودند. کم پیش می آمد که چند ادبیات عزاداری با هم قاطی شود. عزاداری ها برآمده از فرهنگ های استانی و شهرستانی بود.

■ در جبهه بیشتر چه دعاها و مناجات هایی خوانده می شد؟

دعای کمیل و توسل بیشتر از همه دعاها خوانده می شد. دعای عهد بعد از نماز صبح هم ترک نمی شد. زیارت عاشورا هم که همه جا بود. عصرهای جمعه هم دعای سمات می خواندیم. به صورت فردی هم که نگاه می کردیم بچه ها مناجات شعبانیه را خیلی دوست داشتند. از همه مهم تر طوری مناجات می خواندیم که رابطه بچه ها با خداقوی شود به همین خاطر دعایی مثل کمیل مورد توجه بود. به نظر من دعای کمیل در جنگ دعای کمیل شد و رواج یافت و به شهرها کشیده شد.

■ از مداحی های لشکرتان خاطره خاصی دارید؟

«محمد بیطرفان» میانه دار هیئت های قم بود. در رودخانه اروند ماشینش غرق شد و شهید شد. یادم می آید یک روز آقای آهنگران را دعوت کردند در لشکر ما بخواند. آنقدر جمعیت مشتاق شنیدن و سینه زدن بود که ولوله شده بود. این دایی محمد مرتب بالای سکو می رفت و می گفت که برادران ساکت ولی فایده نداشت. جمعیت فشار می آورد. آخر هم جلسه سینه زنی به هم خورد و مجبور شدیم برویم میدان صبحگاه و آنجا برنامه عزاداری برگزار شد. عشق بچه ها به عزاداری اینطور ی بود.

به ظاهر بچه ها در هویزه جنازه هایشان در بیابان پخش شده، اما آن قیام و جهاد باعث شد که امروز هویزه دارانشافعی عاشقان و عارفان و دلسوختگان باشد



قرآن



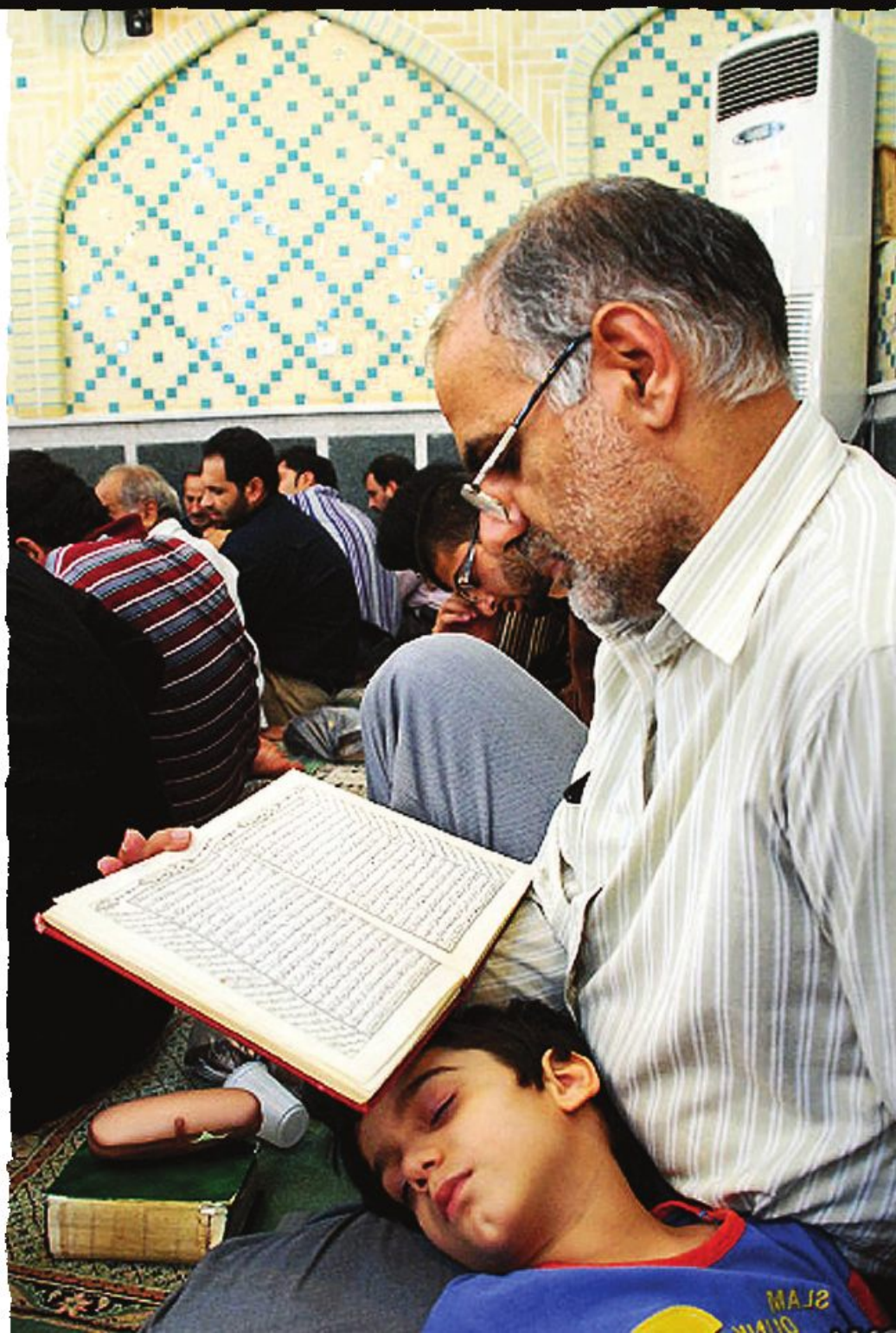
باران که می بارد...
آیه را که بخوانیم انگار می توانیم
با سر انگشت لمسش کنیم

مردم علاقه مندر میکرو فون های
خراب
یادی از شبی با قرآن های قدیم
که انگار صفای دیگری داشتند

زنگ آخوزنگ قرآن
رقیه محمدی کودک ۶ ساله ای
که حافظ کل قرآن بود، حالا ۲۲
ساله است

بازیگری نکسید آقا
موعظه های عارف پارسا ایست الله
سیدر ضابطه الدینی

کاش شبکه قرآن نداشتیم
جلسات قرآن، دستمزد قاریان،
بودجه های قرآنی و مسابقات
قرآن در گفتگو با امین پویا





جلسات قرآن دستمزد قاریان بودجه‌های قرآنی و مسابقات قرآن در گفتگو با امیر یویا

کاش شبکه قرآن نداشتیم



در قدیم که بچه‌های جلسات قرآن می‌آمدند آداب حضور در جلسه قرآن را هم یاد می‌گرفتند.

جواد نصیری

امین پویا، قاری بین‌المللی کشورمان متولد سال ۱۳۵۶ و کارشناس حسابداری است؛ او علاوه بر فعالیت‌های قرآنی و اداره یک جلسه قرائت قرآن، کارمند بانک است. پویا متأهل و دارای یک پسر به نام محمد حسین است و اصرار دارد که از زحمات پدر، مادر و همسرش تشکر کند. او امسال در مسابقات بین‌المللی قرآن کشور تونس موفق شد رتبه نخست را در رشته قرائت کسب کند.



آقای پویا فعالیت‌های قرآنی را از چه سالی، و با چه اساتیدی شروع کردید؟

پدرم در سال ۱۳۶۲ دو حلقه نور کاست قرآن با صدای استاد عبدالباسط گرفته بود که خودش گوش دهد، من هم در منزل بعد از چند ماه از این ماجرا، قرآن می‌خواندم و پدرم که دید من به قرائت قرآن علاقه مندم در سال ۱۳۶۴ با کتاب «تفکیک» به من روخوانی و رون‌خوانی را آموزش داد. این روند ادامه داشت تا سال ۱۳۶۸ که از استاد عبدالباسط تقلید کامل می‌کردم. در آن زمان منزل ما تجریش بود که البته تعداد جلسات قرآن در آن منطقه بسیار محدود بود؛ بعد از مدتی با جابجایی که انجام دادیم به خیابان جمهوری آمدم و من با مرکز قرآنی دارالتحقیق در خیابان ایران آشنا شدم که آن زمان استادان موسوی بلده، قصری زاده و پورزگری در آن جابه آموزش قرائت قرآن می‌پرداختند.

من در ابتدا شاگرد استاد سید حسین موسوی بلده شدم و دو سال خدمت ایشان بودم و بعد هم در محضر استاد سید محسن موسوی بلده دروس تجوید را فرا گرفتم. تا سال ۱۳۷۴ در دارالتحقیق آموزش فن و هنر قرائت قرآن را فرا گرفتم و در سال‌های بعد به جلسات لحن محوورفتم که از جمله به جلسه استادان علی اکبر حنیفی و علی سیاح گرچی، همچنین استاد محمد حسین سبزه‌علی می‌رفتم و از جلسات آن‌ها استفاده کردم.

■ امسال که برای شرکت در مسابقات قرآن به کشور تونس سفر کرده بودید، وضعیت این کشور را بعد اتفاقات اخیر چگونه دیدید؟

زمانی که من به این کشور سفر کردم، جنگ داخلی تمام شده بود، ولی بسیاری از مردم لیبی که از طرابلس و دیگر شهرهای این کشور فرار کرده بودند، به تونس پناه آورده بودند و پایتخت این کشور خیلی شلوغ بود و مرزها هم باز شده بودند. اتفاق دیگر این بود که امسال اسم‌زین العابدین بن علی، رئیس جمهور مخلوع و فراری این کشور را از مسابقات حذف کرده بودند و به جای آن نام یکی از عرّاف‌های این کشور را در مسابقات گذاشته بودند. مردم آن جا اکثریت مسلمان هستند ولی خیلی در دوران بن علی اذیت و آزار می‌شدند، به

طوری که حتی حق پخش اذان هم نداشتند. من در مجموع به این نتیجه رسیدم مردم زمانی که از نظر دین در تنگ‌نار قرار گیرند، ایمان خود را بیشتر حفظ می‌کنند و این‌ها که حق انجام بسیاری از احکام دینی را نداشتند، الان انگار که آزادی خیلی بزرگی به آن‌ها داده‌اند، بنابر این مردم در تونس خیلی خوشحال هستند که دیکتاتوری از بین رفته است و منتظر روز رأی‌گیری در آبان ماه سال جاری برای تأسیس مجلس قانون‌گذاری جدید هستند. از طرفی در طول ماه مبارک رمضان روزه‌خواری در شهرها به هیچ عنوان دیده نمی‌شد و از این جهت مردم مسلمان این کشور برای ماه مبارک رمضان احترام بسیار زیادی قائل هستند.

■ برگردیم به بحث اصلی، سیر تحول جلسات قرآن از قدیم تا امروز را چگونه ارزیابی می‌کنید و در مقام مقایسه چه نقاط مثبت و منفی‌ای می‌توان در هر دوره زمانی برای جلسات قرآن برشمرد؟

هر چند هنوز هم خیلی از جلسات قرآن در کشور مابه صورت سنتی برگزار می‌شوند، ولی برخی مراکز هم به صورت کلاسیک اقدام به برپایی جلسه قرآن می‌کنند، مثل موسسه احسن الحديث یا دارالتحقیق که به صورت کلاس‌بندی شده از قرآن آموزان ثبت‌نام و با آن‌ها کار می‌کنند. قدیم

در جلسات قرآن یک فردی که از بقیه ولادت برد و از روماً استاد قرآن و قاری حرفه‌ای هم نبود و فقط مقداری به روان‌خوانی و تجوید قرآن تسلط داشت به عنوان مدرس در جلسه حضور پیدا می‌کرد. واقعاً منظور از برگزاری این قبیل جلسات هم قاری پروری نبود و فقط منظور افس باقران بود که در آن معنی را می‌خواندند و اخلاق می‌گفتند و جلسه حالت معنوی داشت و مردم از هر قشری در آن حضور پیدا می‌کردند. بعد از مدتی که جلسات کلاسیک آموزش قرآن به وجود آمد، این طور بود که برای ورود به جلسه امتحان می‌گرفتند و بنابر این افراد را طبقه‌بندی می‌کردند؛ این بیشتر به هدف قاری‌پروری و یا حافظ‌پروری نزدیک بود و

قاری را استاد قاری می‌خوانند و بعد در حالی که آدامس در دهان دارد! جواب می‌دهد و بعد هم با همین وضع پشت‌حل می‌نشینند و آدامس را به گوشه‌حل می‌چسبانند

من فکر می‌کنم در حال حاضر ۹۰ درصد از حفاظ کشورمان به واسطه همین روش‌های کلاسیک، حافظ قرآن شدند و نه در جلسات سنتی. ولی این واقعیت دارد که هر چه قدر از جلسات سنتی آموزش قرآن فاصله گرفتیم، معنویت ما هم کمتر شده است.

در جلسات سنتی فقط قرآن یاد نمی‌دادند بلکه تربیت و اخلاق هم آموزش می‌دادند. من مطلبی در وبلاگم نوشتم که تعدادی از قاریان هم نظر گذاشته‌اند مبنی بر اینکه اخلاق در جلسات قرآن ما کم‌رنگ شده است، در قدیم که بچه‌های جلسات قرآن می‌آمدند آداب حضور در جلسه قرآن را هم یاد می‌گرفتند و این طور نبود که مثلاً یک قاری را استاد قاری خواند و بعد در حالی که آدامس در دهان دارد جواب می‌دهد و بعد هم با همین وضع پشت‌حل می‌نشینند و آدامس را به گوشه‌حل می‌چسبانند و قرائت قرآن را که تمام کرد، آدامس را دوباره برمی‌دارد و می‌خورد!

این مسائل در زمان قدیم نبود؛ الان برخی قرآن آموزان و قاریان برای کسب معنویت و معرفت به جلسه نمی‌آیند و فقط می‌خواهند قاری قرآن شوند؛ و سوال این جاست که آیا فقط قاری قرآن شدن کفایت می‌کند؟ در مجموع از آن جلسات که فاصله گرفتیم و رنگ و بوی معنویت کم شده است، ولی از سویی در بُعد بازده مادی تلاوت خیلی پیشرفت داشته‌ایم. آن زمان قاری و حافظ قرآن خیلی کم بود ولی الان تعداد

زیادی قاری و حافظ کل داریم که این تغییر محسوس و بسیار قابل توجهی است. یک زمان در کشور به اندازه تعداد انگشتان دست حافظ قرآن داشتیم و این افزایش تعداد حافظان خیلی خوب است.

■ آیا این رشد در دو بُعد کمیّت و کیفیت به طور هم‌زمان انجام شده است؟

کمیّت و کیفیت هر دو خوب شده است؛ در حال حاضر کمیّت و کیفیت کار در مباحث تجوید، صوت و لحن و وقف و ابتدا هر دو خوب شده است، ولی از نظر معنوی نه. اخلاق و معنویت کم‌رنگ شده است و احترام به استاد نسبت به سال‌های گذشته کمتر

دید می شود.

■ به نظر شما تلاش برای کسب رتبه و مقام و نیز افزایش درآمد مالی چقدر در این موضوع تأثیر دارد؟

این موضوعات هم بی تأثیر نیست؛ البته نمی شود مطلقاً انگاری کرد ولی هستند کسانی که به جلسه قرآن می آیند که زود تلاوت را یاد بگیرند و کسب درآمد کنند یا جلسه راه بیندازند و شاگرد بگیرند. چندی پیش فردی پیش من آمده بود که می گفت شما می توانید من را راهنمایی کنید که من از چه کسی در قرائت قرآن تقلید کنم؟ گفتم باید صدای شمارا بشنوم و بعد بگیریم. بعد از این که به جلسه من آمد، به او گفتم شما استاد مصطفی اسماعیل کارکن پنج تاشش نواز از این استاد گوش کن. گفت اگر شش حلقه نواز کار کنم می توانم مثل یک قاری بین المللی بخوانم؟ گفتم چرا می خواهی این کار را کنی؟ گفت می خواهم بروم در محافل و مجالس بخوانم. بنابراین هدف او این نبود که قرآن را به خاطر معنا و تفسیر و حال خوش ناشی از آن بخواند.

باید توجه کرد کار افراد بعد از اینکه در رشته های قرآنی مقامی بدست می آورند، خیلی سخت تر می شود چرا که اگر یک نفر کاری ناپسند انجام دهد، کسی او را نمی شناسد ولی اگر یک قاری قرآن که شناخته شده هم هست، کار ناپسندی انجام دهد خیلی بد است و خیلی باید مراقب باشیم.

من معتقدم قاری قرآن وارد یک روزه بلندمدت شده است، کارهایی را نباید انجام دهد و حرف هایی را نباید بگوید، اگر به جایی بخواند برود باید توجه کند و پایه برخی مجالس نباید برود، در پوشش خود باید دقت کند و این روزه این تا آخر عمر ادامه دارد.

■ نقش مسابقات قرآن در تشویق یا بروز عملکرد منفی از سوی برخی فعالان قرآنی به ویژه قاریان قرآن چگونه است؟

بی تأثیر نبوده، ولی ایراد هم از مسابقات نیست، بلکه مسابقات فی نفسه خوب است و نمی توان ایرادی از این مسابقات گرفت. من پیشرفت خودم را در قرائت خیلی

من پیشرفت خودم در قرائت را خیلی مدیون مسابقات هستم



مدیون این مسابقات هستم چون به خاطر شرکت در مسابقات تمرین می کردم. اما مشکلی وجود دارد و آن نوع نگاه مسئولان کشور به مسابقات است؛ این نگرش باعث شده بی اخلاقی ها یا تشنج ها و فضاهای مسموم در جامعه قرآنی زیاد شود، چرا که بیش از چیزی که باید به مسابقات اهمیت دادند و بقیه قراء را که در مسابقات شرکت نمی کنند و یا رتبه نمی آورند، رها کرده اند. من می گویم نفس شرکت در مسابقات قرآن دارای اهمیت است. در رده های مختلف هر ساله حدود ۴۰ هزار نفر در مسابقات قرآن شرکت می کنند و در مراحل مختلف تا پایان ۴۰ نفر به مرحله کشوری می رسند و در نهایت هم سه نفر مقام می آورند و بقیه دیگر فراموش می شوند.

آن طوری که باید به قرآن بها داده شود هیچ موقع این کار انجام نشده است و مسئولان در این زمینه کم کار کرده اند. وقتی مقایسه ای بین قرآن و هر رشته هنری یا ورزشی انجام دهیم متوجه می شویم که وضعیت قاریان ما چگونه است؛ قاریان در کشور ما هیچ پشتیبانی ندارند. من قاری می شناسم که در مسابقات جهانی به اسم ایران اول شده و الان مسافر کشی می کند؛ این نشان می دهد که قاریان قرآن در کشور ما تأمین نیستند.

■ شما پیشنهاد خاصی برای حمایت از قاریان قرآن دارید؟

آن طوری که باید به قرآن بها داده شود هیچ موقع این کار انجام نشده است و مسئولان در این زمینه کم کار کرده اند



مگر در ایران هر سال چند مسابقه بین المللی قرآن داریم؟ چه حمایتی از شرکت کنندگان در این مسابقات انجام می شود؟ ما چون کشور مذهبی هستیم باید الگوهای قرآنی هم داشته باشیم و در این تهاجم فرهنگی شدید باید سپر دفاعی محکم تری داشته باشیم. بانک ها و کار خانات چرا اینقدر به بهانه های مختلف جایزه می دهند، چرا که می خواهند مردم را برای خرید محصولات خود تشویق کنند؛ حالا در بحث قرآن به طور مثال مسابقات قرآن کشوری برگزار می شود، اینقدر میزان جوایز کم است که قابل بیان نیست، یا در مسابقات بین المللی قرآن چقدر به فردی که مقام می آورد اهمیت می دهند؟! ما به عنوان سربراہ ایران رفتیم به مسابقات بین المللی قرآن کشورهای مختلف ولی وقتی برگشتیم چی شد! آیا واقعاً مسئولان از ورزشکاران مسابقات آسیایی هم همینطور تجلیل کردند که با قاریان رفتار کردند. اما برای آن هایی که قاری بین المللی نیستند، آیا غیر از این است که هر کدام از این افراد که در مسابقات کشوری حضور دارند بهترین های استان خود هستند؟ این چند نفری که به مسابقات کشوری می آیند باید مورد توجه قرار بگیرند. من نمی گویم دولت برای همه فعالان قرآنی تسهیلات قائل شود، ولی حداقل برای آن چند نفری که به مسابقات کشوری می آیند یک برنامه حمایتی مشخصی داشته باشد و از نظر مالی، شغلی و وضع زندگی به آن ها برسد.

تهران اول شدم؛ در همین سال در مسابقات انتخابی برای اعزام به حج تمتع نیز اول شدم و به سفر حج اعزام شدم. در سال ۱۳۸۲ باز هم نفر اول مسابقات قرآن تهران شدم و دوباره در مسابقات حج اول شدم. در سال ۱۳۸۵ در تهران سوم شدم و در مسابقات قرآن کشوری هم رتبه سوم را بدست آوردم و به مسابقات بین المللی قرآن کشور هندوستان اعزام شدم. در آن جاموفتی شدم مقام اول را

در سال ۱۳۷۴ که در دوس تجوید را در جلسه استاد موسوی بلده به پایان رساندم در مسابقات قرآن هم شرکت کردم، ولی چون سربازی رفته بودم تا سال ۱۳۷۸ در این امر یک وقفای افتاد تا سال ۱۳۸۰ که دوباره در مسابقات شرکت کردم و در تهران رتبه چهارم را کسب کردم، ولی در مسابقات کشوری چون تجربه کافی نداشتم، حذف شدم. سال ۱۳۸۱ در مسابقات قرآن

به دلیل ناداوری پنجم شدم

می‌شوند، باید بهترین زندگی را داشته باشند تا مردم ببینند و تشویق شوند. اگر هدف ما الگوسازی برای فرزندان نسل جدید است باید این کارها را انجام داد.

■ سیاست‌گذاری‌های کلان در امور قرآنی، تاجه اندازه بر پیشرفت و یا ایجاد مسائلی در وضعیت فرهنگی کشور به ویژه در میان جامعه قرآنی تأثیر داشته است؟

ما شنیدیم که بودجه قرآنی کشور از فلان رقم ناگهان چندین برابر شده است، ولی آنچنان چیز خاصی ندیدیم؛ مسابقات بین‌المللی از قبل بود و الان هم هست، از سال‌های گذشته قاری به کشورهای مختلف اعزام می‌شد و الان هم همینطور است. شاید این افزایش بودجه در یک اداری است که ما از آن خبر نداریم و نمود آن در جامعه معلوم نیست.

■ باین اوصاف مخاطب عام فعالیت‌های قرآنی هم از این افزایش بودجه و سیاست‌گذاری‌های جدید بی‌اطلاع است.

من یک نکته‌ای را می‌خواهم بگویم و آن اینکه کاش ما شبکه قرآن و معارف سیما نداشتیم. چرا؟ چون اگر شبکه قرآن نداشتیم شبکه‌های دیگر هم اخبار قرآنی را بخش می‌کردند؛ همانطور که شبکه‌های دیگر اخبار ورزشی را بخش می‌کنند. پس چرا ورزش فقط منحصر در شبکه سوم سیما نیست؟ اگر شبکه قرآن نبود شبکه‌های دیگر هم اخبار قرآنی را بخش می‌کردند ولی الان این موضوع فقط در شبکه قرآن خلاصه می‌شود که مخاطب خاص خود را هم دارد، در صورتی که اخبار قرآنی باید در همه شبکه‌ها بخش شود.

امیدوارم روزی برسد که قاریان قرآن در مملکت قرآنی مظلوم نباشند و کمی به آن‌ها برسند و دولت برای آن‌ها کاری کند، چرا که برای دولت جمهوری اسلامی خیلی بد است که قاری قرآن به مسابقات بین‌المللی قرآن می‌رود و مقام هم می‌آورد و بعد از بازگشت وی نمی‌پرسند که حالت چطور است خوب است که مسئولان به اندازه نصف یا یک صدم بعضی رشته‌های دیگر به برنامه‌های قرآنی اهمیت بدهند.

اگر شبکه قرآن نداشتیم شبکه‌های دیگر اخبار قرآن را بخش می‌کردند؛ همانطور که شبکه‌های دیگر اخبار ورزش را



اینها. اما از سویی دولت باید قاریان را تحت حمایت مالی خودش بگیرد. یک نفر که می‌رود به مسابقات و مشکلات مالی هم دارد و شغل ندارد، درآمد وی از راه تلاوت در مجالس و محافل است چرا که از راه دیگری نمی‌تواند کسب درآمد داشته باشد.

طی کردن دستمزد هم برای تلاوت قرآن از نظر فقهی مشکلی ندارد، مثلاً قاری سه روز مرخصی گرفته و به شهرستان دوری رفته و در آخر یک قندیل به او هدیه داده‌اند، خوب دفعه بعد او حق دارد که طی کند. اما من فکر می‌کنم در شأن قاری قرآن نیست که اجرت تلاوت قرآن را طی کند و من خودم افتخارم این است که تاکنون اجرت را طی نکرده‌ام. اما من از نظر مالی تأمین بودم و شاید اگر تأمین نبودم من هم طی می‌کردم و اینجاست که می‌گویم دولت باید قاریان قرآن را از نظر شغل و معیشت تا آخر عمر تأمین کند.

برای دولت ایران خیلی سخت نیست که حدود یکصد نفر را تأمین کند؛ بسیاری از محافل و مجالس حق از حمای بابت تلاوت قرآن که نمی‌دهند هیچ بلکه یک هدیه هم در نظر نمی‌گیرند، بعد این فرد قاری از کجا باید خرج خود و خانواده‌اش را در بیاورد؟ دولت باید به این افراد حقوق و خانه‌ای در بهترین نقطه شهر بدهد.

قاریان در کشوری که داعیه قرآن دارد و در مسابقات دنیا هم در اغلب موارد به عنوان نفرات برتر انتخاب

جلسات قرآن باید مردمی باشد، دولت تسهیلات بدهد از جمله مکان جلسه، تجهیزات قرآن، رخت و امثال اینها



■ از نظر شما فعالیت‌های قرآنی باید مردمی باشد یا دولتی؟

مانمی‌گوییم که برنامه‌های قرآنی کامل دست مردم باشد. البته الان اینطوری است و هر فردی به هر جایی که رسیده خودش کار کرده و زحمت کشیده و کسی را من سراغ ندارم که از دولت به خاطر شرکت در مسابقات قرآن حقوق دریافت کند؛ من می‌گویم دولت باید یکسری تسهیلات برای قاریان در نظر بگیرد، در زمینه آموزش کارهایی انجام می‌شود یا تازه به این نتیجه رسیده‌اند که برای حافظان قرآن تسهیلاتی در نظر بگیرند.

من چهار مرتبه به مسابقات بین‌المللی قرآن در کشورهای مختلف اعزام شدم که در سه مورد، رتبه اول را کسب کردم، بنابراین در کار خودم استاد شدم اما چرا هیچ تسهیلاتی نیست.

■ در این زمینه برخی به این موضوع استناد می‌کنند که قاریان قرآن دستمزدهای زیادی برای قرائت در مجالس و محافل دریافت می‌کنند، بنابراین نیازی به حمایت‌های بیشتر ندارند. اینقدر به بحث قرائت قرآن و قاری بی‌توجهی شده که این مشکلات هم به وجود آمده است؛ این تقیصه از طرف دولت بوده است. جلسات قرآن باید مردمی باشد و دولت باید تسهیلاتی بدهد که این جلسات بیشتر شود که از جمله مکان جلسه، تجهیزات، قرآن، رخت و امثال



کسی هم نبود که در آن جاز من طرفداری کند. دیگر در برنامه مسابقات حضور نداشتیم تا سال ۱۳۸۹ که در کشور دوم شدم و چون پیش‌تر به مالزی رفته بودم، این دوره به مسابقات بین‌المللی قرآن روسیه رفتم و رتبه اول را در آن جا کسب کردم، همچنین در سال جاری یعنی ۱۳۹۰ هم در مسابقات بین‌المللی قرآن کشور تونس در رشته قرائت رتبه نخست را بدست آوردم.

کسب کنم و همزمان در مسابقات قرآن اعزام به حج نیز اول شدم و دوباره به سفر حج رفتم. در سال ۱۳۸۶ چون در مسابقات قرآن مقام بین‌المللی داشتم یک راست به مسابقات قرآن کشوری سازمان اوقاف و امور خیریه رفتم و نیازی به شرکت در مراحل مقدماتی نداشتیم، در این دوره مسابقات، سوم کشوری شدم و به مالزی اعزام شدم، ولی در مالزی به دلیل ناداوری‌ها متأسفانه پنجم شدم و

یادماز شبی با قرآنهای قدیم که انگار صفای دیگری داشتند

مردم علاقه مند و میکروفون های خراب

سید میلاد اوصیاء

کسانی که بیش از دو دهه از زندگی شان گذشته یادشان هست که در ماه های رمضان و یا حتی در ایام دیگر مساجد برنامه های قرآنی خاصی داشتند با نام «شبی با قرآن». این برنامه ها تشکیل می شد از قرائت مجلسی یک استاد، تواشیع خوانی یک گروه، شاید شعر خوانی و... البته خیل علاقه مندان که حتی وقتی مسجد پر می شد، کفش به دست کنار در می ایستادند و سرک می کشیدند و با تحریرهای قاری «الله الله» می گفتند و تشویق می کردند. این مطلب یادی از آن برنامه های سنتی است که امروزه به خاطر وجود رسانه ها کمتر برگزار می شود.

به استاد خود درس پس می دادند. بدون شک قاریان ممتاز امروز که بر سکوی افتخارات مسابقات بین المللی ایستاده اند، محصول همین جلسات سنتی قرآن کریم بودند که مطالب آن بدون تبلیغات و فقط سینه به سینه به گوش علاقه مندان می رسید.

استفاده از شیوه های مدرن

نزدیک به یک دهه است که روند آموزش های سنتی قرآن کریم تغییر کرده و جلسات آموزش قرآن به صورت آکادمیک برپا می شود. یکی از فوائد این کلاس ها این است که برای مخاطبان با سلیقه ها و سطوح مختلفی تدارک دیده شده است و از این منظر می تواند قرآن آموزان بیشتری را تحت پوشش خود قرار دهد.

این دوره ها در فراگیر شدن آموزش های قرآن در جامعه نقش مهمی ایفا می کند و همچنان افرادی که در رقابت های ملی و

جز شرکت در جلسات خانگی نداشتند. این جلسات نوعا توسط پیشکسوتان که تعداد آنها از انگشتان دست هم کمتر بود دایر می شد. به همین خاطر در جلسات این استادان از همه رده های سنی در کنار هم حضور پیدا می کردند؛ خردسال، دانش آموز، نوجوان، جوان، دانشگاهی، کسبه، میان سال، پیرمرد، همه و همه از خوان پر نعمت قرآن کریم بهره می شدند و همگی سر یک سفره معنوی حاضر می شدند.

طبعاً به خاطر کمبود استاد، تعداد جلسات آموزش قرآن کریم به نسبت امروز کمتر بود. به این معنا که همه قرآن آموزان با هر سطحی در این کلاس ها که چند بار در هفته و بعضاً یکبار در هفته تشکیل می شد، شرکت می کردند اما با وجود تنوع سطوح در این جلسات، همه آموزش لازم را می دیدند و در جلسه بعدی با گامی استوارتر و تجربه بیشتری

جلسات سنتی قرآن کریم با همه سادگی آن، از حال و هوای خاصی برخوردار بود؛ احساسی که خیلی ها این روزه ها آرزو می کنند که ای کاش زمان به عقب بر می گشت و این امکان فراهم می شد که بار دیگر تجربه این لحظات شیرین و فراموش نشدنی تکرار شود. معمولاً پیرمردها و بزرگان این جمله ورد زبان شان است که به مناسبت های مختلف می گویند: «قدیم ترها همه چیز فرق می کرد، صفای دیگری داشت.»

قبلاً کلاس های سنتی قرآن تنها مکان آموزش برای افرادی بودند که می خواستند قرآن را فرا بگیرند. البته روخوانی و روانخوانی قرآن کریم به صورت سنتی در مکتبخانه ها تدریس می شد اما افرادی که می خواستند صوت و لحن تخصصی و پیشرفته را فرا بگیرند چاره ای





بین‌المللی می‌درخشند، حاصل خروجی این کلاس‌های سنتی قرآن کریم هستند که توسط پیشکسوتان جامعه قرآنی در شهرهای مختلف در حال برگزاری است.

در گذشته کسی برای حضور در جلسات آموزش قرآن به کسی مدرک نمی‌داد و بزرگ‌ترین شرف و افتخار قرآن آموز این بود که کلام الهی را زیر نظر یک استاد که عمر خود را در راه اعتلای قرآن کریم صرف کرده فرا گرفته است. از این رو شاید بتوان گفت که صفا و صمیمیت جلسات گذشته به خاطر همین اخلاص و سادگی بود.

در این جلسات همه با این نیت در کلاس‌های قرآن حاضر می‌شدند که کلام خداوند را فرا بگیرند. ارتباط استاد با شاگردان رو در رو و چهره به چهره بود و شاگردان علاوه بر اینکه قرآن یاد می‌گرفتند، اخلاق قرآنی را نیز از استادان خود فرا می‌گرفتند؛ استادانی که ابتدا در محضر قرآن کریم خلق خود را نیکو کرده بودند و رفتار و منش آنها آن قدر تأثیرگذار بود که حتی تکیه کلام‌ها و خلق و خوی قرآنی استاد به شاگردان نیز سرایت می‌کرد و این راز همنشینی در محضر استادانی است که وجود آنها انسان را یاد خدا می‌اندازد.

وقتی جلسات قرآنی ما چنین جذابیت بالایی داشت؛ طبیعی است که شاگردان را نه تنها در روزهای تعطیل، بلکه از دورترین نقاط ایران به جلسات قرآن این استادان می‌کشاند. نمونه

بارز این معلمان و پیشکسوتان قرآنی که در جلسات هفتگی آنها شاگردانی از سراسر ایران حضور پیدا می‌کردند، جلسه مرحوم استاد اربابی و استاد مولایی بود که می‌توان گفت بیشتر استادانی که افتخار خدمت به قرآن کریم را در رشته‌های صوت و لحن، تجوید و ... را آن هم در عالی‌ترین سطوح در کارنامه خود دارند، برخاسته از همین جلسات بودند.

به عنوان نمونه یکی از شاگردان استاد اربابی که خود امروزه سمت استادی را در جامعه قرآنی کشور دارد، دکتر حسین کرمی است که در خاطرات خود اشاره می‌کند که در جوانی برای شرکت در درس استاد اربابی که چهارشنبه شب‌ها در امامزاده پنج تن لویزان برگزار می‌شد، هر هفته از اردبیل به تهران می‌آمد و بعد از ۱۴ ساعت مسافرت با اتوبوس‌های قدیمی، به تهران می‌رسید و بعد از شرکت در جلسه، مجدداً به اردبیل باز می‌گشت و به این ترتیب چندین سال در محضر استاد تلمذ کرد.

این اهتمام قرآن‌آموزان دهه‌های قبل در حالی بود که وسایل کمک آموزشی و حتی نوار قرائت قاریان نیز به راحتی در اختیار علاقه‌مندان نبود. در چنین فضایی اگر کسی به جایی می‌رسید به خاطر همت بلند خود در بهره بردن از تجربه استادان بود.

تنوع روش‌های آموزش

از جمله عواملی که باعث افزایش معنویت و خلوص در محافل و کلاس‌های سنتی قرآن کریم می‌شود، مکان برپایی این مراسم است. این مراسم بیشتر در مساجد یا حسینیه‌ها برگزار می‌شود که صرف حضور انسان در این اماکن مقدس که یادآوری تعظیم شعائر الهی است، یک حس معنوی به انسان القا می‌کند.

علاقه و شوق مردم همواره در ملت ایران وجود داشته است اما بسته به موقعیت‌های مختلف آموزشی، نمونه‌های متنوعی داشته است. در دهه‌های قبل این علاقه به ساحت قرآن کریم در حضور چند هزار نفری مردم در جلسات محفل انس با قرآن کریم نمود داشت و امروزه در تنوع کلاس‌های آموزش و افزایش تعداد قاریان و حافظان و توجه ویژه به فهم و تفسیر قرآن و استفاده کردن از مهارت‌های زندگی قرآنی تجلی پیدا کرده است.

همگام با گسترش علم و تکنولوژی و ورود محصولات جدید آموزشی، قرآن‌آموزان می‌توانند از روش‌های مختلفی به اطلاعات قرآنی، شرکت در دوره‌های مجازی و اینترنتی آموزش قرآن، تلاوت‌های مختلف قاریان برتر جهان اسلام و ... دسترسی داشته باشند. اما همین تکنولوژی جدید باعث شده که از جهتی اثرات تعلیم چهره به چهره کم‌کم مورد فراموشی قرار گیرد. روش سنتی علاوه بر تعلیم مباحث قرآنی باعث می‌شد که روح مخاطب را هم تزکیه کند.

فاطمه محمدی

دخترک شش ساله تسلط خوبی در حفظ آیات قرآن کریم داشت، تا جایی که حتی شماره همه سوره‌های قرآن و شماره آیات را می‌دانست. اگر آیه‌ای تلاوت می‌شد، او می‌توانست آیه قبل و یا بعد از آن را تلاوت کند. حتی به خوبی می‌توانست پنج و یا حتی ده صفحه قبل یا بعد از آن و صد صفحه قبل و بعد از آن را به صورت ضربداری تلاوت کند. این توانایی‌ها، رقیه محمدی را در زمره بی‌نظیرترین حافظان قرآن مجید در سطح جهان قرار داد.

رقیه محمدی کودک ۶ ساله‌ای که حافظ کل قرآن بود. حالا ۲۲ ساله است

رنگ آخر رنگ قرآن



چه اتفاقی افتاد که رقیه سه

ساله حافظ قرآن کریم شد؟
از سه سالگی حفظ قرآن
کریم را شروع کردم و شش
ساله بودم که حافظ کل قرآن



شدم. در منزل ما همیشه نوای قرآن شنیده می‌شد و من که آن زمان فقط سه سال داشتم، وقتی صدای قرآن خواندن برادرم را می‌شنیدم به مرور سوره‌های کوچک قرآن را حفظ شدم. پدرم که متوجه استعداد و علاقه من به حفظ قرآن شده بود، تشویق کرد تا این کار را به طور جدی و پیوسته پیگیری کنم.

از همان موقع برنامه حفظ را با استفاده از نوارهای قرآنی در خانه، با راهنمایی پدرم و کمک‌های خواهر بزرگم انجام می‌دادم. یعنی پدرم نوارهای قرآنی را برایم تهیه می‌کرد و من که آن موقع سواد خواندن و نوشتن نداشتم، فقط از طریق شنیدن آیات، قرآن را حفظ می‌کردم. این کار را هر روز بعد از نماز صبح انجام می‌دادم تا اینکه تمام سوره‌های جزء سی‌ام قرآن را حفظ شدم.

بعد از جزء سی، پدرم آیه‌های قرآن را می‌خواند و من آنقدر تکرار می‌کردم تا حفظ می‌شدم. شش جزء آخر قرآن کریم را به همین شیوه حفظ کردم و بعد این او را از اول قرآن ادامه دادم. هر روز بعد از نماز صبح، مدت یک ساعت



امروز رقيه محمدی های زیادی حافظ قرآن هستند که کمتر به آنها بیامی دهند

حاشیه

آنگاه هدایت شدم

رقيه محمدی تقریباً ده ساله بود که از طرف مرکز اسلامی انگلستان دعوت شد تا برای اجرای برنامه قرآنی به آن کشور سفر کند. سه ماه در انگلستان اقامت داشت و هر روز در مراکز اسلامی، دانشگاه‌ها و مساجد قرآن تلاوت می‌کرد. یکی از آقایان اهل تسنن، در یکی از این برنامه‌ها با این دخترک حافظ قرآن و پدرش همراه شد تا سؤال‌هایش را درباره اهل بیت علیهم السلام و شیعیان از آنها بپرسد. رقيه آن روز در چند مسجد برنامه تلاوت قرآن داشت. بعد از آن، به مراسم عروسی‌ای دعوت شده بود که عروس و داماد به تازگی شیعه شده بودند. جالب اینکه عروس پنجاه و پنج ساله، نام «فاطمه» را برای خودش انتخاب کرده بود و داماد شصت ساله خودش را «علمدار حسین» نامیده بود. رقيه محمدی در جشن آنها، قرآن کریم را برای این عروس و داماد و مهمان‌هایشان تلاوت کرد و نکاتی درباره مذهب تشیع گفت.

مرد سنی هنوز هم همراه رقيه و پدرش می‌آمد و نکات تشیع را از زبان دخترک حافظ قرآن می‌شنید.

شب شد. رقيه و پدرش به مهمانی شام یکی از مراکز اسلامی لندن رفتند. مرد سنی در حالیکه دست فرزندانش را گرفته بود، وارد مجلس مهمانی شد. جلوی رقيه ایستاد و در حالیکه اشک می‌ریخت، گفت: «آنچه و هابین درباره شیعیان می‌گفتند را باور کرده بودم. اما امشب حقیقت عصمت اهل بیت پیغمبر علیهم السلام برایم روشن شد. حالا خانواده‌ام را آورده‌ام تا اگر خدا بخواهد همین امشب به مذهب شیعه در آییم.»

همان شب، خانواده متعصب سنی مذهب، اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را گفتند و شیعه شدند.

مدرسه می‌رفتم و بقیه روزها در حال سفر به شهرهای گوناگون بودم.

اولین سفر خارجی را به کشور قطر داشتم. سال ۷۶ هم هدیه سفر به عمره مفرده به همراه پدر و مادرم را دریافت کردم. سال ۷۸ هم از کشور انگلستان به همراه پدر و خواهرم به حج تمتع مشرف شدم.

چرا از انگلستان؟ در آزمون و مسابقه خاصی شرکت کرده بودید؟

سال ۷۷ بود که از طرف مرکز اسلامی انگلستان دعوت شدیم تا برای اجرای برنامه به آنجا برویم. سه ماه در انگلستان اقامت داشتم و هر روز در مراکز اسلامی، دانشگاه‌ها و مساجد برنامه‌های قرآنی اجرا می‌کردم. استقبال مردم از این برنامه‌ها کم نظیر بود. یک بار هم در رادیو رمضان در شهر منچستر، چهار ساعت متوالی اجرای برنامه داشتم و مردم از هر دین و آیینی به طور پیوسته تماس می‌گرفتند و سؤال می‌پرسیدند. من هم در حد دانسته‌هایم و با استفاده از آیات قرآن به آن‌ها پاسخ می‌دادم و حرف‌هایم به سه زبان انگلیسی، عربی و اردو ترجمه می‌شد.

در همین سفر، در آزمونی که از طرف دانشگاه اسلامی حجاز در لندن برگزار می‌شد، شرکت کردم و از میان صد سؤال این آزمون توانستم به ۹۱ سؤال جواب صحیح بدهم و به این شکل مدرک دکترای علوم قرآنی را از این دانشگاه دریافت کردم. پاداش موفقیت در این آزمون هم حج تمتع بود که چند هفته بعد از همان کشور همراه پدر و خواهرم، که حافظ کل قرآن است، عزیمت مکرمه شدیم.

از خاطره‌های قرآنی‌تان بگویید.

اولین بار چهار ساله بودم که به طور خصوصی مقام معظم رهبری را زیارت کردم. صبح بود و ایشان به محض ورود به اتاق، با تک‌تک افراد سلام علیک کرده و صبح به خیر گفتند. بعد من را به ایشان معرفی کردند و از من خواستند که جلوتر بروم. آقا روی زمین نشسته بود و من هم جلو رفتم و روی پاهایشان نشستم. ایشان پیشانی‌ام را بوسیدند. بعد وسط اتاق رفتم و چند آیه از سوره مبارکه حجر را تلاوت کردم.

مشغول حفظ آیات جدید می‌شدم و بقیه روز را به تکرار و دوره آیاتی که قبلاً حفظ کرده بودم، می‌پرداختم.

به مرور با حروف و کلمات آشنا شدم و چون خواهرها و برادرهایم آن موقع دانش آموز بودند، در چهار سالگی به خوبی می‌توانستم بخوانم و بنویسم. به همین شیوه روخوانی قرآن را هم یاد گرفتم. به تنهایی آیات را می‌خواندم و حفظ می‌کردم.

آخرین آیاتی که از قرآن کریم حفظ کردم، آیات انتهایی سوره فصلت بود که در شب میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی این کار را انجام دادم که مصادف می‌شود با تاریخ حافظ کل قرآن شدن من.

بعد از آن، کار تثبیت حفظیاتم را به کمک خواهر بزرگم انجام می‌دادم. من آیات را از حفظ می‌خواندم و خواهرم اشکالاتم را یادآوری می‌کرد.

در عین حال به مفاهیم کلمات و آیات قرآنی پرداختم و مفاهیم کلمه به کلمه آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله الهی قمشه‌ای را مطالعه کردم. تفسیرهایی مثل تفسیر نمونه و مجمع راهم مطالعه کرده‌ام.

شما از همان دوران کودکی‌تان در کنار حفظ قرآن، برنامه‌های فرهنگی قرآنی زیادی هم داشتید.

بله. از همان سه سالگی در برنامه‌های فرهنگی و قرآنی متنوعی شرکت می‌کردم که شروع آن از برنامه‌های مسجد محل زندگی‌مان بود.

البته سه ساله بودم که گفت و گویی با روزنامه رسالت انجام دادم و به همین طریق خیلی‌ها با رقيه محمدی که در خردسالی حافظ کل قرآن شده بود، آشنا شدند. از آن موقع به شهرها و کشورهای زیادی دعوت شدم. تقریباً به تمام شهرها و روستاهای ایران که حتی تلفظ نامشان برای خیلی‌ها مشکل است، به قصد اجرای برنامه قرآنی سفر کرده‌ام.

با این همه برنامه، زمانی هم برای رفتن به مدرسه و درس خواندن برایتان باقی می‌ماند؟ برنامه‌هایم در آن زمان آنقدر فشرده بود که در دوران دبستان شاید یک یا دو روز در هفته به

چهار ساله بودم که به محض دیدار مقام معظم رهبری جلو رفتم و روی پاهایشان نشستم. ایشان پیشانی‌ام را بوسیدند و من چند آیه از قرآن را برایشان تلاوت کردم

آقا از همان زمان لطف زیادی نسبت به من و خانواده‌ام داشته‌اند، به طوری که هریار خدمت‌شان می‌رسد، ایشان نه تنها فراموشم نکرده‌اند، بلکه من را با اسم یعنی خانم محمدی صدامی‌زنند که این باعث افتخار من است. رمضان سال گذشته، برادرم یکی از قاریانی بود که برای تلاوت قرآن کریم به بیت رهبری می‌رفت و حضرت آقا عنایت ویژه‌ای نسبت به او هم داشتند. خوشبختانه دعا و نظر لطف ایشان و دیگر علما و بزرگان مانند آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله بهجت رحمه‌الله علیهما شامل حالم شده است.

■ پس با آیت‌الله العظمی بهجت هم دیدار کرده‌اید.

بله. شبیه همین ماجرای دیدار با مقام معظم رهبری در یکی از دیدارهای خصوصی با آیت‌الله بهجت رحمه‌الله علیه هم تکرار شد. کمتر از شش سال داشتم که به من خبر دادند می‌توانم به دیدار آیت‌الله بهجت رحمه‌الله علیه بروم. آن زمان ایشان را به درستی نمی‌شناختم و فقط از بزرگ‌ترها شنیده بودم که به دیدار شخصیت علمی و معنوی بزرگی می‌رویم. وارد اتاقی شدیم و من دیدم که آیت‌الله بهجت روی زمین نشسته و به پشتی تکیه داده‌اند. در نظرم ایشان پیرمردی مانند پدر بزرگ‌ها بودند. من هم که کم‌سن بودم، به محض ورود به اتاق،

مستقیم جلو رفتم و روی زانوهای آیت‌الله بهجت نشستم. پدرم و خیلی از کسانی که در اتاق بودند، سعی کردند من را از ایشان دور کنند اما آیت‌الله بهجت مانع این کار شدند. من هم چند دقیقه روی پاهای ایشان نشستم و پیشانی‌ام را بوسیدند. بعد به اشاره پدرم بلند شدم و چند آیه از قرآن را برایشان تلاوت کردم. همین طور به خاطر دارم که تقریباً سه ساله بودم که به دیدار آیت‌الله گلپایگانی رفتم و ایشان با وجود کسالت، حدود ده دقیقه برایم دعا کردند، البته صدای شان به طور واضح شنیده نمی‌شد و تنها جمله‌ای که پدرم به یاد دارند این است که در گوش پدرم فرمودند: خداوند نعمت و برکتی به شما داده، از این برکت استفاده کنید و آن را حفظ کنید.

■ حالا امروز رقیه محمدی کجاست و چه می‌کند؟ چرا اینقدر از او بی‌خبریم؟

قصه دارم با مدرک کارشناسی علوم قرآنی که دارم، در آزمون کارشناسی ارشد شرکت کنم. در عین حال بی‌توجهی مسئولان باعث شده تا در

برنامه‌های قرآنی کمتر حاضر باشم. در مجموع متأسفانه کیفیت برنامه‌های قرآنی افت پیدا کرده است. در مدرسه‌ها می‌بینیم که معمولاً آخرین کلاس‌ها را به قرآن اختصاص می‌دهند، یعنی در ست زمانی که بچه‌ها خسته‌اند.

در مساجد و مراکز فرهنگی هم که برنامه قرآنی برپا می‌شود، اطلاع‌رسانی و تبلیغات در این زمینه آنقدر کم است که مردم اصلاً از آن باخبر نمی‌شوند. به همین شکل امروز کمتر به اهالی قرآن بها داده می‌شود. یک زمانی بود که وقتی در خیابان راه می‌رفتم مردم با اشتیاق جلو می‌آمدند و سؤال‌های قرآنی می‌پرسیدند، اما حالا دیگر کسی سراغی از من نمی‌گیرد. حتی شبکه‌های تلویزیونی هم از زمانی که شبکه قرآن شروع به کار کرده

است، اهالی قرآن را فراموش کرده‌اند. امروز رقیه محمدی‌های زیادی حافظ قرآن هستند که کمتر کسی به آنها بها می‌دهد و اصلاً خیلی‌ها آنها را نمی‌شناسند. درحالی‌که اگر اعتقاد داریم رقیه محمدی شخصیت جهانی دارد، باید بدانیم که او نیاز دارد که مسئولان حمایتش کنند تا فرهنگ قرآنی در جامعه برقرار شود.

یک زمانی بود که وقتی در خیابان راه می‌رفتم مردم با اشتیاق جلو می‌آمدند و سؤال‌های قرآنی می‌پرسیدند، اما حالا دیگر کسی سراغی از من نمی‌گیرد



علیرضا محمدی هم برادر بزرگ‌تر رقیه است که از چهار سالگی علاقه زیادی به حفظ قرآن داشت. سال ۷۶ بود که با دیدن موفقیت‌های خواهر کوچکش علاقه‌مند شد با او رقابت کند و همان سال تعداد زیادی از سوره‌های قرآن را حفظ کرد. او روزها را تمرین می‌کرد و شب‌ها همراه پدر به جلسات قرآن می‌رفت؛ تا اینکه توانست در سیزده سالگی حافظ کل قرآن شود.

ساده‌تر شده بود. مختصر آشنایی‌اش با زبان عربی هم مزید بر علت شده بود برای حفظ سریع‌تر. خودش می‌گوید زمانی که حفظ قرآن را شروع کردم فقط تصمیم داشتم پانزده جزء را حفظ کنم، اما وقتی پانزده جزء را حفظ کردم، به ادامه این برنامه علاقه‌مند شده بودم. حالا هر روز بعد از نماز صبح چند صفحه از حفظیاتم را مرور می‌کنم تا آنها را از یاد نبرم.

دختر کوچک خانواده که حافظ قرآن شد، حسن رقابت خواهر و برادرش را هم تحریک کرد که زودتر دست به کار شوند تا از او عقب نمانند. عارفه محمدی، خواهر بزرگ رقیه است که حفظ قرآن را سال ۷۶ شروع کرد و طی پنج ماه کل حافظ کل قرآن شد. درواقع خیلی از برنامه‌های تکرار و تمرین رقیه بر عهده خواهر بزرگش بود، برای همین حفظ قرآن برای او

خارج از متن

رقابت خانوادگی



پیردانا

ماهنامه مشاوره و روان‌شناسی برای جوانان و خانواده‌ها

مدیرمسئول: دکتر محمود گلزاری



باران که همی بارد...

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَايًّا وَمِمَّا يُوقِدُونَ
عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آن‌ها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛
و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن به
وجود می‌آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند! - اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند
آب یا فلز خالص (در زمین می‌ماند)؛ خداوند این چنین مثال می‌زند! / سوره رعد - آیه ۱۷

می‌خواهد. برای شناخت حق از باطل باید دنبال
نشانه رفت و با نشانه‌ها حق را از خیال و وهم
شناخت.

حق همیشه فایده دارد. مثل آب زلال که مایه
حیات و زندگی است. اما باطل بی فایده است.
کف‌های روی آب، نه کسی را سیراب می‌کند و
درختی می‌رویانند، نه این که کف روی فلز مذاب
به دردی می‌خورد. چیزی هم که فایده نداشته
باشد، زود از بین می‌رود.

حق همیشه متکی به خودش است. اما باطل از
آبروی حق استفاده می‌کند. سعی می‌کند خودش
را به لباس او درآورد. همان طوری که هر دروغی
مدیون حرف راستی است. اگر حرف راست نبود،
هیچ کس هیچ دروغی را باور نمی‌کرد.

این همان چیزی است که علی علیه السلام در نهج
البلاغه فرموده که: لسان الباطل خلس من مزاج
الحق لیس یخف علی المرتدین و لو ان الحق خلس
من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین؛ اگر
باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان
مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل
رهائی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!

درس‌های آیه

این آیه، هم تصویر تمام قدی است از حق و باطل
و هم این که در ضمن مثال یادآوری می‌کند که
باران بی دریغ به همه جامی بارد. هیچ وقت باران
تصمیم نمی‌گیرد که طرف وزمینی را بیشتر
سیراب کند یا کمتر. این خود ظرف و زمین
هستند که به اندازه بزرگی و وسعت، در خودشان
باران جامی دهند. لطف خدا هم همین طور است.
هر کس ظرف دلش بزرگ‌تر، بهره‌اش از رحمت
خدا بیشتر.

باطل دنبال شلوغی می‌گردد. وقتی آب موج دارد
و تندی، رویش کف جمع می‌شود. اما همین که
آرام گرفت و ساکن شد، کف‌ها از بین می‌روند.
باطل زود از بین می‌رود، چون نفعی به کسی
نمی‌رساند. حق باید بماند که سیراب کند همه
چیز را از خود. باید بماند چون فایده دارد.

حق باید بجوشد تا کف‌های رویش معلوم شود.
آب که آرام باشد کف‌ها سر جای شان می‌مانند و
شناخته نمی‌شوند. مثل همین که امیر المومنین
علیه السلام فرموده‌اند: و قدار عدوا و ابرقا و مع
هذین الامرین الفشل و لسان نرعد حتی توقع و لا
تسبیل حتی نمطر: آن‌ها رعد و برقی نشان دادند،
اما پایانش به جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما تا
کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم و تا نباریم
سیلاب خروشان به راه نمی‌اندازیم!

منبع: تفسیر نمونه، تفسیر المیزان

روش قرآن، ساده بیان کردن همه چیز در حد فهم آدم‌ها است. خدا بعد از این
که اهل حق و باطل را در آیه‌های قبل سرزنش کرد، در این آیه حق و باطل را
با یک مثال ساده به ما نشان می‌دهد. آن قدر ساده که با تمام پوست و گوشت
مان می‌توانیم صفت حق و باطل را حس کنیم. آیه را که بخوانیم تصور حق و
باطل مثل روز روشن می‌شود. انگار می‌توانیم با سر انگشت لمسش کنیم.

بعد از این که خوب این تشبیه مرکب را تصور
کردیم که کف روی آب و کف روی فلز مذاب چه
شکلی است، حالا خدایی هیچ تعالی می‌گوید:
ماجرای کف و آب، همان داستان حق است
و باطل، و خدا این طور برای حق و باطل مثال
می‌زند.

کف‌ها که همان باطل باشند، زود کنار می‌روند
و آب می‌ماند. آبی که برای مردم مفید است در
زمین می‌ماند. کف‌ها که بالانشین بودند و تو خالی
کنار می‌روند، اما آب خاموش و بی صدای ماند
و در اعماق زمین نفوذ می‌کند و کمی بعد به
درخت‌ها و گیاهان زندگی می‌بخشد و تشنگی‌ها
را سیراب می‌کند.

به دنبال نشانه‌ها

خدا با این مثال لطیف می‌فهماند که حق و باطل
آن قدر به هم پیچیده و نزدیک است که نشانه

خداوند بارانی حیات بخش را
از آسمان می‌فرستد تا
سرچشمه حرکت ورشد شود.
در این موقع دره‌ها، گودال‌ها
و نهرهای روی زمین هر کدام
به اندازه ظرفیت شان از این آب زندگی بخش پر
می‌شوند.

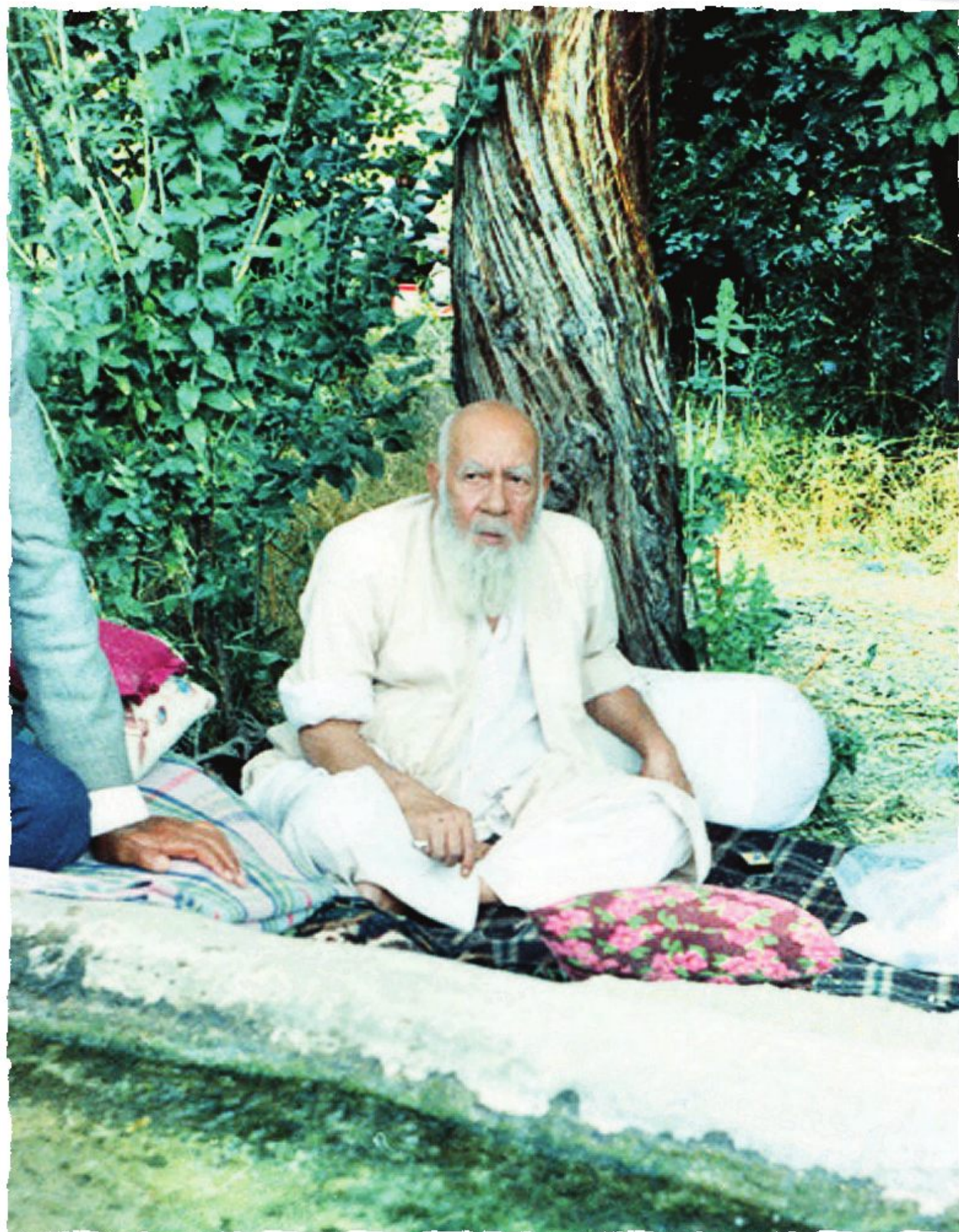


جوی‌های هم می‌رسند و نهرها به وجود می‌آیند
و نهرها که با هم جمع می‌شوند، سیل بزرگی از
دامنه کوه‌ها سرآیز می‌شود. این سیل هر چه
سرا راه خود هست را بر می‌دارد و کم کم کف‌ها
روی آب را می‌گیرند. درست مثل فلزات که وقتی
ذوب می‌شوند تا با آن وسایل زینتی و لوازم خانگی
درست کنند، روی شان کف درست می‌شود،
دقیقا شبیه کف‌های روی آب.

ماجرای آب و کف

أَسْرَ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ هُوَ الَّذِي يُمْرِكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَاحًا وَيُنَزِّلُ
الْبُقْعَ السَّيْحَ الرَّعْدُ مَخْذُومٌ وَاللَّيْلُ كُفْيَتْ بِهَا الصُّورُ عَوْفٌ صَبِيحٌ مِنْ نَشَاءٍ وَمِنْ جَاوِزٍ
فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ إِلَهُ دَعْوَةِ الْخَوَافِ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ تَحِيًّا أَلَيْسَ
كَفَىٰ بِالْإِنسَانِ لَيْسَ لَهُ مَا هُوَ بِلَاغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ لَا فِي ضَلَالٍ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
فِي السَّمَاوَاتِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَكُلُّ الْأَشْيَاءِ وَالْأَنْفُسُ لِلَّهِ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ
قُلْ اللَّهُ مَا تَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْ يُنْفِثُوا سَحَابًا وَلَا تُغْنِي عَنْهُمْ كُنُوزُهُمْ
أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَعُوا خِلَابَهُ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلْ لِلَّهِ
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ أَمْ نَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ الْأَنْهَارُ بِقَدَرٍ مَقْدَرٍ فَاخْلُ
السَّبِيلَ بِذَرَارِيٍّ أَمْ أَتَوْهُ مِنْ عَلَانِيَةٍ فِي النَّارِ أَسْخَاءَ حَلِيَةٍ أَوْ مِتَّاعٍ بَدْرٌ مِثْلُ ذَلِكَ
يَضُرُّ اللَّهَ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ أَمَّا الزُّبُرُ بَدِبْ بُعَاءٌ وَمَا مَا يَفْعُ النَّاسُ مِنْكُمْ فِي الْأَرْضِ
كَذَلِكَ يَضُرُّ اللَّهَ الْإِهْشَالُ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحَسَنَى الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ
كُنُّهُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَا أَفْنَدُ لَهُمْ أُولَئِكَ كُنُّهُمْ سُوءَ الْحَسَنَى وَمَا مِنْهُمْ
جَهَنَّمَ وَيُسْرُ الْمُهَادِ أَفَنْ يَعْلَمُ أَمَّا أَنْزَلَ إِلَهِكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كُنْ هُوَ أَعْلَىٰ أَمَّا أَنْزَلَ إِلَهِكَ
الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَيَقْضُونَ الشِّيَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ
بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحَسَبِ الَّذِينَ صَبَرُوا الْبُعَاءَ وَجَعَلَهُمْ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُكُنَّ بِأَحْسَنِ السَّبِيلِ أُولَئِكَ
كُنُّهُمْ عَقْبَى الدَّارِ جَنَاتٌ عَذْبٌ يَدْخُلُونَهَا مِنْ مَرْجِلٍ مِنْ أَيْمَانِهِمْ وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الْمَنَّا
يَدْخُلُونَ عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ أَبْوَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَعِمَّ عَقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَمْضُونَ عَهْدَ

کاتب: تبریزی،
مصطفی و محمد
علی، قرن ۱۳ ق
تاریخ: ۱۲۶۷ ق
این قرآن با شیوه‌ای
پس از زینا کتابت،
تذهیب و آراسته
شده است. همچنین
نواب و فضیلت سور،
شان نزول بعضی از
آیات و توضیح پارهای
از عبارات منقول از
رسول اکرم و ائمه
اطهار علیهم السلام و
بالاخص از امام صادق،
امام باقر و حضرت
علی علیهم السلام در
حاشیه و همچنین در
ابتدای نسخه و انتهای
آن دعای قبل و پس از
تلوات آمده است.



موعظه‌های عارف پارسا آیت الله سید رضا بهاء الدینی

بازنگری نکنید آقا

هنوز پس از سالها که از فقدان آیت الله بهاء الدینی می‌گذرد سخنان آن عارف فرزانه چراغ راه طالبان طریق حق است. مجلس او همواره معراج روح مستعد فضلالی جوانی بود که می‌خواستند علم دین را با صفای عطر آگین عرفان دینی توأم سازند. معلم اخلاق و سالک الهی الله بود، و صحبت نورانی و کلام رازگشای او، دل مستعد را در یاد خدا مستغرق می‌کرد.



هدایت معنایی است که قابل تشکیک است. از نور لامپ پنج شمعی، تانور خورشید، همه داخل در نور هستند. همان طور که فاصله بین نورها خیلی زیاد است، فاصله بین مراتب هدایت هم خیلی زیاد است. فاصله بین مراتب ایمان هم خیلی زیاد است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: ایمان تو اگر با ایمان تمام مؤمنین قیاس شود، سنگین تر است. ایمان مولا چنین ایمانی است. به تناسب مبدأ و منتهی و سختی مقدمات و نتایج، علم الهی باید صرف در هدایت بشر شود. علم وقتی از دستگاه خدا آمده است، باید در راه خدا صرف شود. کل ما جاء من الله یصرف فی وجه الله و ما جاء من الشیطان یصرف فی وجه الباطل. انسانی که مورد عنایت حق تعالی شده است، قدرت بر احیا و اماته دارد، قدرت بر شفا دادن دارد، واجد علمی است که از اوضاع ما خبر می‌دهد. چنان که ۱۴۰۰ سال پیش، از اوضاع ما خبر داده‌اند. این شخص در برابر ارتباط با حق، برای تمام جهان ارزشی قائل نیست.

همه قدرت‌ها از آنجاست

ارتباط با خدا، فوق ارتباط با جمیع ماسوی الله است. همه قدرت‌ها از آنجاست، همه علم‌ها و حکمت‌ها از آنجاست. آن علم باید صرف هدایت بشر شود. بشر به حسب استعداد خود و به حسب تعینش، با معارف و اخلاق و فقه اسلام آشنا می‌شود، با کتاب خدا آشنا می‌شود.

این قدر تفسیر در اطراف کتاب خدا نرفته‌اند که شاید اکثر آن‌ها مرضی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ یعنی به آنچه مراد پیامبر خداست نرسیده‌اند. حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه

می‌فرماید: ما فہمت من کتاب الله حرفاً. خیال نکنید این تہمت است. انسان الهی، کتاب را درک می‌کند؛ چون کتاب، الهی است. نفوسی که از تمام این عوارض میرا و مجردند، کتاب خدا را درک می‌کنند. از این رو، اهل بیت علیہم السلام عالم به کتاب الله هستند و نیز کسانی که با اهل بیت علیہم السلام ارتباط دارند - فی الجمله آشنا هستند.

استفاده از داده‌ها

اگر اقتصاد از راه خدای تعالی و از راه مشروع به دست آمد، صرف قضای حوایج می‌شود. این که می‌بینید اقتصاد صرف لشی‌بازی‌ها و عیاشی‌ها می‌شود، به خاطر این است که از راه باطل به دست آمده است. اگر خدا سلامت را نصیب کسی کرد، نباید آن را مجانی مصرف کند، صرف لشی‌بازی‌ها نکند. آن نیروی حاصل از سلامت باید صرف اطاعت خدا شود. این نیرو مجانی به دست تو نیامده است. می‌توانی از آن استفاده کنی. اگر صرف در طاعت خدا شد به نفع خود توست. فرض کن سی سال هم لب دربار فتنی و خوش بودی، الآن چه هستی؟ الآن یک انسان مسخ شده از انسانیت هستی. حالا بگو ما پنجاه سال خوش بودیم. منشأ آن خوشی، مثل خوشی حیوانات است. این خوشی نبوده است، آقا! نفهمیدی. گمان کرده‌ای به این دنیا آمده‌ای که فقط چیزی بخوری و بسروی؟ مثل الاغی که به یک آب و علقی رسیده باشد. خدا همه را توفیق دهد. همه را مؤید کند به نفوس الهی، نفوسی که کمال بشر است. اگر آن تحول نفسانی پیدا نشود، بقیه چیزها همارهش هست. یعنی اگر تقاضاها، تقاضاهای الهی باشد، همان تقاضاهای انبیا و اولیا و ائمه علیہم السلام باشد و روی این تقاضاها حرکت کند، انشاء الله انسان موفق

است. اگر انسان موفق شد به نفع خود اوست. اگر ما نمی‌توانیم مثل سایر انوار الهیه باشیم، نمی‌توانیم به آن جابرسیم، به سهم خود حرکتی کنیم.

حجاب قلب

هر انسانی در محاصره مشکلات است، مشکلاتی که هلاک کننده است. در برابر این مشکلات چه باید کرد؟ الهی قلبی محبوب: قلب من محبوب است؛ یعنی حجاب دارد، یعنی برای ادراک حقیقت، مانع دارد و حقیقت را نمی‌فهمد. شاید قلب، همان نفس مزکی باشد که یکی از مراتب نفس است. قلب را می‌گویند برای این که یقیناً من مرتبه‌ای مرتبه. قلب، نیروی مدرکی، غیر از نیروی مدرک عمومی است. یک قدرت مدرکی است که مخصوص افراد خاصی است.

سمع و بصر قلب، غیر از سمع و بصر معمولی است. قلب، سمعی دارد که صداهای دور را می‌شنود، گرچه گوش انسان سنگین باشد و صدای نزدیک را نشنود. موانع این قلب، خود انسان است؛ یعنی نفس حیوانی انسان. آثار نفس حیوانی، سائر قلوب است. نفس معیوبی که حضرت می‌فرماید: حاجب قلب است. عیب نفس همین است.

بازنگری

الآن در تمام جهان خدا و روشکسته است. کسی گوش به حرف خدا نمی‌دهد، همه حزب شیطانند. همه اتباع هوی و هوس هستند. اگر اتباع خدا باشند، کار اصلاح می‌شود. اگر اتباع حق باشند، این بساط نیست. آنچه بشر را در حوادث جهانی حفاظت می‌کند، رابطه الهی است. باید سراغ آن رابطه الهی رفت. خلاصه اینکه بازنگری را باید کنار گذاشت. بازنگری نکنید آقا.



پاسخ‌های حیات بخش آیت الله بهاء الدینی

دروغ بدتر از شراب است

■ برای این که در نماز توجه و حضور قلب داشته باشیم چه باید کرد؟

«باید، ان شاء الله، با اطاعت خدا کم کم جهات ایمانی برای شمار و شن شود. یعنی وجدان کنید که خدایی هست، نه این که فقط بشنوید. شنیدن تنها، چندان فایده‌ای ندارد. این که آدم مطالب را بفهمد، غیر از شنیدن است.»

■ چگونه باید جهات ایمانی را وجدان کرد؟

«از طریق بندگی خدا، یعنی باید عبادت خدا را کرد. باید به دستگاه خدا اخلاص پیدا کرد و کار را برای خدا انجام داد، حرف برای خدا زد، حرکت برای خدا کرد. در این صورت، آنچه دیگران نمی‌فهمند شما می‌فهمید.»

■ ماهر کاری می‌خواهیم انجام دهیم پس از بررسی می‌بینیم که در آن ریا و شرک است.

«این‌ها مال ضعف ایمان است. همه کارها در اختیار خداست. بندگان خدا ابرازند، مثل ابرار تجاری، کار را ابراز نمی‌کند. مردم و مخلوقات خدا وسایل هستند.»

گاهی ممکن است باد هم کارهای بندگان خدا را انجام دهد، آب هم این عمل را انجام دهد. اگر انسان این مطالب را بفهمد و دانست که همه کارها در اختیار خداست، آن وقت از بندگان خدا صرف نظر می‌کند. نه این که با آن‌ها معاشرت نکند. بلکه کارها را برای خدا انجام می‌دهد. یعنی اگر دو تا پر تقال به کسی دادید، برای خدای می‌دهید. نه برای این که فردا به شما دو تا پر تقال بدهد. اگر به این نیت دادید، این معاوضه است. اگر کسی مرد خوبی باشد و شما مداحی او را بکنید، تا این که او هم در جای دیگر مداحی شما را بکند، این همان بازیگری است. اگر به راستی مرده به درد بخوری است، باید از او تقدیر کرد.»

■ توصیه‌ای بفرمایید؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إن الله عز وجل جعل للشر أفعالا وجعل مغایب تک الأفعال الشراب و الکذب شر من الشراب.» خداوند برای معاصی و شرور، قفل‌هایی قرار داده است. باب دروغ و شر و

معصیت خدا پیسته شده است و قفل آن عقول انسان است. اگر کسی هتاک و سفاکی کند، خانه کسی را خراب کند، هر عاقلی به او می‌گوید: چرا این کار را می‌کنی؟ ا عقلش به او می‌گوید: چرا خانه مردم را خراب می‌کنی؟ ا عقل هاهمه مانع معصیت هستند و لکن کلید همه این قفل‌ها که درب معاصی را پیسته است، شراب است. انسان شراب‌خوار عقلش زایل می‌شود. عقل که زایل شد، در برابر معاصی و شرور مانعی نیست. پس شراب، کلید همه قفل‌هاست. یعنی همه قفل‌ها را شراب باز می‌کند. آدم مست لایعقل، هر معصیت و خراب کاری را مرتکب می‌شود. با این که شراب این چنین سمی دارد، «و الکذب شر من الشراب»؛ دروغ بدتر از شراب است؛ برای این که شراب، عقل شراب‌خوار را در خطر می‌اندازد، ولی دروغ، عقول ذوی العقول را در معرض خطر قرار می‌دهد. ممکن است به خاطر یک دروغ هزاران نفر به اشتباه بیفتند. پس دروغ وضعش بدتر از شراب است. ان شاء الله موفق شوید که جزء صدیقین شوید.»

■ بعضی اوقات که انسان در

خطر می‌افتد و هیچ راهی پیدا نمی‌کند، خدای خود را احساس می‌کند؛ چه باید کرد

که این حالت در حال اختیار هم برای انسان وجود داشته باشد؟

«بندگی خدا، بندگی خدا فقط نماز و روزه نیست؛ انسان باید در هر حرکتی حساب خدا را داشته باشد. مثلاً اگر برای رضای خدا این جا آمده‌اید، این هم مثل عبادت و نماز است. یعنی هر کاری باید برای خدا باشد. باید از راه بندگی خدا رفت.»

■ توصیه‌ای بفرمایید تا عمل کنیم؟

«اگر این دو کار را انجام دهید، خیلی پیش‌روی کرده‌اید. یکی این که نماز را اول وقت بخوانید، دیگر آن که دروغ نگوئید. خیال نکنید ضرر می‌کنید.

ان شاء الله مورد توفیقات خدا هم واقع می‌شوید و آن وقت اگر این کارها را کردید، فهم شما هم عرض می‌شود، یعنی درک دیگری پیدا می‌کنید. الان شاید شما نتوانید این مطالب را از ما قبول کنید، ولی وقتی خودتان به آن رسیدید، قبول می‌کنید. وقتی وجدان شما مسأله را حل کرد، می‌بینید راست است و می‌بینید که اسلام چه نعمت بزرگی برای بشر بوده است. و این بشر، روی همان هوی و هوس و شیطنت خودش، از آن بی بهره بوده است. پیامبر اسلام می‌خواهد همه به ستاره ثریا برسند؛ ولی این‌ها می‌گویند بگذارید ما برویم در یک منجلاب غرق شویم.»

■ شما فرموده بودید که اگر

انسان بندگی خدا کرد، نفس او الهی می‌شود، بفرمایید حقیقت بندگی چیست؟

«حقیقت بندگی، اخلاص است. یعنی اگر همه چیز و همه کار را برای خدا انجام دادید و بقیه را بپوش بدانید، این اخلاص و بندگی است.»

■ برای فهم قرآن چه کنیم؟

«تذکیه و تهذیب در فهم قرآن بسیار دخیل است. البته تفاسیر هم خوب است.»

■ تهذیب مقدم است یا تحصیل؟

«البته تحصیل هم برای تهذیب است. تهذیب، بندگی خداست. تهذیب بر همه چیز مقدم است. تحصیل و مطالعه هم برای تهذیب است.»

■ نمی‌دانم چرا شب بیدار می‌شوم اما در

رختخواب و بستر بیدارم و نمی‌توانم بلند شوم برای تهجد و نماز شب؟

آقا همانطور که سرش پایین بود و به زمین نگاه می‌کرد باناراحتی فرمود: «هواها و هوس‌ها غل و زنجیرمان کرده است.» آن فرد محترم از این گفته گریه کرد.

دروغ بدتر از شراب است؛
برای این که شراب، عقل شراب‌خوار را در خطر می‌اندازد، ولی دروغ، عقول ذوی العقول را در معرض خطر قرار می‌دهد

عليهم السلام

اهل بيت



جهان دل است و تو جانی
مروزی کوتاه پر ولادت تا
۱۰ سال آغاز امامت امام رضا
عليه السلام



سفر نیمه کاره
زیارت امامزادگان جعفر و
حمیده خاتون علیهما السلام



حقیقت یسر
فرمان امام علی علیه السلام به
مالک اشتر در گفتاری از علامه
جعفری رضوان الله علیه



در ک حضور امام کلین زیارت
است
درباره امام، توسل و زیارت یا
خاتم استاد محسنی



مروری بر زندگی امام صادق علیه السلام

راه اندازی مذهب

امام صادق علیه السلام که هم کنیه امام حسین علیه السلام (ابا عبد الله) هستند، به فرموده پدر، از کسانی بودند که این آیه در شأنشان نازل شده است: و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين. مای خواهم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم (سوره قصص، آیه ۵)

امام باقر علیه السلام ۲۶ ساله بود که فرزندش با چهره‌ای شبیه پدر به دنیا آمد. امام صادق علیه السلام هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ هجری در روز جمعه یا دوشنبه، موقع طلوع فجر، مصادف با میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به دنیا آمد. وارد دوره نوجوانی که شد، حدود ۱۲ سالش بود که امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت و گرد غم در چهره او نشست. از کودکی تحت تعلیم جد و پدر بزرگوارش قرار گرفت تا اینکه در سال ۱۱۴ هجری به امامت رسید.

شیما شیبانی

سال ۱۱۴ هجری

از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: امام بعد از شما کیست؟ فرمود: محمد باقر شگافنده علوم است. پرسیدند: بعد از او امام که خواهد بود؟ پاسخ داد: جعفر که نام او نزد اهل آسمان ها صادق است.

امام باقر علیه السلام چشم از جهان فرو بسته‌اند. امام صادق علیه السلام به جانشینی پدر و امامت شیعیان، برگزیده می‌شود. این دوره سی و چهار ساله از نظر شرایط سیاسی و اجتماعی برای شیعیان عصری طلایی و منحصر به فرد است. تاریخ به اواخر حکومت امویان که سال ۱۳۲ هجری به عمر آن پایان داده می‌رسد و حکومت عباسیان نزدیک است.

فعالیت‌های فرهنگی در سایه آرامش نسبی

جفا و بیدادگری به اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم، تحقیر مسلمانان، ظلم و ستم به مردم، بدعت‌ها و انحرافات آشکار از تعالیم اسلام در حکومت دست به دست هم داده است. آتش خشم مردم شعله می‌کشد. عده‌ای گرفتار عقایدی انحرافی هستند. در گوشه‌ای سخن از سرشت الوهی پیامبر و امامان به گوش می‌رسد. مسلمانی در حال انجام کاری مثل تعمید است و گاهی بحث از رهبانیت و دست شستن از کار و تلاش روزمره است.

دوره ضعف بنی امیه فرارسیده و عباسیان با شعار طردن از خاندان پیامبر و گرفتن انتقام خون آن‌ها وارد مصر که جنگ با بنی امیه شده‌اند. بنی امیه فرصت درگیری و نزاع با امام را ندارند. دوران آرامش و آزادی نسبی امام و شیعیان فرارسیده است. به قدری علوم از امام نقل می‌شود که زیانزد

مردم شده است. آوازه آن همه جا پخش می‌شود، طوری که از هیچ یک از افراد خاندان ایشان به این اندازه علم و دانش نقل نشده است.

امام در این مدت ۴۰۰ دانشمند تربیت می‌کنند و علوم بسیاری را که جامعه شیعه تشنه آن است تعلیم می‌دهند. در وسعت دانشگاه امام همین بس که حسن بن علی بن زیاد و شاء که از شاگردان امام رضا علیه السلام و از محدثان بزرگ است، می‌گوید: در مسجد کوفه نهصد نفر استاد مشاهده کردم که همگی از جعفر بن محمد حدیث نقل می‌کردند.

در این دوران امام با تمام جریانات فکری و عقیدتی آن روز برخورد می‌کنند و در دانشگاه بزرگ شیعی شاگردانی تربیت می‌شود که متناسب با ذوق و قریحه خود در یک یا چند رشته از علوم مثل: حدیث، تفسیر، علم کلام و... تخصص پیدا می‌کنند. شاگردانی که هر کدام به راحتی از پس بحث‌ها و مناظرات برمی‌آیند.

شاگردان زیر دست دانشگاه جعفری

گروهی از یاران امام در محضر ایشان نشسته بودند. مردی شامی از راه رسید. اجازه ورود خواست و گفت: شنیده‌ام شما به تمام سؤالات و مشکلات مردم پاسخ می‌گویید. آمده‌ام با شما بحث و مناظره کنم. امام علیه السلام فرمود: در چه موضوعی؟

مرد گفت: درباره کیفیت قرائت قرآن. امام رو به حرمان کرد و فرمود: حرمان جواب این شخص با توست! مرد شامی گفت: من می‌خواهم با شما بحث کنم نه با حرمان. امام علیه السلام فرمود: اگر حرمان را محکوم کردی، مرا محکوم کرده‌ای. مرد شامی به ناچار با حرمان وارد بحث شد. هر چه می‌پرسید پاسخ قاطع و مستدلی می‌شنید. با

السلام از امامت تا شهادت

رسمی شیعه

سال ۱۳۲ هجری

دعوت امام به خلافت

عباسیان برای جلب حمایت ایرانیان و پیروزی در قیام، ابو مسلم را به خراسان فرستادند تا مردم را برای قیام مسلحانه آماده کند. ابو مسلم به امام پیشنهاد قبول بیعت داد و در نامه‌ای به ایشان نوشت: «من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می‌کنم، اگر مایل هستید کسی برای خلافت بهتر از شما نیست». امام در پاسخ نوشتند: «مانت من رجالی ولا الزمان زمانی: نه تو از یاران منی و نه زمانه، زمانه من است».

پرچم‌های سیاه در خراسان برافراشته شده بود. ظاهراً انگیزه‌های مذهبی در این نهضت اثری قوی داشت و شعارها همه اسلامی بود، مثلاً «الر ضامن آل محمد». اما امام از اهداف رهبران نهضت آگاه بود و می‌دانست که هدف فقط جلب حمایت مردم شیفته اهل بیت است. به همین خاطر امام به یارانش فرمود: «زبان‌های خود را نگاه دارید و از خانه‌های خود بیرون نیایید، زیرا آنچه به شما اختصاص دارد به این زودی به شما نمی‌رسد...»

عرض اندام عباسیان

مامون رقی می‌گوید: در محضر سرور و مولایم امام صادق علیه السلام بودم، سهل بن حسن از شیعیان خراسان وارد شد، سلام کرد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا کرامت و بزرگی از آن شماست، چرا بر این حق خود سکوت کرده و قیام نمی‌کنید و حال آنکه هزاران نفر از شیعیان آماده شمشیر زدن در رکاب شما هستند.

امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی! الحظه‌ای درنگ کن. پس امر فرمود که تنور را روشن کنند، به سهل فرمود: داخل تنور شو، سهل گفت: ای پسر رسول خدا مرا از این کار معاف بدار، در این هنگام هارون مکی یکی از اصحاب با وفای امام علیه السلام وارد شد.

امام به او فرمود: داخل تنور شو، او بدون هیچ درنگی وارد تنور شد و در میان شعله‌های آتش نشست. امام علیه السلام رو به خراسانی کرد و

از حوادث خراسان برای او گفت. سپس فرمود: داخل تنور را نگاه کن. مامون رقی می‌گوید: من جلو رفتم و داخل تنور را مشاهده کردم، هارون مکی در میان آتش نشست بود و درخواست و از تنور خارج شد.

امام به سهل فرمود: در خراسان مانند او می‌شناسی؟ عرض کرد: به خدا قسم احدی را نمی‌شناسم. امام علیه السلام فرمود: در زمانی که ما حتی پنج نفر از این گونه یاران نداریم چگونه قیام کنیم؟

سال ۱۴۸ هجری

فرار از نفوذ علم و عصمت

حدود ۱۲ سال از حکومت منصور می‌گذشت و تهدیدها برای از بین بردن امام شیعیان و هتک حرمت‌ها همچنان ادامه داشت. عظمت و محبوبیت امام حاکمان عباسی را خوش نیامده بود و تلاش‌های منصور برای کم رنگ کردن موقعیت امام فایده‌ای نداشت. امام صادق علیه السلام تهدیدی جدی برای قدرت طلبی حاکم عباسی به حساب می‌آمد.

منصور بارها توطئه قتل امام را برنامه‌ریزی کرده بود و همچنان در فکر از میان برداشتن امام بود تا اینکه بالاخره حاکم مدینه به دستور او امام صادق علیه السلام را مسموم کرد و شیعه در بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ هجری به سوگ پیشوای ششم نشست.

امام صادق علیه السلام در آخرین لحظات عمر به فرزندان خود فرمودند: «یکوشید که جز مسلمان نمیرید. به نزدیکان خود نگاه کردند و فرمودند: شفاعت مایه کسی که نماز را کوچک شمارد نمی‌رسد. بعد به خانواده خود وصیت کردند که تا چند سال در موسم حج در منی برایشان مراسم عزاداری برپا کنند.»

منابع:

۱. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۷۰
۲. فهرست مصنفی الشیعه، نجاشی، صص ۳۹-۴۰
۳. به نقل از اختیار معرفة الرجال، طوسی، صص ۲۷۵-۲۷۸
۴. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۴
۵. بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۳۹
۶. مدینه المعاجز، بحرانی، ج ۶، ص ۱۱۴

مروری کوتاه بر ولادت تا ۱۰ سال آغ

جهان وتوج

در مورد امام رضا علیه السلام به خاطر اهمیت و حساسیت دوره‌ای که در دستگاه مامون و خراسان به سر می‌برده‌اند، بقیه دوره‌ها کمتر دیده شده است. امام بخش مهمی از عمر پیر کتشان را در مدینه ساکن بوده‌اند ولی به این دروه کمتر پرداخته شده است. اینجا سعی کرده‌ایم تا نگاهی بیندازیم به این دوره عمر امام رئوف.

سال ۱۴۸ هجری

بهترین اهل زمین

حمیده خاتون مادر امام موسی کاظم علیه السلام که زنی پرهیز کار و بافضیلت بود، کنیزی خرید به نام تکتم که به او نهمه هم می‌گفتند. زنی پرهیز کار که قرار بود فرزندی از او به دنیا بیاید که بهترین اهل زمین باشد. حمیده خاتون می‌گوید: شبی در خواب رسول خدا را دیدم که به من فرمود: ای حمیده نهمه را به فرزندت موسی ببخش که به زودی بهترین اهل زمین از او متولد خواهد شد. نهمه کودک را حمل می‌کرد که در شکم مادر ذکر خدای می‌گفت. او می‌گوید: هنگامی که حامله شدم وقتی به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و ذکر لا اله الا الله از شکم خود می‌شنیدم، اما چون بیدار می‌شدم دیگر صدایی بگو شمع نمی‌رسید. زمانی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دودستش را به زمین گذاشت و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد: انگار چیزی می‌گفت.^۱

رضای آل محمد

امام کاظم علیه السلام خیلی دوست داشت فرزندش را رضا صدا بزند. چون می‌دانست پسرش مورد خشنودی و رضایت همه عالم است. امام جواد علیه السلام می‌فرمود: «خداوند او را به حق رضانا میدزیرا مورد رضای خداوند متعال در آسمان‌ها و نیز مورد خشنودی پیامبر و ائمه پس از آن حضرت بود.» فردی از امام پرسید: «آیا تمام پدران شما مورد رضای خداوند و پیغمبرش و ائمه پس از او نبودند؟ پس چگونه تنها پدرت رضانا می‌شد؟» حضرت پاسخ داد: «زیرا دشمنان و مخالفانش از وی رضایت داشتند همان طور که دوستان و موافقانش از او راضی بودند و هیچ یک از پدرانش چنین نبودند از این رو پدرم از میان آن‌ها ملقب به رضا گردید.»

محبت امام کاظم به فرزند

مفضل بن عمر می‌گوید: یک روز که خدمت امام کاظم علیه السلام رفتم، دیدم امام رضا علیه السلام را بغل می‌کند و می‌بوسد و بر روی شانه‌اش می‌گذارد و به سینه‌اش می‌چسباند و می‌گوید: «پدر و مادرم به فدایت، چقدر خوشبو و زیبا هستی، برتری تو بر دیگران آشکار است.» به امام گفتم: فدایت شوم، با

نگاه به این کودک علاقه‌ای به او پیدا کردم، که مثل آن برای کسی غیر از شما در دلم نیست. فرمود: ای مفضل، مقام این کودک نزد من مثل مقام من نزد پدرم است. او تسلی را برتری داد که در فضائل و خصلت‌های پسندیده مانند یکدیگرند و خدا شنونده سخنان و آگاه است. (آل عمران، ۳۴)^۲

سال ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری

نماینده امام کاظم علیه السلام

امام از کودکی شاگرد ممتاز کلاس درس پدر و همراه همیشگی او بود. سن زیادی نداشت که به مسجد پیامبر می‌رفت و فتوای داد. در غیاب پدر کارهای او را به عهده می‌گرفت و نماینده امام بود. امام کاظم به فرزندان خود می‌گفت در دین و روش‌هایی که پیش می‌گیرید از پدرتان و از اسوال کنید و هر چه می‌گوید یاد بگیرید و رعایت کنید. امام کاظم علیه السلام را که به دستور هارون به بغداد می‌بردند، به فرزند خود گفت: همیشه تا وقتی که زنده‌ام در خانه من بخواب تا هنگامی که خبر وفات من به تو برسد. امام تاجهار سال شب‌ها به خانه پدر می‌آمد و آنجامی خوابید. یک شب امام نیامد تا صبح فرار رسید. انگار که امام می‌دانست پدر به شهادت رسیده است.^۳

سال ۱۸۳ هجری

بیعت با شاه چراغ

امام کاظم علیه السلام بارها امام بعد از خود را به شیعیان و یاران معرفی کرد و در این مسئله دقت زیادی داشت. سلیمان بن حفص مروزی می‌گوید: «من ابو الحسن موسی بن جعفر را دیدار کردم و خواستم درباره رهبر مردم سؤال کنم. نگاهی به من کرد و فرمود: «ای سلیمان فرزندانم علی و امین من و رهبر مردم بعد از من است. او شایسته‌ترین فرزندان من است. اگر اتفاقی افتاد شاهد این مطلب نزد شیعیان و مردم و کسانی که درباره جانشینی بعد از من سؤال می‌کنند، باش.»^۴ بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام تعدادی از مردم مدینه که تصور می‌کردند احمد بن موسی (شاه چراغ) امام است، به قصد بیعت با او به مسجد رفتند. احمد بن موسی با آن‌ها بیعت کرد اما بعد از آن شروع

از امامت امام رضا علیه السلام

دل است خانی



به صحبت کرد و گفت: «ای مردم شما همه با من بیعت کردید ولی بدانید من با برادر م علی بن موسی بیعت کرده‌ام. او امام و جانشین پدرم و ولی خداست و در من و شما از طرف خدا و رسولش واجب است که هر چه او به ما امر می کند اطاعت کنیم». پس مردم در حالی که احمد بن موسی در جلو آنها حرکت می کرد به خانه امام رضا علیه السلام رفتند و با امامشان بیعت کردند.

امامت به صورت علنی

امام در زمان هارون به طور آشکار اظهار امامت می کرد و به دوستان خود اطمینان می داد که از طرف هارون آسیبی به او نمی رسد. محمد بن سنان می گوید: در زمان خلافت هارون به علی بن موسی عرض کردم: «شما امر خلافت و امامت خود را آشکار کرده و به جای پدر نشسته‌اید در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون می چکد». امام گفت: «مرا گفتار پیامبر نیرو و جرأت می بخشد که فرمود: اگر ابو جهل توانست موی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم و من به شما می گویم: اگر هارون موی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم»^۶ اگر چه هارون گاهی تحملش تمام می شد و تصمیم به قتل امام می گرفت اما راه به جایی نمی برد. ابو صلت هر وی می گوید: امام راضی در خانه نشسته بود که یکی از مأموران هارون وارد شد و گفت: امیر المؤمنان می خواهد شما را ببیند. امام به من گفت: هارون مراد برای امر مهمی خواسته است اما به خدا قسم نمی تواند به من صدمه ای برساند. همراه امام رضا علیه السلام پیش هارون رفتیم چشم امام که به هارون افتاد دعایی را که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته بود، خواند. هارون امام را نگاه کرد و گفت: صد هزار درهم برای شما در نظر گرفته‌ام، نیازهای خانواده تان را نیز برای ما بنویسید. با امام که از پیش هارون رفتیم، اواز پشت سر به امام نگاه کرد و گفت: من اراده ای کردم و خدا اراده ای، ولی آنچه خدا خواست بهتر بود.^۷

سال ۱۸۳ تا ۱۹۸ هجری

محبوبیت امام در مدینه

هفده سال از امامت امام رضا علیه السلام در مدینه گذشت. امام برای مردم مدینه پدر مهربانی بود که به او مراجعه می کردند. او را دوست داشتند و گوش به فرمایشش بودند. شخصیت امام و اعتقاد شیعیان به او باعث می شد که نه تنها در مدینه بلکه در تمام دنیای اسلام به عنوان بزرگترین پیشوای دین و محبوب ترین فرد خاندان پیامبر شناخته شود. علمش زیاد بود و رفتارش پیامبر گونه. رأفت و احسانش شامل حال همه می شد و در هر فرصتی

مردم را به وظایف خود آگاه می کرد. محبوبیت امام در بین مردم زیاد می شد و امام در مدینه عزیز بود. خود امام رضا علیه السلام می گوید: «هنگامی که من در شهر مدینه بودم، فرمانم در شرق و غرب نافذ بود و اگر از کوچه های مدینه عبور می کردم عزیز تر از من کسی نبود. مردم پیوسته حاجاتشان را نزد من می آوردند و کسی نبود که بتوانم نیاز او را برآورده سازم مگر اینکه این کار را انجام می دادم و مردم به چشم عزیز و بزرگ خویش به من می نگریستند»^۸

پایگاه فرهنگی امام

هارون که با شهادت امام کاظم علیه السلام دستش رو شده بود، با اینکه از فعالیت های امام رضا نگران و آشفته بود، اما مجبور بود تا مدتی اوضاع را آرام نگذارد. پس امام تقریباً آزاد بود و فرصت خوبی بود که کارهای فرهنگی و علمی سرعت بیشتری پیدا کند. امام به مبارزه فکری با اعتقادات منحرفی که هر روز در جایی شکل می گرفت، می پرداخت و تلاش می کرد که با تربیت شاگردان ماهر اسلام را در مناطق مختلف گسترش دهد تا نیاز مردم مسلمان را برآورده کنند. مثلاً یکی از شاگردان امام اهل قم بود که علی بن مسیب همدانی در باره او می گوید: روزی پیش امام رفتم و گفتم یا علی بن موسی راهم دور است و نمی توانم هر وقت که مشکلی یا سوالی داشتم خودم رابه شما برسانم، احکام دین را از چه کسی بپرسم؟ امام فرمود: از زکریا بن آدم قمی بپرس که در امر دین و دنیا امین و مورد اعتماد است. این فعالیت ها در شرایط آزادی نسبی دوران هارون مقدماتی بود که فعالیت های دوران ولایت عهدی امام را رقم می زد. هارون در سال ۱۹۲ مرد و خلافت به امین رسید. چند سالی بیشتر طول نکشید که امام از شهر پیامبریه خراسان خوانده شد و ولایت عهدی و اتفاقات سیاسی و فرهنگی مربوط به آن دوره شکل گرفت.

منابع:

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۳۹
۲. حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۶، ص ۲۱.
۳. علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، صص ۱۹۹ و ۲۰۰
۴. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶
۵. کلینی، الروضه من الکافی، ص ۲۵۷
۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۶.
۷. همان، ص ۱۵۵.



عکس: ذوالنگ دانشی

فاطمه مرشدی

درباره امام. توسل و زیارت با خانم استاد محسنی

برای صحبت با خانم محسنی باید
سراغ مجالس مذهبی خاتم هارا
از این ورو آن و ربگیری، تا حتما
در یکی از آن هارذ پایی از ایشان
پیدا کنی. بعد هم از بین انبوه برنامه
ها، تدریس ها و سخنرانی هایی
که دارند، وقت کوچکی را بین
یکی از آن ها برای گفتگو دست
و پا کنی. بعد از کلی تماس و
هماهنگی، خانم محسنی را در
دارالتحقیظ خیابان ایران پیدا
کردیم و بعد از سخنرانی برای
حاضران دارالتحقیظ، دعوت شان
کردیم به گفتگویی کوتاه درباره
همه چیزهایی که خواهید خواند.

درک حضور امام کلید زیارت است

حاشیه

زیارت از راه دور یا نزدیک؟

بر رفتن و حضور پیدا کردن در حرم ائمه تاکید شده است. درست است که باور قلبی ما این است که وقتی دل ما یاد اهل بیت علیهم السلام باشد، انگار زیارت شان کرده ایم و از دل و احوالات ما آگاه هستند و حرف ما را گوش می دهند، اما طهارت و صفایی که در زیارت ائمه برای قلب حاصل می شود و طهارتی که به روح می دهد، جز با زیارت حاصل نمی شود و سند این مسئله آیه ۲۷ سوره حج است.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند.

قرآن دقیقا می گوید به زیارت خانه خدا بیایید، و اگر نه خدا در همه احوال با ما است و ما می توانیم دعا کنیم و او را بخوانیم ولی باز هم به حج رفتن تاکید شده است. خیلی از فقها زیارت مشاهد مشرفه را از همین آیه و حکم زیارت خانه خدا گرفته اند.

البته در حج یک آداب مشخص است و در زیارت یک آداب دیگر. در دعاها زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار سفارش شده است، چون در ک سوره و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله کمک می کند به درک اسلام و تشیع، بر اساس همین هم تاکید شده که وقتی حاجی به زیارت خانه خدا می رود، قبر حضرت رسول را هم زیارت کند. حتی در منابع اهل سنت هم به زیارت ائمه، علما و بزرگان سفارش شده است. شناخت اسلام، دین، اهل بیت و تشیع بی درک حرم و زیارت شان اگر ندارد.



دارند. مسئله ای که وجود دارد این است که هر چقدر معرفت به ائمه بیشتر باشد، ایمان به آن ها قوی تر و روح توسلات عمیق تر و قوی تر می شود، به صورتی که انسان احساس می کند لحظه ای را بدون توسل به امام حتی و حاضر سپری نمی کند، مخصوصا امام حاضر که امور به دست ایشان انجام می شود و ما باید برای همه مسائل روزمره مان به ایشان مراجعه کنیم.

این حقیقت توسل است، ولی گاهی در این مسئله خرافه ها و بدعت هایی وارد می شود.

زیارت ائمه علیهم السلام در کجای نقشه توسل قرار دارد؟

زیارت قبور در همه ادعیه ما سفارش شده است. به خصوص زیارت ائمه علیهم السلام، مخصوصا کربلا، که شیعه باید چه در امنیت و چه در خطر، به زیارت کربلا برود.

زیارت به این دلیل که ملائکه رحمت حضور دارند و روح توسل قوی است، تأثیرات خوبی می تواند داشته باشد.

سفارش به زیارت امام معصوم یا امام زاده یا اولیاء خدا است، اما اگر زیارت توأم با معرفت باشد، خیلی بالارزش و کمک کننده است.

چرا گاهی موقع زیارت ائمه هیچ چیزی نمی توانیم بگوییم و نمی توانیم خوب با ارواح مقدس شان ارتباط برقرار کنیم؟

ما وقتی به زیارت ائمه علیهم السلام می رویم، چگونه ارتباط برقرار کردن با امام معصوم را نمی دانیم. چون این را نمی دانیم، عظمت و ابهت حرم ما را می گیرد و چیزی نمی توانیم بگوییم. فقط چون سفارش شده، دعا می خوانیم. البته شرط ارتباط با امام طهارت روح است. تا طهارت نباشد، ارتباط حاصل نمی شود. ممکن است فردی طبق عادت زیاد دعا و نماز بخواند، ولی این اصل زیارت نیست.

اصل زیارت این است که ارتباط با امام برقرار شود، مثل امام حاضر. ما الان با امام زمانمان هم نمی توانیم ارتباط برقرار کنیم، چه برسد به ائمه ای که حاضر نیستند و شهید شده اند.

هر چقدر بتوانیم با امام حاضر راحت تر ارتباط برقرار و گفتگو کنیم، با ائمه ای

با توجه به این همه سفارشی که درباره توسل به اهل بیت علیهم السلام شده است، نقش توسل و ارتباط با این خاندان در زندگی ما



چیست؟

ما در بحث های ایمانی یک «توکل به خدا» داریم و یک «توسل به اهل بیت». توکل یک روح ایمانی قوی می طلبد.

ایمان انسان باید شهودی باشد تا مفهوم توکل به خدا را درک کند، تا در نشیب و فرازهای زندگی روح آرام و قلب مطمئن داشته باشد، و الا انسان مستاصل می شود و ممکن است سقوط کند.

ولی چون همه مردم این روح ایمانی و ایمان شهودی را ندارند و به قول امام خمینی در یاد دل نیستند، باب توسل باز است.

توسل بر کاتبی دارد که مهم ترینش، معرفت به اهل بیت است. به مانگفته اند به صرف نیاز در خانه اهل بیت برویم، معرفت به سید الشهدا علیه السلام یکی از شروطش توسل به سید الشهدا است، همان طور که در دعای توسل هم داریم.

اصولا دعای توسل، زیارت جامعه و زیارت ائمه، معرفت به اهل بیت علیهم السلام را به ما می آموزد. امام خمینی معتقد بودند شیعه بی سواد نیست وقتی جامعه کبیره می خواند، اگر بفهمد دارد چی می خواند.

چون زیارت جامعه سراسر معرفت به امام زمان و ائمه اطهار علیهم السلام است.

در مرحله بعد انسان در اوج سختی ها و ناآرامی ها با توسل دلش آرام می شود و احساس می کند انگار ائمه هدی پشتیبان و مددکار او هستند و او را کمک و حمایت می کنند و شفیعان انسان هستند.

بنابر این روح شفاعت و روح توسل از جهت رهایی از سختی های دنیا و حتی سختی های برزخ و قبر بسیار اهمیت دارد.

مرحله سومی که برای توسل وجود دارد این است که مردم فکر می کنند اگر حاجتی دارند، باید آبروی بزرگی را واسطه قرار دهند و خدا به آبروی آن بزرگ، حاجت شان را برطرف می کند.

بنابر این عامه مردم به خاطر نیازها و حاجت هایشان هم که شده توسل به اهل بیت را



هر چقدر معرفت به ائمه بیشتر باشد، ایمان به آن ها قوی تر و روح توسلات عمیق تر و قوی تر می شود، به صورتی که انسان احساس می کند لحظه ای را بدون توسل به امام حی و حاضر سیری نمی کند.

معرفت

که به زیارت قبورشان می رویم هم بهتر ارتباط برقرار می کنیم. درک حس حضور امام کلید زیارت است.

■ مجالس مذهبی همیشه محور اصلی اش قرآن بوده و مردم به بهانه قرآن دور هم جمع می شدند و روضه و عزاداری در فرغ بوده است ولی در حال حاضر بر عکس است.

الان بیشتر مجالس به سمت اهل بیت علیهم السلام کشیده می شود، آن هم نه معارف عمیق اهل بیت، بلکه فقط مداحی و شور؟

مجالس مذهبی قدیم محور اصلی اش قرآن بود، چون این مسئله در خانواده ها پررنگ بود که زکات منزل خواندن قرآن است و خانواده ها به این مقید بودند که زکات منزل را بپردازند و به همین خاطر مجالس قرآن در منازل بیشتر بود.

امروز مجالس قرآن در منازل کم شده چون دار القرآن ها تاسیس شده اند و مردم تصور می کنند که باید به دار القرآن ها و مراکز این چنینی مراجعه

کنند و مجالس خانگی قوی نیست. من فکر می کنم هم صدا و سیما باید فرهنگ سازی کند و هم سازمان تبلیغات وظیفه دارد تا بهر سانه ابلاغ کند که جایگاه قرآن فقط در محیط های آموزش قرآن، دار القرآن ها، دانشگاه ها، حوزه های علمیه و دار التحفیظ ها نباشد.

قرآن باید در محیط های غیر آموزشی هم حضور داشته باشد. خوب است رسانه های تصویری نشان بدهند که مجالس مذهبی قدیم این طور بود که در آن قرآن می خواندند و در کنارش روضه و هر کس قرآن بهتر می خواند به دیگران هم یاد می داد. خراب است که هیئت های مذهبی جلسات ماهیانه خواندن قرآن داشته باشند و در کنار آن عزاداری کنند. این را رسانه ها باید پررنگ کنند.

دلیل دیگر کم شدن مجالس این چنینی این است که وسعت خانه ها زیاد بود و مستقل، الان به دلیل زندگی آپارتمان نشینی این امکان وجود ندارد که در منازل محافل قرآنی وجود داشته باشد. مردم دوست دارند ولی امکانش وجود ندارد.

■ این مسئله درست که مجالس خانگی به خاطر آپارتمان نشینی کم شده، ولی مجالس غیر خانگی هم بر محور قرآن نیست؟

باید برای کسانی که متصدی هیئت ها هستند جلسه گذاشته شود و به آن ها آموزش داده شود که بهتر است در ابتدای مجالس قرآن خوانده شود و بعد واعظ در مورد قرآن و معارف آن صحبت کند، بعد روضه خوانده شود. یعنی قرآن در کنار همه برنامه ها وجود داشته باشد.

سازمان تبلیغات مسئول اعزام مبلغ به سراسر کشور است و الان هم که هیئت های مذهبی باید از سازمان تبلیغات مجوز دریافت کنند.

سازمان می تواند این مسئله را آئین نامه ای کند و به همه مجالس ابلاغ کند که باید به این شکل باشند و اگر قرآن خوانی جزء برنامه ها باشد، مردم استقبال می کنند. این قسمت اگر جزء برنامه ها شود، قدرت و قوت پیدا می کند.

■ شما فکر نمی کنید اصلا در ذهن مافقر آن و اهل

در ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها همه دنبال کسی هستند که فقط مناجاتی کند هیچ وقت برای سخنرانی و گفتن از معارف اهل بیت وقت ندارند



توسل بر کاتبی دارد که مهم ترین آن معرفت به اهل بیت است. به ما نگفته اند به صورتی نیاز در خانه اهل بیت برویم، معرفت به سید الشهدا یکی از شروطش توسل به سید الشهدا است



خارج از متن

از مدارک پزشکی تا علوم قرآنی

طاهره محسنی متولد ۱۳۵۰ است. او قبل از این که الیهیات بخواند، دانشگاه شهید بهشتی در گروه پیراپزشکی، رشته مدارک پزشکی خوانده و دو سال هم در بیمارستان کار درمانی کرده است. در اثنای دوره دانشگاه وارد حوزه ائمه ها شده و تا پایان لمعتین را به شیوه قدیم، در این مدرسه خوانده است. بعد به طور آزاد مباحث طلبگی را ادامه داده است

و فلسفه را به صورت خصوصی با یکی از اساتید مدرسه عالی شهید مطهری خوانده است. بعد از تمام شدن دوره طلبگی، دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته علوم قرآنی را در دانشگاه آزاد واحد تهران شمال خوانده است. در حال حاضر هم دانشجوی رشته تفسیر تطبیقی دانشگاه اصلی قم است. خاتم محسنی از سال ۷۴ و وقتی که خیلی جوان تر بود، رسماً

تدریس را شروع کرده است و در این بخش به سرعت پیشرفت کرده است. او در اکثر دانشگاه های تهران، تقریباً در تمام استان ها، سمینارها و همایش های مختلف سخنرانی کرده است و الان عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق علیه السلام و مدیر بخش دروس عمومی و معارف اسلامی این دانشگاه است. همچنین مدرس سطح سه مراکز علوم اسلامی

بیت از هم فاصله گرفته است؟ با وجود این که ما حدیث ثقلین به آن قرص و محکمی داریم؟ نه! اصلاً این طور نیست. من احساس می کنم فقط غفلت است. حتی مردم هم این باور را ندارند. بحث غفلت است، مردم فکر می کنند قرآن خواندن مخصوص ماه رمضان است.

ماه رمضان همه جا محافل قرآن برپاست و ماه محرم و عاشورا را فقط مخصوص عزاداری می دانند و فکر می کنند تکلیف دیگری ندارند. برنامه ریزی ها عامل این مسئله شده است. متصدیان برگزاری مجالس مذهبی و هیئت ها باید برنامه ریزی کنند و مردم هم استقبال می کنند. من معتقدم برنامه ریزی ها باعث شده قضیه این طور به نظر بیاید.

اگر سازمان تبلیغات برای همین مسئله برنامه ریزی کند که مجالس سه قسمت قرآن، سخنرانی و عزاداری باشد، دیگر برای مردم صرفاً مداحی مطرح نمی شود. متصدیان مجالس خیلی اهمیت دارند. خود مسئولین و کسانی که دعوت می کنند، موثر هستند. من این را بارها دیده ام که مثلاً در

ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها دنبال کسی هستند که فقط مداحی کند، هیچ وقت برای سخنرانی و گفتن از معارف اهل بیت وقت ندارند. این کار باید اصولی تر و از طریق سازمان تبلیغات انجام شود.

■ با توجه به روایاتی که در این زمینه آمده، سبک عزاداری ائمه علیهم السلام چه طور بوده است؟ روضه خیلی مهم است. هیچ چیز جای روضه را نمی گیرد. مثلاً امام را ببینید، محرم که می شد حتماً در مجالس شان روضه خوان داشتند. روضه خوان ده دقیقه تا یک ربع روضه می خواند. در احادیث بر روضه خواندن خیلی تأکید شده و روضه خوانی با مداحی فرق دارد. الان روضه خوانی و مداحی خلط شده است. روضه خوان حتماً باید عالم دین باشد. فرازهایی که در روضه خوانده می شود با مداحی فرق دارد. معمولاً آقایون روحانی آخر سخنرانی روضه می خوانند و آن اصل است، نه مداحی. مردم فکر

می کنند مداحی اصل است، چون مداحی شور و شغف دارد برای مردم. من فکر می کنم خوب است به سازمان تبلیغات پیشنهاد داده شود که هیئت یا کمیته ای را تشکیل دهند و مسائلی را که در محافل عمومی و هیئت ها وجود دارد، آسیب شناسی کنند. بعد کارشناس ها بنشینند و راهکارهایی ارائه شود که چه طور می شود تا مردم به سبک صحیح، دقیق و اسلامی عزاداری کنند.

واقعیت این است که مردم ما اهل گریه هستند و از روضه و مجالس اهل بیت استقبال می کنند. من هر شهر و استانی که رفته ام، چه کوچک و چه بزرگ، مردم از مجالس اهل بیت بسیار استقبال می کنند. متصدیان و اداره کنندگان این مجالس باید به این مسئله دقت کنند و برنامه ریزی کنند. من خودم ایام محرم، هر وقت مقتل بیان می کنم مردم گریه می کنند. حتی روضه هم نمی خوانم. من ضعف را در مردم نمی بینم، باید این مسئله توسط نهادهای مرتبط آسیب شناسی شود.

باور ما این است که وقتی یاد اهل بیت باشیم، انگار زیارتشان کرده ایم و از دل و احوالات ما آگاه هستند و حرف ما را گوش می دهند. اما طهارت و صفایی که در زیارت ائمه برای قلب حاصل می شود، جز با زیارت حاصل نمی شود



هر چقدر معرفت به ائمه بیشتر باشد، ایمان به آن ها قوی تر و روح توسلات عمیق تر و قوی تر می شود. به صورتی که انسان احساس می کند لحظه ای را بدون توسل به امام حق و حاضر سپری نمی کند



فقهی قرآنی است را در دست تالیف دارد. از دیگر فعالیت های پژوهشی طاهره محسنی، انجام کارهای پژوهشی در موسسه علامه عسگری، موسسه اصول دین و تدریس در آن جا است. همچنین حاصل کار این بانوی پژوهشگر ۴۸ مقاله علمی و راهنمایی و مشاوره ۵۶ پایان نامه در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد است.

کوثر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی و جزء گروه باتوان فرهیخته سازمان است. خانم محسنی دو کتاب هم تالیف کرده است. یکی کتاب «مقتب کف حصین» که شرح نهج البلاغه است و دیگری «سیر تکاملی انسان از عالم در قیامت» که کتابی تفسیری است. ایشان در حال حاضر کتابی با عنوان «ولایت در قرآن» که کتابی کلامی



زیارت امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام

سفر نیمه‌کاره

زهرا اشرفی

در محله باغ فیض در غرب تهران، بقعه متبرکه امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام در محوطه‌ای وسیع و مشجر، کنار درختان تنومند قدیمی و چشمه‌آبی گوارا، زیارتگاه دوست داران و عاشقان اهل بیت علیهم السلام است. این امامزاده در گذشته به صورت بنایی مخروطی که دو گنبد گلی و ساختمانی خشتی داشته، در بین باغ‌های متعدد میوه و زمین‌های کشاورزی اهالی این محله قرار داشته است. این امامزاده از گذشته تا کنون آرامگاه بسیاری از اهالی محل بوده است. امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام از نوادگان امام موسی بن جعفر علیه السلام هستند و به گفته اهالی محله باغ فیض این دو بزرگوار خواهر و برادر بوده‌اند و در کودکی برای دیدن امام رضا علیه السلام راهی ایران شده و در بین راه، در این روستا دچار بیماری می‌شوند، رحلت می‌کنند و در همین محل دفن می‌شوند.

در غرب تهران، در دل محله‌ای به نام باغ فیض که همین چند سال پیش یکی از روستاها و توابع خوش آب و هوای تهران به حساب می‌آمد، زیارتگاهی چشم‌نواز و روح‌افزا وجود دارد که منسوب به امامزادگان سید جعفر و سیده حمیده خاتون علیهما السلام است. این امامزاده یکی از معدود یادگاری‌های بافت قدیمی ده باغ فیض است.



که افتخار هم جواری با امامزادگان را آرزو داشتند و بالاخره وجود مزار ۴۷ شهید و همچنین پنج شهید گمنام در صحن این امامزاده و سیل جمعیت زوار، واقفین و خادمین گویای مقبولیت و محبوبیت این دو بزرگوار است.

ریزه کاری‌های گنبد و بارگاه

اکنون بقعه متبرکه که امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام در محوطه‌ای وسیع و مشجر، کنار درختان تنومند قدیمی و چشمه آبی گوارا

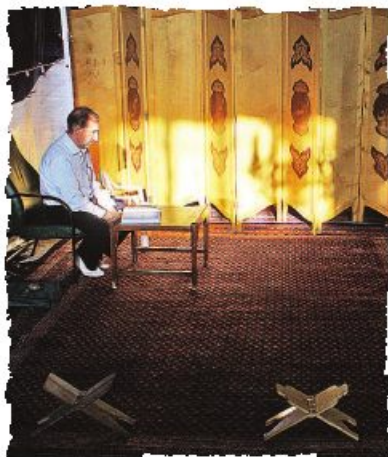
از ابتدای دفن این دو بزرگوار در این محله آثار و برکاتی از ایشان دیده‌اند که گواه این است که آن‌ها از ذریه و فرزندان ائمه معصومین علیهما السلام هستند و می‌توان نفوذ معنوی این بزرگواران را در بین اهالی منطقه نشانه‌ای از کمالات و کرامات ایشان دانست.

همچنین وجود مرقد اسدالله حبیبی مردی (ط‌ر‌ش‌تی) که به دلیل استجاب نذرش از این بزرگواران، دربی چوبی را صد سال پیش در حرم این امامزادگان نصب کرده بود و نیز قبور بزرگانی همچون آیت الله ملایری، آیت الله اصطهباناتی و...

تاریخ تولد بنای امامزاده

قدمت و پیشینه دقیقی بنای این امامزاده مشخص نیست، اما وجود چند درخت تنومند و کهنسال گردو، بید و چنار در صحن و حیاط این بقعه که سن آن‌ها به ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال می‌رسد و همچنین عبور قنات از وسط حیاط امامزاده، نشانه قدمت طولانی این بنا است. از این دو امامزاده شجره نامه‌ای در دست نیست، اما به گفته اهالی قدیمی محله باغ فیض زائرین امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام





تزئینات داخلی
شبستان شامل آینه
کاری و آجر کاری به
سیک جدید است و
جایگاه گنبد در وسط
هنر استاد علی یاسینی
اراکي و آجر کاری
داخلی، نما و همین
طور کاشی کاری های
قبلی و لیوان ورودی یا
هنر نمایی استاد محمد
افتخاری اراکی رقم
خورده است.



با مساحتی بالغ بر یک هکتار و زیربنایی معادل ۶۰۰ متر مربع در دو طبقه، زیارتگاه دوست داران و عاشقان اهل بیت علیهم السلام است و سالانه پذیرای صدها هزار زائر دل شکسته است که برای ذره ای آرامش و رفع مشکلات شان به این محل مقدس رفت و آمد می کنند.

به برکت انقلاب اسلامی بنای سنگی و گنبد گلی امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام، بعد از سه بار مرمت و بازسازی، در سال ۱۳۶۸ بازسازی و تکمیل شد و آن بنای گلی به صورت شیروانی و پیازی شکل در آمده است.

بنای آجری بقعه از سال ۱۳۷۰ مورد بازسازی قرار گرفت و سقف حرم به طور کامل آینه کاری شد و لوستر نسبتاً بزرگ و مجللی که در داخل حرم کار گذاشته شد، بر شکوه و جلال آن افزوده است.

سال ۱۳۷۶ دو ضریح چهار گوش همانند و مشبک با ترکیبی از نقره و آب طلا به فاصله پنج و نیم متر ساخته شد و روی دو سنگ مرمرین قرار گرفت. ضریح سمت راست امامزاده جعفر (برادر) و ضریح سمت چپ مربوط به حمیده خاتون (خواهر) است. بنای فعلی شامل یک ایوان، شبستان و فضای جانبی است و در ساقه گنبد هشت پنجره آهنی کار گذاشته شده و معماری بنا کاملاً اسلامی و سنتی است.

تزئینات داخلی شبستان شامل آینه کاری و آجر کاری به سبک جدید است و جایگاه گنبد در وسط شبستان آینه کاری شده است. آینه کاری ها هنر استاد علی یاسینی اراکی و آجر کاری داخلی، نما و همین طور کاشی کاری های قبلی و ایوان ورودی با هنر نمایی استاد محمد افتخاری اراکی رقم خورده است.

آرامگاهی در محاصره درخت ها

از مشخصات فضای بیرونی این بقعه می توان به ایوان ورودی آن که دارای یک در اصلی و سه در کوچک است، اشاره کرد که به واسطه چند پلکان وارد حرم می شوند. همچنین گنبد سبز سیمانی و گلدسته بلند کاشی کاری شده و طلایی و حجله شهدای هشت سال دفاع مقدس و مزار آن ها از دیگر مشخصات فضای بیرونی بقعه امامزادگان جعفر و حمیده خاتون علیهما السلام است.

آب جاری قنات (از سمت مرادآباد) حوض بزرگ و زیبایی ساخته شده در وسط صحن حیاط که آب جاری قنات را توسط چند جوی به نقاط مختلف حیاط می رساند و عبور آن از کنار قبور و بارگاه شهدا بر فضای معنوی و آرام بخش این بقعه و زیبایی های محوطه آن افزوده است.

حاشیه

کارگاه ساخت ضریح حضرت مسلم
 علیه السلام در دل امامزاده

از گوشه و کنار حرم

ساخت ضریح مطهر حضرت مسلم
 فرزند عقیل بن ابی طالب برادر امام علی
 علیهم السلام در فضای کارگاهی و در
 مقابل دیدگان زائرین و علاقه مندان در
 جوار مرقد مطهر امامزادگان سید جعفر
 و سیده حمیده خاتون علیهما السلام
 یکی از ویژگی های این بقعه محسوب
 می شود که ساخت آن مدت ۲۰ ماه به
 طول می انجامد.

در سال های اخیر این بقعه از نظر
 فعالیت های فرهنگی
 جزء امامزادگان پویا
 و فعال بوده و این
 مجموعه بایاری و
 هزینه های مردمی
 توانسته در خود
 کتابخانه، مجتمع
 فرهنگی - ورزشی،
 سالن اجتماعات و

آمفی تئاتر را جای دهد. اما حضور هیئت
 رزمندگان اسلام شمال غرب تهران
 از سال های گذشته در این امامزاده و
 برگزاری مراسم های مذهبی، اعیاد و
 سوگاری ها توسط این هیئت با مداحی
 سید مجید بنی فاطمه سیل عظیمی از
 عاشقان اهل بیت علیهم السلام را در
 خود جمع می کند.

از دیگر مشخصات این بقعه غرفه هایی
 است که در دو طرف ایوان ورودی آن
 قرار گرفته است و یکی از این غرفه ها
 مربوط به خیریه حضرت زینب سلام الله
 علیها است که سالانه هزینه تجهیزیه
 ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر از دختران نیازمند را
 می دهد. همچنین دفتر ستاد بازسازی
 عتبات عالیات نیز در یکی از همین
 غرفه ها جهت جمع آوری تذورات مردمی
 مستقر است.





گفتار

فرمان امام علی علیه السلام به مالک اشتر در گفتاری از علامه جعفری رضوان الله علیه

حقیقت بشر

فرمان حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر از کسی صادر شده است که به تمام معنا بر تاریخ مشرف بوده و در قله مرتفعی از تاریخ ایستاده بوده اند و در همه انسان ها اشراف داشته اند. مسئله ارتباط چهار گانه ای که برای انسان مطرح است، برای آن حضرت کاملاً حل شده بود و در این فرمان حضرت سعی در پاسخ گویی به این روابط چهار گانه دارد.



روابط چهار گانه بشر

این روابط عبارتند از: ارتباط انسان با خویش، ارتباط انسان با خداوند، ارتباط انسان با جهان هستی و ارتباط انسان با هم نوع خود. زندگی انسان ها تک بعدی نیست و انسان ها فقط برای اینکه در کنار هم زندگی کنند، مزاحم یکدیگر نشوند، سر یکدیگر را کلاه نگذارند و خوردن و خوابیدن، خاکی نشده اند، بلکه با پاسخ گویی به این چهار مسئله است که حقیقت زندگی بشر معنا می شود و حضرت علی علیه السلام هم این فرمان را بر مبنای پاسخ گویی به این چهار مسئله تنظیم کرده اند.

گاهی این موضوع را مطرح می کنند که می شود کاری کرد که این سوال ها مطرح نشود؛ در پاسخ باید گفت: این سوالات همواره برای بشر مطرح می شود و هر چند گاه یک بار این سوالات روح و ذهن انسان را قلقلک می دهد و نمی توان آن ها را در ذهن انسان ها خفه کرد. متن فرمان هم بر ضرورت پاسخ گویی به این سوالات که «ام المسائل» هستند تنظیم شده

است و حضرت قصد داشته اند که با این فرمان انسانی را بسازند که در رابطه با این چهار مسئله حرفی برای گفتن داشته باشد و خود را در مقابل آن نبازد. این امر نیازمند به کمی گذشت از خود، دوری از بردگی قدرت و دوری از خود کامگی است.

نکاتی از جملات آخر فرمان حضرت به مالک

حضرت علی علیه السلام در فرارهایی از این فرمان به مالک اشتر می فرماید: مالکا، از خداوند مسئلت می دارم که جوامع انسانی در هنگام به یاد آوردن من و تو - من صادر کننده فرمان و تو اجرا کننده فرمان - قیافه خود پرستان خود کامه را مجسم نمایند که از وحشت و لرزه مخوقات در مقابل خودشان لذت می برند بلکه دو چهره انسانی را به یاد بیاورند که در خوشی ها و ناخوشی های روز گران شریک راستین آنان بوده و خود را هدف و دیگران را وسیله تلقی نکرده اند. مالکا، از خداوند می خواهم توفیق

ربانی اش را شامل حال من و تو فرماید که شهر و مسکن هایی را که با ستم به شکل ویرانه هایی بینوا نشین در آمده اند، با دست من و تو به آبادی هایی حیات بخش تبدیل شود و نعمت های مادی و معنوی که خداوند برای مردم مقدر نموده و افرادی از خدایگانه آن را از دست مردم به در می آورند به

آنان برگردانیم و آن ها که از «کس ها» به «چیز ها» تنزل یافته اند، بار دیگر شخصیت انسانی بخشیم. مالکا، از پیشگاه خداوند بخواهیم که آن سعادت و برخورداری از رشد و کمال را بر من و تو عنایت فرماید که اشتیاق آن در نهاد من و تو و دیگران زیاده می کشد، و آن مرغی را از خدا بخواهیم که در مسیر اعتلای انسانی، کالبد بدن مادر عین طراوت با سرانگشتان پیک حق از هم جدا شود و روح من و تو با تمام آزادی رهسپار کوی الهی شود که به این پرواز شهادت می گویند. مالک تو زمانی خواهی توانست این فرمان را به درستی اجرا کنی که همواره با خرد و دل، بپذیری که مبدأ «ثا الله» است و مقصد «ثا الیه» راجعون.

حضرت ابتدا مالک را می سازد تا مالک به خود متوجه شود، خود را بشناسد و بفهمد که احترام به انسانی یعنی چه، و انسان ها را به او می سپارد و این پاسخ به مسئله ارتباط انسان با خود است

خود سازی والی، عاملی بنیادی از فرمان حضرت امیر در می یابیم که بر آوردن احتیاجات مادی بشر بهترین مقدمه است، اما وسیله است برای اینکه بشر به آن مقامی برسد که بگوید من از احترام به ذات

خود، به کرامت ذات انسان ها رسیده ام. حضرت ابتدا خود مالک را می سازد تا مالک به ذات خود متوجه شود، لحظاتی خود را بشناسد و بفهمد که احترام به ذات انسانی یعنی چه، و سپس انسان ها را به او می سپارد و این همان پاسخ به مسئله ارتباط انسان با خویش است.



■ شارح: محمد تقی جعفری تبریزی

■ ناشر: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری به نشر

■ شابک: ۹۶۴ - ۲ - ۰۷ - ۳۰۱

■ تعداد صفحات: ۱۷۲ صفحه

■ قیمت: ۱۰۰۰ تومان

نیایش امام حسین علیه السلام
در صحرائ عرفات

ایمان

فرهنگ



شعر آئینی قرن‌هاست جهانی

شده

حال و هوای این روزهای شعر
آئینی از زبان علیرضا قزوینی

تعزیه شناسنامه هویت بخش

نمایش شیعه

یادداشت حسین مسافر آستانه
درباره هنر تعزیه در ایران

قصه غصه احمد

چهار سال سکوت احمد عزیزی
شاعر اهل بیت علیهم السلام

رسانه دینی و انسان متدین

می‌سازد

گفت‌وگو با محمدرضا
شهیدی‌فر در پارک ملت



حال و هوای این روزهای شعر آئینی از زبان علیرضا قزوه

شعر آئینی قرن هاست جهانیشده

سمیرا شاه‌قلی

علیرضا قزوه متولد گرمسار است. از شاعران نسل اول انقلاب و هم‌دوره مرحوم سید حسن حسینی، فیض‌امین پور، محمدرضا عبدالملکیان، قزوه در شعر معاصر حضوری بسیار چشمگیر دارد. چه در حوزه شعر و چه در واکنش‌های آگاهانه‌ای که از شاعر و شعرش برای انقلاب اسلامی انتظار می‌رود و قزوه و نگاه شاعرانه او در سالیان اخیر نشان داده است که به خوبی می‌تواند قالب کلامش را به وادی عمل نیز برساند. وی مدتی است که به عنوان مسئول مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو مشغول به فعالیت است. گفتار زیر حاصل گفتاری با قزوه با موضوع شعر آئینی امروز است.



شعر آئینی به معنی اخص کلمه در سال‌های اخیر کمتر دیده شده است و شاعران زیادی نیز در سال‌های اخیر این عرصه مشاهده نشده‌اند، به طوری که غلام‌رضا سازگار به عنوان پیرغلام این عرصه نیز در گفتگو با خیمه بر این موضوع صحنه می‌گذارد. اما آیا اساساً این کمبود را باید پذیرفت؟ علیرضا قزوه با این مقدمه و در این رابطه بحث خود را این گونه آغاز می‌کند: در روزگار معاصر چیزی که مشاهده می‌شود، برخلاف این نوع ادعاهاست، مشاهدات بیان‌گر این است که در سال‌های اخیر شعر آئینی و آیینی سرودن افزایش یافته است و شاعران جوان نیز به صورت ویژه به این عرصه توجه بیشتری نسبت به گذشته نشان داده‌اند، البته این رشد کمیت ممکن است در رشد کیفیت دیده نشود.

شعر آئینی شعر ماتم و سوگ نیست

شعر آئینی شعری است که در آن هم نعت و منقبت به کار می‌رود، هم تعزیت، هم ماتم و توجه دارد هم مولودی و شادی خوانی اینکه ما ایرانی‌ها بیشتر به

دنبال سرودن در قالب‌های نوحه و ماتم رفته‌ایم نمی‌تواند بیان‌گر این باشد که اساساً شعر آئینی شعر ماتم و سوگ و داست، همان‌طور که اگر بخواهیم در مقام مقایسه بر آیین‌بین شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و تولد ایشان خواهیم دید که سوگ سروده‌ها در برابر شعرهای سروده شده برای ولادت ایشان است. و شاعران مادر شهادت امام حسین علیه السلام بیشتر به میدان آمده‌اند برای سایر مناسبت‌ها نیز چنین است. برای نمونه ما شعرهای بسیاری در باره ولادت مولای علی‌السلام داریم با این وجود ممکن است شعرهایی که در باره شهادت ایشان سروده شده‌اند بیشتر باشد، در حالی که در کشورهای دیگر مانند هندوستان ممکن است چنین نباشد و جدی‌تر می‌پردازند و بر نامه‌های گسترده‌تری داشته باشند و در ایران ممکن است چنین نباشد برای نمونه مادر میان جشن‌ها، نیمه شعبان را سنگ تمام می‌گذاریم و در شهادت‌ها نیز شهادت امام حسین علیه السلام را؛ برای همین در این موقعیت‌های بیشتر شعر سروده شده است. ولی در کل این فضاها، سوگ‌ها و شادی‌ها توأم است. شعر آئینی هم شعر شادی و مولودی است هم شعر ماتم و عزا، دلیلش هم بهر و حیه مردم است.

تابلوی ادبی ما کم‌رنگ است

واقعۀ عاشورا علاوه بر این که یک قیام بزرگ انسان‌ساز و حرکتی خدایی محسوب می‌شود، این واقعه در بعد هنری از چنان شکوهی برخوردار است که شاعران، نویسندگان و به‌طور کلی هنرمندان همواره محو ابعاد زیبایی‌شناسانه این واقعه عظیم می‌شوند. یادمان باشد آثار ادبی و هنری که تاکنون درباره واقعه عاشورا خلق شده‌اند تنها تابلوی کم‌رنگ از واقعیتی عمیق محسوب می‌شوند و در کمال این زیبایی قدسی، چشم‌هایی حقیقت‌بین می‌طلبد که بتواند همه ابعاد آن را درک کند. در این میان شاعران و هنرمندانی که با نگاه اشراقی و عرفانی به واقعه عاشورا می‌نگرند از آن به منزله چشمه‌خور شیدنورانی یاد و با الهام گرفتن از آن آثار ارز‌شمند و ماندگار در این زمینه خلق می‌کنند پس اگر چه نویسندگان و شاعران به‌صورت جدی پیام‌های واقعه عاشورا را در آثار خود بیان نکرده‌اند و بیشتر به مظلومیت امام و یاران ایشان پرداخته‌اند اما در سال‌های اخیر فضای حسینی را بر گزیده و تاکنون آثار ارز‌ش‌مند نیز خلق کرده‌اند. به نظر من پرداختن به فلسفه و ابعاد ناشناخته قیام عاشورا

■ حاشیه ■

شعر آئینی شعر نو نیز هست

روزگار ما روزگار نوآوری هاست. به نظر می‌رسد تا کنون تنها باید شعر آئینی به معنای اخص خود را تنها در قالب‌های کلاسیک جستجو می‌کردیم و امیدی به شعر نو در این حوزه نداشتیم. این تصور شاید بدین دلیل باشد که در این هیئت‌های مذهبی کمتر اتفاق افتاده که بر روی منبرها و مجالس شعرهایی در قالبی نیمایی و سپید روایت شده باشد، اما در شعر معاصر آثار شاخصی از شاعران بزرگ داریم که در قالب‌های جدید هستند مانند گنجشک و جبرئیل سید حسن حسینی در قالب سپید سروده شده است یا منظومه ظهر دهم قیصر در قالب نیمایی است. کارهای شاخص سید علی موسوی گرماردی هم در قالب سپید است که بسیار از رسانه‌ها پخش می‌شود و تأثیر گذار است. بنابراین قالب‌های جدید هم پس از پیدایش یا به پای قابل‌های کلاسیک حرکت کرده‌اند و گاه آثار شاخصی هم شده‌اند اما خوب طبیعی است که هنوز فضاهای مذهبی مانند هیئت‌ها با آن کنار نیامده‌اند.

نکته دیگر که مدخلی دیگر بر این بحث است به موع جهان شمولی شعر آئینی باز می‌گردد. شعر ما و به ویژه شعر آئینی ما سال‌هاست که جهانی شده است. این جهان است که با ما سر لجبایت دارد و الا شعر ما از قرن هفتم جهانی شده است. من در هندوستان امروز این را می‌بینم اما در گذشته تلجیکستان نیز بودم که به دلیلی هم‌زبانی ارتباط بیشتری با شعر فارسی وجود دارد در هندوستان به شعر آئینی به صورت ویژه توجه می‌شود، اما در زبان اردو چرا که در هندوستان با زبان فارسی جز تعداد اندکی آشنا نیستند، اما به هر حال توجه به شعر آئینی بسیار است. در تاجیکستان نیز به شعر آئینی به ویژه شعر آئینی فارسی توجه وجود داشت و مردم تلجیک علاقه و انس و الفت خاصی با این گونه شعری داشتند.

نیست و شاعری نبودند که به هیئت‌های مذهبی بروند و از آن جا خط بگیرند بلکه شاعرانی بودند با تمایلات مذهبی و به خاندان اهل بیت علیهم‌السلام اما به هر صورت هیئت‌ها نیز در تولید اثر ادبی نقش داشتند ولی این شعرها قابل رقابت با اشعار شخصی شاعران نیست البته این تأثیر یک سویه نیز نیست. به هر حال هر دو تأثیر داشته‌اند، گاهی آنها شاعران معاصر را دعوت می‌کردند و از آن‌ها تأثیر می‌گرفتند گاهی نیز شعرای معاصر با نقد و انتقاد یا اظهار نظر به فضای هیئت‌ها وارد می‌شدند و تأثیری از خود بر جای می‌گذاشتند اما بیشتر چهره‌های خاص از دل انجمن‌های ادبی اصلی بر آمده‌اند مانند انجمن صاحبکار یا فرخ یا ایران. اینها افراد خود را مقید می‌کردند که در مناسبت‌های مذهبی هم پایه‌ای آن موضوعات حرف بزنند و شعر خوانی کنند. جدای از اینها خود شاعر هم به نظرم باید دستی بجانبند و به دنبال ریشه‌های خود باشد. در شعرهای محصول انجمن‌های مداحان و هیأت‌ها جنبه حماسی و حسی بر جنبه عقلی غلبه دارد، البته در سوگ سروده‌ها عنصر تخیل کم‌رنگ شده و روایت‌های تاریخی و احادیث جنبه پرتگ‌تری به خود می‌گیرند، بنابراین بیشتر شعرهای آئینی ما بیشتر در فضای حسی و عاطفی است تا تخیلی بسیاری هم از جهت اندیشه کم و کاستی دارند و منطبق بر روایت تاریخی و احادیث نیستند بلکه از تعبیر خود استفاده کرده و آن‌ها را تسری می‌دهند بر شعرشان. منظورم این است که به هر حال این موضوع باید به صورت جدی در محافل مورد توجه قرار گیرد و آسیب‌شناسی و تطبیق شده و حتی نقاط ضعف و قوتش را به رخ شاعرانش کشید.



یک ضرورت است از آنجا که ما حتی پیش از اسلام همواره در حفظ سنت عزاداری از بقیه اقوام جلوتر بوده‌ایم، بنابراین این امر موجب شده است تا شاعران، نویسندگان و مداحان بیشتر به شکل سوگ سروده به مصائب واقعه عاشورا بپردازند. اگر چه واقعه عاشورا چنان پر سر و صدا و گداز است که حتی فرشتگان عرش الهی در سوگ و عظمت آن گریستند اما چنانچه با تفکری پویا به بیان فلسفه این قیام بزرگ بپردازیم نسل امروز را با ابعاد ناشناخته و هدف این واقعه عظیم به شکلی دقیق آشنا کرده‌ایم.

■ نگاه‌های سطحی به شعر آئینی

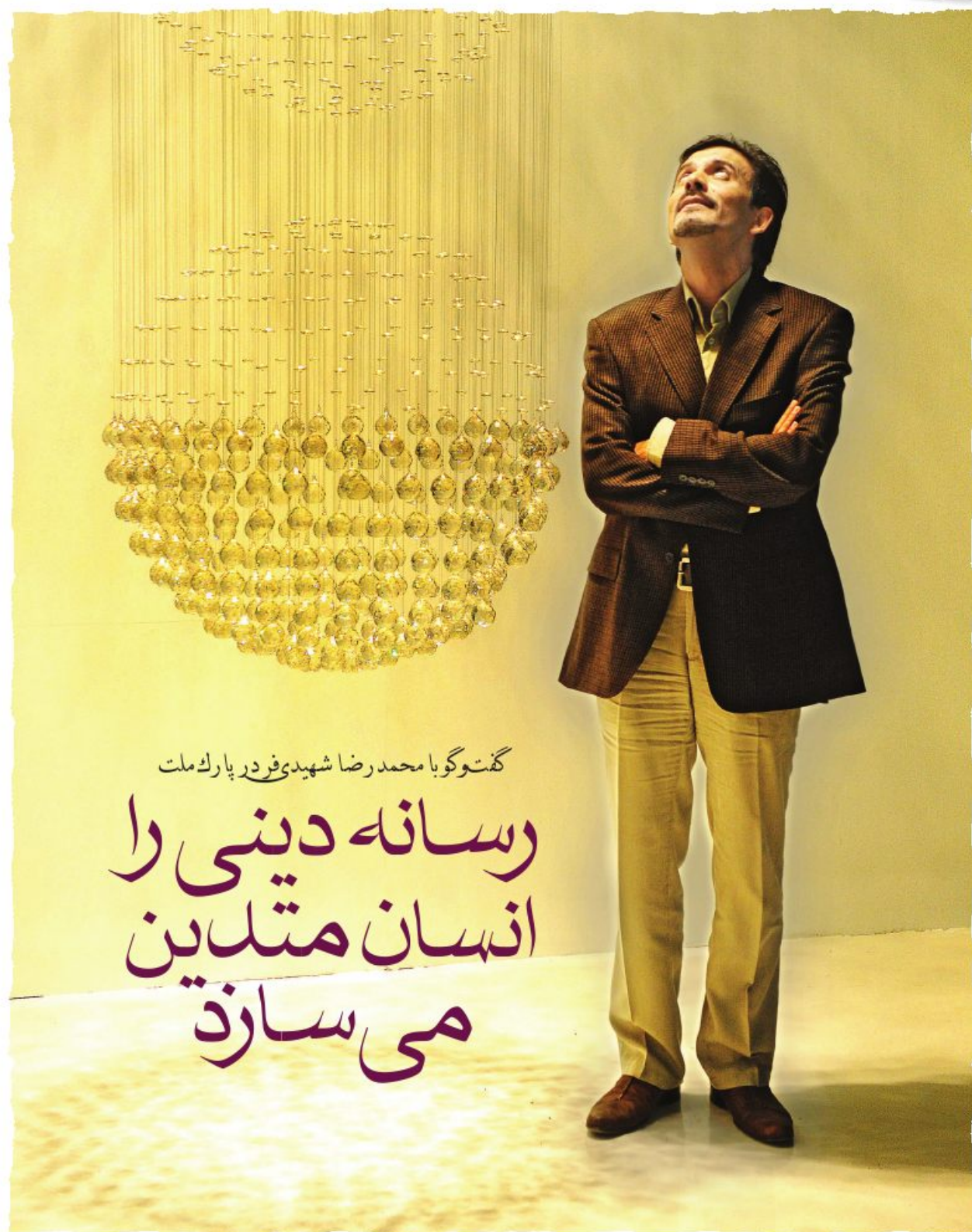
متأسفانه در حال حاضر عوام‌زدگی در شعر عاشورایی بسیار رایج شده است و مداحان به صورت سطحی به بیان این واقعه می‌پردازند؛ بنابراین مداحان باید بیشتر با تکیه بر شعور، ذوق هنری، عنصر تفکر و همچنین با نیتی پاک و عاری از هر گونه خودنمایی در این عرصه وارد شوند و تنه‌ای فکر نمایش خود نباشند. چنانچه مداحان به این شکل به بیان وقایع عاشورا بپردازند، نسل امروز را از این مفاهیم متعالی و ارزشمند دور خواهند کرد.

■ هیئت و ساختار شعر آئینی

اما آریاسمت و سوزی مجالس آئینی و نوع تفکر حاکم بر آن را در خلق اشعار در این موضوع و مضمون می‌توان مؤثر دانست. قزو در این رابطه معتقد است:

هیئت‌های مذهبی تا کنون نتوانستند در این زمینه خلق اشعار آئینی جایگزین انجمن‌های ادبی شوند. بیشتر انجمن‌های ادبی مذهبی بیشتر نقش خط دهنده و هدایت کننده جریان شعری را داشته‌اند به ویژه در تهران انجمن تفهیم سران مذهبی و یا انجمن‌های ادبی وابسته به هیئات هاتقی داشتند ولی باز از دل این‌ها شاعران بزرگی به وجود نیامده‌اند بلکه شاعران بزرگ از دل فضای شعر معاصر بیرون آمده‌اند و گرایش به شعر مذهبی و آئینی آثاری را خلق می‌کنند مانند شهریار کمبیش از اینکه شاعر آئینی باشد یک شاعر معاصر است. اما شعرهای آئینی اش نیز از بزرگترین آثار این عرصه به شمار می‌رود و یار و یار همی معیری، مهر داداوستا و... اگر شعری برای حضرت علی دارند معمول هیئت‌ها

متأسفانه در حال حاضر عوام‌زدگی در شعر عاشورایی بسیار رایج شده است و مداحان به صورت سطحی و بسیار غیر واقعی به بیان این واقعه می‌پردازند



گفتوگو با محمد رضا شهیدی فرد در پارک ملت

رسانه دینی را انسان متدین می سازد

سخت می توان به محمدرضا شهیدی فر چیزی را قبول داشت. این شاید خصلت فردی باشد که در مقام برنامه ساز تلویزیونی سال هاست که هنرش جذب حداکثری مخاطبان جعبه جادو یا رسانه ملی است. صحبت با او به قول خودش تنها به بهانه موضوع مامیسر شد که باز هم به گفته خودش فعلا تمایلش و گرفتاری هایش اجازه وقت گذاشتن به گپ و گفتگوراجع به «پارک ملت» را به او نداده است. مصاحبه ما هم که تمام شد سیدیم به اذان و افطار و یک دانه خرما و لبرهای آسمان تهران که در میانه تابستان هوای گریه داشتند. خدا حافظی که می کنم نگاهم می کند و با خنده می گوید: ای برادر... این تلویزیون آنقدری هم که شما فکر می کنید ساده نیست.



می خواهم بحث را با پرسش از گفته های خود شما در باره برنامه سازی دینی در تلویزیون شروع کنم. جایی می خواندم که شما برنامه های دینی ساخته شده در سیما را سلبی و تکراری خوانده بودید. این موضوع به ویژه این روزها که تب و تاب برنامه سازی با رجسب دینی در رسانه ملی زیاد است آن هم برنامه هایی که همه دم از تنوع و نگاه تازه می زنند بسیار می تواند جالب باشد. شما چه برنامه ای را سلبی و یا تکراری می دانید.

البته این گفته من برای همه برنامه ها مصداق ندارد و برای برخی برنامه ها هست و منظورم هم به تکرار برخی مفاهیم دینی غیر تکراری بوده است. از نظر من تکرار یک ضرورت و امر بسیار مطبوع است. تکرار در بسیاری از موضوعات اگر نباشد که اساسا خیلی از موضوعات شکل نمی گیرد. لذا تکرار مذموم نیست بلکه تکراری مذموم است که ویژگی های لازم برای تازگی خود را ندارد. شما مگر می توانید ذکر را تکرار نکنید. مگر اذان می شود تکرار نشود؟ اذان و نماز و ذکر و حتی کلمه سلام را دقت کنید. آیا تکرارش مذموم است؟ تکرارش از رسانه چطور؟ مسلمانان پس تکرار امر مذموم نیست. اما اینکه چه چیز را باید تکرار کرد، را باید پیدا کنیم. همه آن چیزی که سلام است و ذکر و می تواند تکرار شود. باید به این فکر کنیم چه چیزی در چه زمانی و با چه اشکالی و توسط چه کسی تکرار شود. شکل تکرار هم می تواند با خودش تازگی داشته باشد. اما بحث اصلی بر سر این است که تلویزیون و اساس رسانه در کشور ما وقتی می خواهد موضوعی را تکرار کند لوازم ضروری و سایر جنبه های لازم برای تاثیر گذاری آن را لحاظ نمی کند.

■ منظر شما از لوازم ضروری چیست؟

مثالی می زنم. شما باید سلام کنید. اما کی؟ هر سه دقیقه یک بار؟ هر روز؟ هنگام ورود به یک محیط جدید؟ می بینید مشکل بر سر سلام نیست. مساله

موقف و زمان سلام کردن است. هر ذکر دیگری هم همین است. در رسانه مشکل بر سر ندانستن همین چگونگی هاست. یعنی اینکه مثلا چگونه با چه صدایی و لحن و انعطافی مفهومی را تکرار کنیم. در کشور ما مشکلی هست که تنها گریبان رسانه را نگرفته و به نوعی همه به آن مبتلاییم؛ جمله هایی هست که همه آنها را تکرار می کنیم، منابر، مساجد، خطبا و حتی مردم و روزنامه ها و... عین یک جمله را هم تکرار می کنیم. شما تصور کنید... آیا در این فضا فهمی از این جمله به دست می آید؟ وقتی تنها صورت یک وضعیت را تکرار می کنیم دیگر تاثیری هم ندارد و تنها چون مد شده و

عادت و ضرورت ما شده به هر دلیل تکرار می کنیم. مثلا این جمله که جوان ها را نباید نصیحت کرد و یا اینکه باید با جوان با فغان زبان صحبت کرد.

این جمله ها تنها مد می شوند و هرگز موضوع و موضع ما نمی شوند و برای همین تکرارش هم خطرناک است. تکرارش ایجاد مشکل می کند. خوب وقتی بالطبع رسانه به دام چنین تکراری بیافتد آن هم در موضع دین، طبیعتا خطرش بسیار بالاست.

■ سلبی بودن برنامه های دینی

رسانه ملی را هم از همین منظر مورد توجه دارید؟ بله. من نمی دانم چرا ولی بخش قابل توجهی از عادت های اهل خطابه و منبر و اهل انتقال مفاهیم دینی سلبی است تا ایجابی. ما بیشتر مردمان را بیشتر از جهنم می ترسانیم تا شوق بهشت به آنها بدهیم. انگار آن جزئی از مفاهیم تربیتی در حوزه های علمیه ما است. یا شاید حاصل نگاه و تربیت افراد است که در جامعه ما بیشتر انسان ها را تاخ و غیر قابل انعطاف کرده است و بیشتر تذخیر آدم ها علاقه مند پیدا کرده است تا چیزهای دیگر. این موضوع هیچ ارتباطی با دین ندارد. در تاریخ

از نظر من تکرار یک ضرورت و امر بسیار مطبوع است و ممنوع نیست؛ تکراری ممنوع است که ویژگی های لازم برای تازگی خود را ندارد

اسلام و زندگی علمای دینی که نگاه کنیم اما این موضوع اصلا وجود ندارد. بیشتر پذیرش و طبیعت و محبت مورد توجه بوده است. اینکه در هر شرایطی بر گرد و بیا، اما در نحوه برخورد در رسانه های ما و نحوه سلو کشان یا مسائل دینی، رسانه منظورم هر رسانه ای اعم از صدا و سیما و روزنامه و حتی منابر است که این سلبیت و تذخیر بیشتر از سایر موارد در آن وجود دارد. یعنی رسانه انگار دارد مردم ما را با حرمان و رنج تربیت می کند و این موضوع در جان مخاطبش بیشتر از هر چیز دیگری می نشیند.

این نگاه شما یعنی اینکه رسانه تابعی از مردم است و با توجه به بافت درونی و نگاهی که در درون مخاطبش نسبت به دین نهادینه شده است، به ساخت محتوای دست می زند.

رسانه تابعی از مخاطبش نیست اما جزئی از آن است. در واقع گردانندگان آن و برنامه سازانش جزوی از همین مردم هستند و گرنه خودش که برای خودش مظهری نیستی ندارد. من به عنوان مجری اگر در شرایط نرمالی از حیث دینی و اجتماعی رشد کرده باشم و تنگ نظری نداشته باشم و عقده های متعدد و سوداگری های زیاد در من وجود نداشته باشد از من در رسانه

انسانی متعادل برای مخاطبم ترسیم می شود و البته بالعکس آن هم هست. یعنی یک انسان نامتعادل می تواند ترسیمی ناصحیح از انسان در رسانه ایجاد کند.

■ خوب اینها که می گویند در کشور ما و در رسانه ملی مان هم وجوب پیدا می کند؟

در ایران هم به نظرم همین شکل است. انگار مجموعه ای از مردم را شاهدیم که در ظلمی تاریخی بزرگ شده اند و قناعتی بیش از حد از و همیشه همراه آنها بوده است. همیشه در آستانه

روز میاد بوده اند و همیشه نگرانی آنها را همراهی کرده است و البته این روزهای میاد اهرم همواره بوده است. این یعنی قایم شدن انسان از خودش. این روح به نظر در نگاه رسانه امروز ما جاری است. چه نگاه دینی اش و چه غیر دینی اش.

■ اما به نظر من این شخصیت تاریخی که شما در حال ترسیم آن برای مخاطب رسانه هستید در سال های اخیر از سوی رسانه در درون جامعه نهادینه شده است. خارج از رسانه که نگاه می کنی انگار خیلی از مناسبات به صورت عمومی و همواره در میان مردم در جریان است. عبادت است و برنامه های مذهبی و... اما رسانه به نوعی در ایران سعی در مناسبتی کردن این موضوع دارد و می خواهد موضوع دین را هم مثل سایر موضوعات مناسبتی ارائه کند.

این موضوع ربطی به رسانه ندارد و اصلاً به این شکل تعبیر نگاه مناسبتی را قبول ندارم. این هم یکی از تصور من مشهور غلطی است که از رسانه در ذهن ما پدید آمده است. اینکه می گویند رسانه با موضوع دین به شدت مناسبتی برخورد می کند هم به خیلی درست است و هم خیلی غلط. آیا مادر باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها در روز و شب ولادتشان صحبت می کنیم؟ و هیچ وقت دیگری صحبت نمی شود؟

■ تا حرف را چه بگویم هر چیزی. هر موضوعی که بتوان آن را به ایشان منتسب کرد.

■ ولی همه این هر چیزی را از حیث تاثیر نمی توانیم در بکار ده و رتبه قرار دهیم. بحث تاثیر نیست. بحث پرداختن به یک مفهوم کلی به هر شکلی است. صحبت من این است که رادیو و تلویزیون از قضا دائماً به این موضوع مشغول است. شما شب و روزی را امکان ندارد در رسانه ملی بیابید که راجع به ائمه طاهرين عليهم السلام صحبت نباشد.

■ فرض کنیم که حرف شما را بپذیریم اما رسانه ملی این حس را به ما منتقل می کند. علت این است که بسیاری از موضوعات دینی موضوعات مناسبت داری است. مادر ماه رمضان روزه می گیریم و به طبع در رمضان است که درباره

روزه داری در رسانه سخن به میان می آید. شب مبعث هم همین طور است. عید فطر هم همین طور. خداوند نیز اساس کارش همین است. در زمانی انسانی را آفریده که بهترین زمان برای تجلیل از او نیز هست. اینها جزو سنت های جهان است و نمی توان به آن اعتراض کرد. یعنی بعضی وقت ها است که باید به موضوعی خاص و ویژه توجه کرد. نمی شود اعتراض کرد که چرا در ماه رمضان دوباره روزه و عبادت در رسانه صحبت می کنیم. حالا از ماه رمضان که خارج شریعت دیگر یک معاد عمومی و همگانی حول یک موضوع وجود ندارد لذا صحبت کردن ماه به جاهایی مختلف منتقل می شود اما نفعی و یا مخرجه نمی شود.

■ قبول دارید که حاشیه ای می شود؟ نه. قرار نیست که مثل سابق باشد چون امکان ندارد. چون همه ماه ها مثل هم نیستند و رسانه هم این را متوجه می شود. این نکته را نمی توان به رسانه خرده گرفت و به او گفت که مثلاً چرا وزن نگاهت به موضوعات همیشه یکسان نیست.

■ ببینید بحث من این نیست که همه رسانه ملی و برنامه های موجود در آن را باید یک سمت و سوی مشخص داد. حرف من این است که باید یک روح مشخص برگرفته از اعتقادات ما در برنامه های رسانه ملی وجود داشته باشد که خوب این روح را هر چه بیشتر می گردیم کمتر

می بینیم.

این حرف درستی است. ولی من به شما می گویم که حتی تا زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف هم این اتفاق نخواهد افتاد. رسانه زمانی روحی دینی پیدا می کند که آدم هایش یک تربیت دینی کامل به دست بیاورند. همچنین چیزی که وجود داشته است؟ الان هم نیست و بعداً هم نخواهد بود.

■ شما آیا تعریف مشخصی از بازنمایی مقوله دین در رسانه ملی در ذهنتان دارید؟ این بحث دشواری است. مخالفان و موافقان زیادی هم دارد و به نظر من شما هم نباید دنبال تعریف استاندارد

باشید. دین به نظر من یعنی همه زندگی ما. شما در زندگی به هر حال یا سمت خدایی یا سمت شیطان و تازه وقتی هم در سمت شیطان باشی باز هم در میدان حضرت حق تعالی هستی. همه عناصر زندگی ات یا خدایی است یا شیطانی است. یا حلال است و مستحب یا مکروه است و حرام به نظر من دینی یعنی این و یعنی همه زندگی من. یعنی خوردن، خوابیدن و هر کار دیگری که بر حسب تکلیف الهی انجام شده باشد. در رسانه اما اگر تلویزیون فوتبال نشان می دهد و یا به ضرورت رعایت همه ضرورت هایش در حال تولید برنامه است به نظر من کاری دینی انجام می دهد. باین نگاه برنامه آشنای بخش کردن هم تکثیر عبادت است. برنامه دینی فقط برنامه ای نیست که فقط یک روحانی در آن صحبت می کند و از تاریخ اسلام می گوید.

■ نقل قولی که از شما خواندم مبنی بر اینکه برنامه مردم ایران سلام، که ساختید، دینی ترین برنامه تلویزیون عنوان کرده بودید هم از همین تفکر نشأت می گیرد؟

من البته همچنین حرفی نزده بودم. من گفته بودم برای دین کار می کنم. من چنین ادعاهایی ندارم. ولی می گویم که هر برنامه ای که می سازم غایت دین در آن برای من مهم است. این که حالا برنامه من شامل این عنوان که می گویند هست یا نیست که باید روز قیامت مشخص شود و نه توسط من و شما. ما که نمی توانیم بگوییم آره یا خیر. یک نکته جالب را اما توجه کنید. در تلویزیون در همان سه ثانیه اول که مشغول مشاهده آن می شوید، باید مشخص شود که مشغول عبادت می شوید یا گناه. حالا هر برنامه ای می خواهد باشد، باشد. مهم نیست. این به عهده شماست که از پیش بر بیایید.

نکته اینجاست که اگر من تربیت دینی داشته باشم، دین را هم بشناسم هر عملی که از من سر بزند در جهت تبدیل شدن به یک امر رحمانی است. هر کاری... به این جمله دقت کنید؛ هر کاری. حالا زراعت باشد یا کار کردن در



حاشیه

همینی که هست؛ نیست

فرض کنیم عمده مخاطبان رسانه از آن یک خواست دینی ناصواب دارند. حالا باید با این درخواست چه کار کرد.

این برمی گردد به نابلدی و ما. ذوق زدگی مان برای دور هم چرخیدن. همه ما در حال نشان دادن رفتارهای غلط با هم هستیم. این هم همان رفتار غلط بر رسانه است. نوعی اعمال فشار، باید به رسانه اجازه داد که رسانه سریعاً به سمت تربیت نیروهای متخصص برای خود حرکت کند. این

تلاش البته در سازمان صدا و سیما وجود دارد اما تقریباً هیچ وقت موفق نبوده ایم. باید حوصله کنیم تا آرام آرام کار با رسانه را یاد بگیریم و جدای از آن باید صبر کنیم تا آرام آرام آدم دینی

شویم و البته آدم دینی هم هیچ وقت روی زمین محقق نخواهد شد چون این آدمها محدودند به ائمه طاهرين عليهم السلام و گروه کوچکی از اولیاء الهی.

نمی خواهیم این نتیجه را بگیریم که نمی شود کاری کرد و همین است که هست.

نه؛ همین که هست، نیست. اصلاً اینطور نیست. شما هر اندازه معرفتتان از دین و رسانه بیشتر شود رسانه بهتری خواهید داشت اما انتظار یک امر متفجع سراسر عصمت از تلویزون نداشته باشیم و این را به مردم بگیریم. اعلام کنیم که به حضرت عباس علیه السلام قسم تلویزون حجت محض ندارد. آنها هم آدم هایی هستند که احتمال غلط و کاستی دارند و شاید اشتباه مفهومی را ارائه کند.

تعریف خیلی خوب و حتی صحیح انکارش کرد. بله. این تلقی از یک تبختر غیر دینی حاصل می شود. یعنی انسان دینی را ذهن خودمان تعریف می کنیم و بعد آن را تکثیر می کنیم و به دنبال مصداقش می گردیم. پس هر کسی شبیه بود دینی است و هر که نبود غیر دینی. باید از این نحوه برخورد اجتناب کرد. خود این نگاه اساساً روح دینی ندارد. من در سلوک هیچ کدام از ائمه عليهم السلام و علما هم ندیدیم که چنین نگاهی حاکم باشد. وقتی این تلقی را داشته باشیم در کارمان هم تاثیر می گذارد. در قالب رسانه وقتی من چنین تصویری را داشته باشیم از خاتم چادری در مراسم شب قدر تصویری می گیرم و از غیر چادری نه؛ او را نفی می کنیم، نمی بینیم. همین موضوع رفته رفته در دل یک رسانه، رسانه دیگری در دست می کند. این باعث ایجاد دسته بندی و مقاومت می شود. باعث ایجاد دسته بندی می شود، به غلط خودی و غیر خودی در حوزه امر دینی به وجود می آید. به غلط در من دیندار اوج ایجاد می کند و این یعنی افتادن از عرش اعلا به اسفل السافیلین. این مشکل پرداختن مایه موضوع دین در رسانه است و وقتی این نگاه تکثر هم یافت باعث می شود گروهی به این نتیجه برسند که رسانه اساساً نباید خیلی هم وارد موضوعات دینی شود. چرا که به راحتی حس می کنند خطرات پرداختن به این حوزه در رسانه چقدر زیاد است و چقدر این احتمال وجود دارد که رسانه در عین اینکه ادعای دین دارد به یک موضوع ضد دین مبدل شود.

■ به نظر شما این ادعای عجیبی است و غیر واقعی؟

نه به نظر من هم محتمل است همین دست موضوعات است که منجر می شود به پدیده دین رسانه ای؛ از آن دست تعبیری که هم بسیار هشدار دهنده است و هم ترسناک.

■ این به قول شما تعبیر از کجای آید؟

این تعبیر ساختن و امثال من نیست. از قضا وارداتی است. من نمی دانم واضعش کیست ولی مفاهیمی را مورد توجه قرار می دهد که ساده آن می شود اشاعه رفتارهای قشری دینی از طریق رسانه و ارائه تعریف ویژه از دین از طریق رسانه.

رسانه.

■ حسن نمی کنید نگاهتان کمی آرمانی است؟

نه نیست. دین اینطور می گوید. خداوند می گوید در مسیری که من می گویم راه برو، من می شوم دست و نگاهت. اگر من امر رحمانی را برای همه زندگی ام در نظر گرفته باشم، وقتی دست من فعلی را انجام دهد انگار دست حضرت حق تعالی است که مشغول انجام آن کار است. یعنی عملی رحمانی در دست اجراست.

■ این نگاه در رسانه ما چقدر حاکم است؟ اصلاً به نظر تان ممکن است حاکم باشد؟

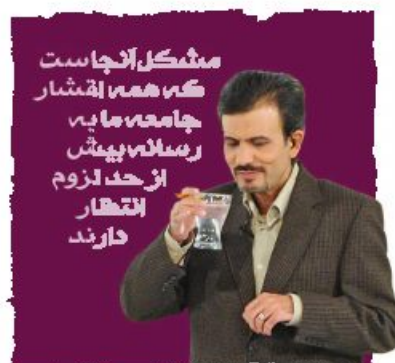
من نمی توانم به این سوال پاسخ دهم. من آنچه می دانم همین است که عرض کردم. ولی در مورد سوالاتان خوب باید تکثر رسانه را در نظر بگیرید و قبول کنید که به این راحتی نمی توان به این سوال پاسخ داد. من خیلی موافق نیستم. در این حوزه رسانه را خیلی کمی نگاه کنیم و داد بزنیم که رسانه ما خیلی دینی و یا ضد دینی شده است. کمی کردن ما را در بر خورد با رسانه دچار افراط و تفریط می کند. اینکه دائم متر دستان بگیریم و بگیریم این دین هست و آن دین نیست غلط ترین برخورد با دین است که خوب فقط هم انگار از دست ما بر می آید. دین متر کردن هیچ کس و هیچ چیز نیست. نه عمل خودمان نه عمل دیگران. قضاوت کردن هیچ کس

و هیچ چیز نیست. قرار نیست با دیدن هر کس و هر چیز فوری بخواهیم آن را متر کنیم و به قضاوتش بنشینیم. قرار نیست هر کس محاسن داشت و یا چادر از سوی رسانه به عنوان مظهر دین معرفی شود. اصلاً ما اجازه نداریم اینطور صحبت کنیم و یا تلقی کنیم.

■ اما این تلقی هست. چه دوستش داشته باشیم و چه نداشته باشیم و در رسانه ملی ما هم انگار بیشتر در حال جلوه نمایی است. چیزی هم که هست را نمی توان با یک

اینکه دائم متر
دستان بگیریم
و بگیریم این دین
هست و آن دین
نیست غلط ترین
برخورد با دین در
رسانه است





انسان دینی می‌تواند بسازد.

■ بگذارید کمی فضای بحث را عملی کنیم. خود شما آیا در برنامه‌هایی که در سال‌های اخیر ساخته‌اید توانسته‌اید به این فضا وارد شوید؟

ببینید بحث توانستن من نیست. بحث داشتن این فهم است که منجر به سعی در راه آن می‌شود. ما وقتی می‌گوییم دین و رسانه و من هم می‌خواهم با ترکیب این دو با هم برنامه بسازم یعنی هم باید دین را بشناسم، آشنا و متعبد به دین باشم و معارفش را بشناسم و از سوی دیگر مهارت کار را رسانه را نیز داشته باشم. این دو اتفاق وقتی با هم توانان شد رسانه دینی داریم که از قضا حرف دیندارانه نیز می‌زند.

اما گاهی این موضوع در وجهی دیگر غلبه می‌کند. یعنی گاهی در فرآیند انتخاب افراد برای حضور در رادیو تلویزیون گفته‌ایم که آدم‌هایی وارد شوند که بلند با آن کار کنند و این یعنی فراموشی وجه دیگر و بر عکسش هم بوده یعنی آدم دیندار را تنها می‌خواستیم و این دین یعنی ریش داشتن و از مخرج ادا کردن و الاضالین.

اتفاقی که افتاده این است که این افراد الان برای ما مشکل اصلی سیستم رسانه شده‌اند. افرادی که

شده‌است تا جایی که من مثلاً فردی را از قضا از اهالی فرهنگی می‌بینم که بیست و اندی سال است از دیدن تلویزیون دوری می‌کند. سوال من این است رسانه ملی با وجود این همه ابهام چرا همچنان تغییری در مسیر خود به وجود نمی‌آورد و اساساً بالاتر از آن، آیا آگاهانه به این موضوع و ادامه دادنش می‌پردازد یا غیر آگاهانه؟

من تصور نمی‌کنم غیر آگاهانه باشد. رسانه قدرتمند زمانی شکل می‌گیرد که شناخت از آن به دست بیاید. اگر فرنگی‌ها از رسانه به عنوان ابزار قدرت استفاده می‌کنند به دلیل شناخت خوب و نیز توانایی استفاده از این ابزار شناخته شده توسط خود تسلط دارند.

مادر ایران نه رسانه را می‌شناسیم و نه توانایی استفاده از آن را داریم و این موضوع به طریق اولی میان همه ما هست. این موضوع هم در مورد تلویزیون و هم رادیو و هم مطبوعات و کتاب و حتی منابر و رسانه‌های مجازی هم صادق است. رسانه‌ها در ایران هیچ وقت با فضای آموزشی لازم وارد نشده‌اند به اصطلاح کتب آموزشی برای افرادی که آن را کار می‌نند، نداشته‌اند. لذا آسیب‌های آن متأسفانه بیش از چیزی است که تصور می‌کنیم. و حالا است که باز باید بگوییم رسانه دینی را تنها

شما مسلماً واقف هستید که من نوعی در سن ده دوازده سالگی با توجه به آنچه از خانواده و محیط پیرامونم دیده‌ام نسبت به رابا دین تعریف می‌کنم و نه از آما بر اساس استناد با منابع حقیقی و صحیح دین. حال شما تصور کنید که به این شرایط رسانه هم وارد شود آن هم با این نگاه به دین. به راحتی می‌توان تصور کرد چه اتفاقی رخ خواهد داد.

■ چرا اینقدر نگاه شما به حضور دین در رسانه با تردید همراه است. قائل به این هستید که رسانه ظرفیت ارائه موضوعات دینی را ندارد یا اینکه اساساً میلی به ارائه صحیح آن ندارد.

ببینید مشکل آنجاست که همه اقبال جامعه ما به رسانه بیش از حد از و انتظار دارند. فکر می‌کنند که هر کاری که از جانب رسانه انجام و یا معرفی می‌شود حتماً درست است. البته این موضوع الان کمتر شده ولی هست. این یعنی همه ما از رسانه انتظار داریم که کمتر اشتباه کند و این در ذهن مانده‌اند شده است. می‌دانید حاصلش می‌شود چه؟ می‌شود همان بحثی که ابتدا گفتم که کدام تصویر از دین در رسانه را باید پذیرفت. پس وقتی که مادر رسانه ملی تصویر خانمی را نشان می‌دهیم که به حجاب است ولی در مراسم مثلاً احیا شرکت کرده است، این نوع حضور را رفتاری دینی تلقی می‌کنیم و در کنار آن نوع حضور خانم‌های مثلاً محجبه را هم رفتاری دینی تلقی می‌کنیم. هر دورا هم نشان می‌دهیم. در ذهن مخاطب اما چه می‌نشیند؟ اینکه هر دو عمل، عملی دینی است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. و این بسیار خطرناک است. ولی چه می‌توان کرد؟ آیا فقط فرد محجبه را نشان دهیم و گروه دیگری از جامعه را حذف شده تلقی کنیم؟ آیا تن به ایجاد این ذهنیت غلط بدهیم که عنوان شد؟

■ منظور تان این است که رسانه در مواجهه با دین سوالاتی را پدید آورده است که خودش هم پاسخی برایش ندارد؟

بهتر است بگوییم سوالاتی به وجود آورده که خودش باید برایش پاسخی بیابد. این جستجو در گام‌های نخست باید به این نکته توجه داشته باشد که بر خورد رسانه با دین بر خورد بسیار خطرناکی است و بهتر است برای پیدا کردن جواب این سوال به این نکته توجه کنیم که رسانه در بر خورد با دین لازم است که احتیاط بیشتری داشته باشد.

■ جناب شهیدی فر بر خورد تلویزیون با دین در کشور ما بر خوردی چند گانه است. این بر خورد برای برخی جذاب بوده و برای برخی دیگر راننده و برای برخی دیگر منجر به انکار چنین رسانه‌ای

مانمیدانیم وقت افطار کی است و باید در آن چه کار کرد. آیا باید به وقت افطار توجه کنیم و یا به قرار داشتنش در ساعات پربیننده رسانه؟ البته برنامه‌های رسانه ملی ما معمولاً حول محور همین پربیننده بودن است که سامان می‌یابد.

■ این مگر مشکلی دارد؟ مگر فضیلت رسانه به پربیننده بودن آن نیست؟

پربیننده بودن بودن و وظیفه رسانه است اما این نافی شناخت به رسانه نیست. آیا هیچ خطر دیگری نیست که تنها به همین موضوع بسنده کرده‌ایم؟ مخاطب را که از راه‌های مختلف نامشروع راه می‌توانیم به دست بیاوریم. ما در رسانه قرار داریم که مخاطب بیشتر را به قصد مومن شدن گرد هم بیاوریم. هدف رسانه دینی ایجاد نموده‌ای از زندگی دینی و زندگی عاشقانه رحمانی است.

■ خوب با این همه ابهام و ندانستن و نبود عزم برای دانستن، شما راه حلی هم در معرض رسانه و برنامه سازان آن و مخاطبان برای رفع آن پیشنهاد می‌کنید؟

ببینید چند مسأله را می‌توانم بگیرم. اول از همه اینها عزممان را برای پرداختن به موضوعات خاص دینی در این وضع در رسانه کاهش دهیم. همگی هم باید این کار را بکنیم. سیاستمداران و علما و... همه و همه باید این را تکرار بکنیم تا زمان رفته رفته به ما یاد بدهد در مواجهه با دین باید چطور از رسانه استفاده کنیم. دوم اینکه برنامه سازان و مخاطبان باید سعی کنند که هم توانایی خود در استفاده از رسانه را بالا ببرند و هم معنی صحیح آن را به دست بیاورند. هم خودمان بفهمیم تلویزیون می‌خواهد و می‌تواند چه کار کند و هم به مخاطبان این را بگیریم و به گروه‌های فشار بیرون سازمان که دائماً در حال القای تفکر خاص خود برای حضور در رسانه هستند. بفهمیم که رسانه موضوعی تخصصی است. الان همه گروه‌های دینی و اجتماعی خارج از رسانه به او فشار می‌آورند که چه بکند و چه نکند. این ورود به حوزه به شدت تخصصی است که در آن نابلد هستیم. باید یاد بگیریم به تخصص اهالی رسانه احترام بگذاریم و اعمال فشار نکنیم.

■ این یعنی بی توجهی به خواست مخاطب؟

نه، مصرف کننده رسانه و نظرات او مهم است اما به اندازه‌ای که از رسانه می‌داند و می‌فهمد. او می‌تواند در حد خوششم آمد یا نیامد نظر بدهد. اما الان بسیاری از تکالیف رسانه‌ای در حال دیکته شدن توسط گروه‌های فشار بیرونی هستند.



نه رسانه را می‌شناسند و نه دین را و لذا ماحصل کارشان هم نه رسانه است و نه دین.

■ پس چیست؟

آتش شله قلمکاری که هیچ چیزی از درون آن در نمی‌آید و تنها بستری برای ایجاد دین رسانه‌ای است. البته این موضوع در کشور ما هم بیش از سایر کشورها رواج پیدا کرده است چرا که تنها ماییم که به طریق اولی در حال استفاده از دین در رسانه‌ایم. این ماییم که گروه‌های حوزوی و نخبان گاهی دینی‌مان به رسانه‌مان فشار می‌آورند که تظاهرات دینی را به رخ مخاطبش بکشد و نمی‌دانند که چقدر این مطالبه ظریف بوده و گاه غلط است.

■ می‌خواهم برگردم به سوال اول شما. ما فکر می‌کنیم اگر رسانه به موضوعی بپردازد حتماً عمومیت پیدا می‌کند...

ما فکر می‌کنیم اگر رسانه نماز خواندن نشان دهد مخاطبانش حتماً نماز خوان می‌شوند اما الزاماً اینطوری نیست. رسانه با نمایش مراسم احیاء شب قدر نمی‌تواند آن را عمومیت بدهد. نمی‌توان با ساخت برنامه‌های معمول در هنگام افطار و یا سحر مردم را روزه دار کرد. اصلاً الزاماً این طور

نیست.

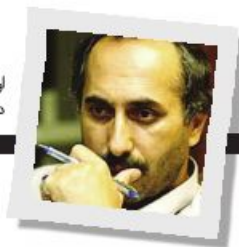
■ یعنی حتی قدرت برانگیزاننده برنامه‌های تلویزیون را هم رد می‌کنید؟

عرض کردم الزاماً اینطور نیست که این برنامه‌ها منجر به نتایج شوند که مد نظر من و شماست. مثلاً در شب وفات یکی از ائمه علیهم السلام همه شبکه‌ها از آرمی ندارند تا از مناقب وی بگویند و اگر نگویند کافر نیستند. این نگاه ابلیهانه است و متأسفانه جاری است. همه فکر می‌کنیم وظیفه داریم حرف بزنیم ولی خوب چه می‌گوییم؟ انشاهای مطول و بی معنی.

این یعنی بی خاصیت کردن رسانه و غیر قابل باور کردن آن. یادمان باشد همه موضوعات دینی قابل ارائه شدن از طریق رسانه نیستند. بعضی از شقوق آنها به درد رادیو می‌خورند و برخی در تلویزیون و برخی در روزنامه؛ مثالی می‌زنم: آیا رادیو می‌تواند آموزش عکاسی دهد؟ نه. اما باید به این فرق واقف بود.

باید بدانیم که کدام بخش از معارف دینی به درد ارائه تلویزیون می‌خورد و کدام به درد رادیو و... ما در رادیو و تلویزیون عمدتاً در رابطه با دین نابلدیم و همه به حال خود را شده‌ایم. بله، درست است.

اوج شکوفایی زبان کمال و گویای هنری در جهت ستایش کردگار و روایت داستان‌های انسان‌ساز دین اسلام در زبان اجرایی تعزیه به چشم می‌خورد.



خلوت

تعزیه شناسنامه هویت‌بخش نمایش شیعه

حسین مسافرآستانه

علاوه بر ثبت به عنوان میراث معنوی ایرانیان زمینه ساز تحولی عظیم در شیوه نمایش‌های مذهبی را فراهم آورد. تلاش برای تاسیس بنیاد ملی تعزیه و مرکز دائمی پژوهش‌های دینی و نمایشی یکی از مهمترین دستاوردهای هنرمندان و مسئولان نمایشی کشور به خصوص شیفتگان نمایش دینی است و امیدبر این است که با تلاش همه جانبه و همت و عزمی ملی در آینده نزدیک بار دیگر شاهد رشد و شکوفایی این نمایش در جای جای ایران پهناور اسلامی مان و حتی جهان پیرامون خود باشیم.

حفظ این هنر والا و ارزنده میسر نمی‌شود جز به سیاستگذاری‌های دقیق و هدفدار فرهنگی از جانب مسئولان و متولیان امور نمایشی کشور که جریان سازی و ارتقای سطح فرهنگ دینی جامعه را مدنظر قرار داده‌اند و این اهداف به بار نمی‌نشیند جز در سایه تلاش همگانی هنرمندان نمایش کشور برای تحقق این خواست آرمانی اما دست یافتنی. امروز که این میراث معنوی در اختیار ما قرار گرفته و بنابر جبر خزان زمانه تعدادی از بزرگان این عرصه هنرهای دینی را از دست داده ایم بر ما است که با تاکید بر کار پژوهشی و تحقیقاتی به جمع آوری و مکتوب ساختن این گنجینه‌های عظیم فرهنگ شیعی و نمایشی خود بپردازیم تا برای آیندگان میراثی را در جای بگذاریم که کمتر ریش اعتلای هنرهای اسلامی در جهان می‌تواند باشد. امید که این آرزوها و خواست‌های معرفتی با همت مسئولان و هنرمندان و خواست خداوند هر چه زودتر به بار بنشیند بار دیگر بتوانیم با افتخار عنوان کنیم که «تعزیه» شناسنامه هویت‌بخش نمایش شیعی در جهان اسلام است.

در راه انتخاب ستایش و شکر پروردگار به مرتبه‌ای رسید که بالاتر از آن را حدی متصور نبود. اما انسان وامگیر از گذشتگان و عقبه فرهنگی خود دل از آیین‌ها نکند و برای نشان دادن مراتب سیر تحول معنوی خود، راه‌هایی را جست تا به واسطه آن ادامه حیات آیین‌های باستانی خود را تضمین نماید و همین امر خود منجر به تحول و ارتقای مراسم مذهبی انسان از شکل بدوی به شیوه‌های گوناگون نمایشی شد.

کشور ایران نیز با کوله بار تمدن غنی و فرهنگ تاریخ ساز خود با پذیرفتن اسلام به عنوان کامل‌ترین دین هدایت‌کننده بشر به سر منزل مقصود به تلفیق آیین‌های نمایشی و سنتی خود با فرهنگ گسترده اسلام پرداخت که حاصل آن ارتقای هنر و تمدن اسلامی به واسطه هنرمندان و دانشمندان ایرانی و اسلامی در جهان بود. اما زبان نمایش برای ایران و ایرانی، زبانی فراتر از حد بازتاب نیازهای اولیه انسان و مطالباتش از خداوند بود. زبان نمایش ایرانی با اتکاب گنجینه هنر و خلاقیت هنرمندانش به زبانی کامل و گویا در جهت ستایش کردگار و همچنین روانیگر داستان‌های انسان ساز و معرفت بخش دین اسلام بدل شد و اوج شکوفایی آن را در زبان اجرایی نمایش «تعزیه» شاهد بودیم.

نمایشی که علاوه بر سالت و روشنگری و بیدارگری اسلام شیعی خود به سلاخی برای رسوایی دشمنان و ظالمان زمانه بدل شد و سینه به سینه گشت تا به ما به عنوان میراث داران این گنجینه عظیم معنوی و هنری رسید. بی شک نمایش «تعزیه» اصیل‌ترین شیوه نمایش و روایت میراث معنوی ایرانی است که با همت دلسوزان این عرصه

شناخت و درکت عمق ریشه‌ها و ژرفای اندیشه‌های معنوی هر نژاد و کشوری را باید در آثار فرهنگی و هنری آن جوامع و بازتاب تولیدات



هنرمندان آن کشورها در جهان پیرامون خود جستجو کرد. معنویت، اندیشه و هنر سه رکن اساسی جریان سازی در بافت فرهنگی هر اجتماعی است و با کنکاش در ریشه تاریخ تمدن بشر نمی‌توان ارتقای فرهنگ هر نسل از افراد این جهان را بدون درنگی در پدیده‌های هنری آنها به اثبات رساند. هنر نمایش از بدو پیدایش خود بر پایه تفکرات مذهبی استوار بوده است و اساس رابطه انسان با خدا و یافتن پاسخ برای پدیده‌هایی که بشر مخلوق خداوند از درک آنها عاجز است از اساسی‌ترین مولودی است که باعث شکل‌گیری و گسترش آیین‌های نمایشی در بین جوامع بشری به حساب می‌آید.

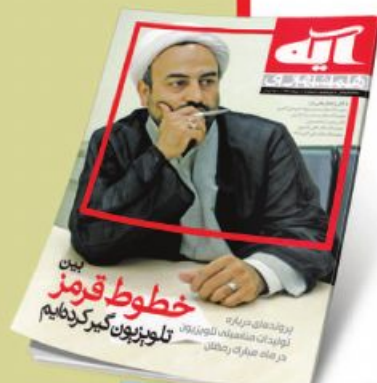
مراسم شکر گذاری، طلب باران، آیین درو محصولات کشاورزی و نظایر این دست‌از رفتارهای نمایشی، چملمگی نشانه‌هایی برای درک ازوم برقراری ارتباط بین انسان با خالق هستی است که بشر از همان ابتدا با انجام حرکات نمایشی و برپایی آیین‌های باستانی سعی در برقراری این ارتباط داشته است. اما با شکل‌گیری تمدن و ارتقای فرهنگ بشری و همچنین تجربه ادیان و پیامبران آنها جهت هدایت انسان در راه رستگاری، موجب تکامل رفتارهای نمایشی و آیینی مردمان در باره نحوه ارتباط با خداوند و عرض مراتب بندگی و عبادت آنها بود تا جایی که با برقراری دین اسلام و حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بشر

آیه

هلمشهری

ماهنامه فرهنگی

دین راز زندگی کنه



با آثار و گفتارهایی از:
 حجت الاسلام سعید اصفهانیان
 حجت الاسلام مهدی دانشمند
 حجت الاسلام شهاب مرادی
 دکتر سید محمد هادی ایازی
 دکتر محمدرضا ستوده نیا
 دکتر شهرام گیل آبادی
 دکتر مسعود اسداللهی
 محمدرضا اسلاملو
 پرویز شیخ طادی
 علیرضا اسحاقی
 دکتر ستار عودی
 نادر طالبزاده
 رضا امیرخانی
 علی درستکار
 ...



پرونده‌ای درباره اسلام‌ستیزی نوین پس از ۱۱ سپتامبر
شروع «پایان بزرگ»

سریال‌های ماورایی، کنجکاو مردم را بر انگیزت
ارواح هالیوودی در تلویزیون ما
 تاملی بر تاریخچه، مفهوم‌شناسی و روش‌شناسی آینده‌پژوهی
گفتمان هزاره سوم

www.hamshahrimags.com
 aye@hamshahrimags.com
 aye.h.mag@gmail.com

تلفن تحریریه: ۸۴۳۳۱۷۵۰
 تلفن اشتراک: ۸۴۳۳۱۸۳۱
 شماره پیامک: ۳۰۰۰۹۹۱۱۰

چهار سال سکوت احمد عزیزی شاعر اهل بیت علیهم السلام

قصه غصه احمد

حمید نورشمسی

حالا را دیگر نمی‌دانم شاعری به صدا است یا به سکوت. دیگر نمی‌توانم برای خودم به سبک دو دو تا چهار تا حساب کتاب کنم که شاعر بی صدا شاعر نیست و یا شعر بی صدا شعر نیست؛ تنهامی‌دانم و شک هم نمی‌کنم که شعر اگر شعر باشد حتی اگر شاعرش خموش، شعر می‌ماند و احمد یعنی همین شعر شعر مانده.

تکان دادن مختصر خود در دو توبت بر روی تخت بوده است. برادر وی در گفتگو با رسانه‌ها از تلاش برای اعزام شاعر به خارج از کشور برای مداوا خبر می‌دهد و این آغاز پرواز دیگری است برای شاعری که این بار بی بال کلمات عزم سفر کرده است.



عزیزی به فاصله دو ماه بعد از آغاز بیماری تنها موفق می‌شود به کمک همراهِانش بر روی صندلی چرخدار به دیدار مادرش برود، بالین وجود هنوز خبر خاصی از روند درمانی وی مخبر نمی‌شود تا سرانجام روزهای پایانی خرداد ماه و بعد از خروج از کمانخستین سفر درمانی عزیزی برای به دست آوردن هوشیاری و سلامتی به تهران صورت می‌پذیرد. خبرهایی گویند که هوشیاری احمد در این روزها بسیار بیشتر از روزهای نخست بیماری در زمستان بوده است. او حتی قادر به تکلم شده و رفته رفته برای اعزام به تهران و درمان بیشتر خود را آماده می‌کرده است.

تیرماه ۸۷ است. داغ احمد در حال التیام زیر دست پزشکانِ تهرانی است. اعلام می‌شود که مشکل تنفسی وی حل شده است. غفرت‌ریوی وی هم

شوریده جان حسینی طی می‌کند. قصه احمد از روزی زمستانی آغاز شد. نیمه اسفند ماه سال ۸۶ که در سر خط خبرها چند کلمه‌ای و جمله‌ای به چشم خورد: احمد عزیزی شاعر آئینی کشور به دلیل نارسایی قلبی و کلیوی در بیمارستانی در کرمانشاه بستری شد. و از آن پس دیگر سکوت شاعر بود که آهنگ شعر او را از دهانش خارج می‌کرد.

عزیزی در اثر ضایعه قلب و کلیوی در بیمارستان امام رضا علیه السلام کرمانشاه بستری می‌شود. او به هوش نیست. به گفته پزشک معالج او در آن روزها حالت زنگانی‌اش مانند گیاهان شده است. یعنی نفس می‌کشد. ضربان قلب دارد اما مشاعر ندارد. چیزی مانند مرگ. این نخستین اظهار نظرهای معالجان عزیزی در روزهای ابتدایی بهار سال ۱۳۸۷ است. خلاصه کلام احتمال بازگشت وی به زندگی طبیعی کم پیش‌بینی می‌شود.



زمان برای شاعر سریع نمی‌گذرد همچنان که برای شعر. تا هفته ابتدایی فروردین، احمد تنها قادر به

احمد عزیزی این روزها دیگر شاعر گم‌نامی نیست؛ شاعر که نه بهتر است کمی کلی‌تر بگوییم فرد ناشناخته‌ای نیست، هر چند که از ابتدا هم نبود. ۱۵



اسفند امسال که چهارمین سالگرد خاموشی ناگهانی‌اش فرا برسد، بخوابیم یا نخوابیم با این پرسش به صورت جدی‌تری روبرو خواهیم بود که سرنوشت یک شاعر و ذاکر اهل بیت علیهم السلام در کشور ما که از قضا گمنام هم نیست چگونه رفته تنهایی شود فراموشی. جرم شاعر مگر چیست که تنها پس از تأکید رهبری انقلاب عده‌ای باز به یاد و ذکر و نام وی راهی دیدار با او می‌شوند و جسم بی جان این روزهایش را نگاهی و تقدیری می‌کنند و باز هم قصه همان که بود می‌ماند.



«خدا این شاء الله عزیزی را شفا بدهد. یک غصه‌ای شده در دل ما ماجرای عزیزی» و این همان فصل الخطاب نگاه‌هایی است که بار دیگر مسافت تهران تا کرمانشاه را برای پیگیری حال و یاد شاعر شعرهای



از سوی دیگر در واکنشی از سوی وزارت خانه مسئول هم اعلام می شود ۵۰ میلیون تومان از سوی معاونت فرهنگی وزارت خانه پرداخت شده است. در سوی دیگر زینب عزیزی از عدم تحقق وعده‌ای که احمد راصاحب حقوقی ماهیانه برای تامین مخارج درمانش می کرد خبر می دهد و صاحبان وعده به دنبال انتشار بیانیه‌هایی مبنی بر اینکه اقدامات دولت به صورت یکپارچه صورت می گیرد و هیچ یک از مسئولین دولتی هزینه‌ای را شخصاً پرداخت نمی کنند و کمک‌های صورت گرفته در نهایت از سوی دولت خدمتگزار انجام گرفته است. جای خوشحالی است که پیگیری‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در این موضوع مشخص و مکاتبات انجام شده بین مسئولان دولتی منجر به برقراری بیمه ایشان و پرداخت هزینه‌های درمان از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شده است.

چند روز از این جنجال‌ها گذشت. مدیرعامل صندوق حمایت از هنرمندان و نویسندگان و روزنامه‌نگاران از ولایت ماهانه ۱۸۰ هزار تومان به



غصه‌فداحمد
حکایت شرح حال و
سر نوشت یک شاعر و
ذاکر اهل بیت علیهم
السلام در کشور ما
است که از قضا گمنام
هم نیست اما انگار
رفتار قه‌تنه‌سهم
لوا از دنیای پر فریب
پیرامونش می‌شود
فراموشی

در حال رفع است و می تواند برای ادامه معالجه به کرمانشاه منتقل شود.



فروردین ماه ۸۸ بیش از یکسال از بیماری عزیزی می گذرد. او در این مدت هنوز قادر به کسب هوشیاری خود نشده است. غذای او به صورت غیر طبیعی و از طریق لوله گوارشی به وی داده می شود. به دلیل کثرت دوره درمان و بیماری پوکی استخوان پای شاعر نیز دچار شکستگی شده است. پیگیری‌های درمان نشان می دهد حال عمومی عزیزی برای انجام جراحی به منظور کسب مجدد هوشیاری مناسب نیست.



حال دیگر خرداد ماه سال ۸۸ شده است. خانواده عزیزی از هزینه‌های بالای درمان وی شکایت می کنند. خدمات بیمه‌ای هم در کار نیست. هر اقامت از احمد به عنوان بیماری که بیش از ۱۵ ماه است به کمارفته هزینه‌های جانبی فراوانی را از جمله کمک هزینه‌های یک کمک پرستار اختصاصی، هزینه‌های

فیزیوتراپی که هر ساعت آن ۲۵ هزار تومان هزینه در بر دارد و داورهایی که عموماً مشمول بیمه هم نیستند هزینه زیادی به همراه دارد که واقعاً مال پس تامین کل این هزینه‌های جانبی بر نمی آید. زینب عزیزی این اظهارات را در همان سال‌ها با زبان شکوه و شکایت عنوان می کند و در همان انست که خبر می رسد سازمان صدا و سیما گویا به دلیل فعالیت‌ها عزیزی در سازمان مشکل بیمه‌ای را حل کرده و وزیر بهداشت و درمان وقت هم هزینه‌های درمانی وی را متقبل می شود.

روزها از پی هم می گذرند. عزیزی ملاقات‌هایی نیز دارد از شاعران و دوستان و مسئولان سطح هوشیاری وی بالاتر رفته، اندک اندک مهبای جراحی می شود. یکی از پرستاران می گوید: شعرهایی از خودش را برایش زمزمه می کنیم. او هم با من آنها را زمزمه و لب خوانی می کند.



تایستان ۸۸ داغ احمد را به روزنامه‌های کشاند. گفته شده هزینه ۹۲ میلیون تومانی جراحی عزیزی را وزیر غیر مسئول در حوزه فرهنگ تقبل کرده است.

حساب وی خبر می دهد. مبلغی که شاید هزینه چند روز پرستاری از وی در ماه را تامین کند آن هم در روزهایی که هزینه درمان از هزینه ای که گفته می شود در قالب طرح تکریم از هنرمندان پیشکسوت و از محل اعتبارات صندوق حمایت از هنرمندان و نویسندگان و روزنامه نگاران به حساب وی ولاریز می شود و تا پایان عمر او ادامه خواهد داشت، بسیار بسیار بیشتر است. مسئولان در کمال خرسندی دوسال بعد از بیماری شاعر خبر از موافقت با پرداخت وامی می کنند که احمد پیش از داغ دار شدنش برای رفع زخمی تقاضای آن را داشته است.

پاییز ۸۸ شده است. تراشه تنفسی در گلوئی شاعر معضل اساسی زندگی اوست. صدایش را گرفته، کلامش و شعرش و تنها بغض نشسته در گلوئی شاعر است که فریاد فروخته او را به یاد می آورد. حنجره ای که دیگر نه تنها قادر به تکلم نیست که شکل طبیعی خود را نیز از دست داده است. تهران تنها مرکز درمانی برای آن به حساب می آید. عمل تاکنون نتوانسته است با موفقیت همراه شود. خبرهایی جسته و گریخته از اعزام احمد به خارج از ایران خبر می دهد با این وجود هنوز این خبر هنوز جدی نیست.

دیگر نمی توانم
برای خودم دو
دو تا چهار تا کنم
که شاعر بی صدا
شاعر نیست هم
نمی کنم که شعر
اگر شعر باشد
حتی اگر بی شاعر،
شعر می ماند و احمد
یعنی همین شعر
شعر مانده

زمستان ۸۸ دومین عمل ناموفق بر روی احمد صورت می گیرد. گویا چاره ای برای درمان وی نیست. پزشکان هم تسلیم تقدیر شده اند و کاری از پیش نمی برند. از سو دیگر وضعیت رسیدگی به شاعر نیز مطلوب گزارش نمی شود. حال او همچنان داغدار است.

احمد دوباره به کرمانشاه می رود و با وجود تحیقی جان همچنان نگاه خود را به دور دست ها خیره کرده و انتظار می کشد. بیمارستان امام رضا علیه السلام همچنان میزبان شاعر است. هزینه های درمان گاهی از ماهی یک میلیون تومان بیشتر می شود. بهار سال ۸۹ است و شاعر همچنان بی فروغ تفاوت مشهودی در سلامتی احمد دیده نمی شود و همه چشم به انتظار معجزه های گویا نشسته اند.

تابستان ۸۹ شاعر همچنان بر روی تخت بیمارستان و اسیر درد تراشه تنفسی است. پزشکان همچنان حال عمومی وی را برای جراحی و برداشتن تراشه نامساعد اعلام می کنند. درد جان شاعر را تسلیم کرده است. تقاضایی برای اعزام به خارج از کشور برای جراحی وجود دارد اما کسی گوشی برای

شنیدنش ندارد.

زمستان ۸۹ از راه می رسد. خواهر احمد عزیزی می گوید: اخیراً دکتر توجرجوبیاری پزشک معالج احمد در بیمارستان کرمانشاه با ارسال نامه ای به مرضیه وحید دستجردی وزیر بهداشت خواستار اعزام او به خارج از کشور شده است. البته هنوز جواب این نامه نیامده ولی احمد نیازمند عمل جراحی است. او برای انجام این عمل دوباره به بیمارستان مسیح دانشوری تهران منتقل شد اما هر بار پزشکان با انجام عمل مخالفت کردند و خواستار مرور زمان شدند. اگر آنها اعلام کنند که انجام این عمل در ایران غیرممکن است، امکان اعزام احمد به خارج از کشور میسر می شود ولی آنها می گویند این عمل در ایران قابل انجام است ولی گویانه برای احمد!

شاعر دچار افسردگی است. سه سال است که چشمه کلامش خشکیده است آخرین تماس راه می گیرم. از پیش شماره و شماره و بوق می گذرد. خواهرش صدایش درد دارد. می گوید: دیگر نمی دانم. تازه رسیدیم به همان خانه اول. باید احمد را برای معالجه به خارج از ایران منتقل کنیم. تنها می ماند مجوز و پول و... چیزی در گوشم زنگ می زند، یک غصه ای شده در دل ما ماجرای عزیزی...

و اما عشق...

هر جا از عاشقی بپرسید عشق چیست؟ تنهایی زخم های خود اشاره می کند. عشق، ترجمه زخم است. عشق، حاشیه انسان بر کتاب آفرینش است. عشق، خلاصه جهان است. عشق، چکیده ذرات و شیره کائنات است. عشق، پاسخ مبهم انسان به ابدیت است. عشق، جوابیه خدایه شیطان است. عشق، اولین کت و شلوار مادر شب عید خرد آگاهی ست. عشق، اولین حقوق ما از باجه معرفت است. عشق، اولین پاداش ما از حسابداری الهی است. عشق، عقد دائمی ما با غربت است. عشق، شب نامزدی ما با جدایی ست. عشق، کارت تیریکی ست که الان برای معلم سال اول خود می فرستیم. عشق، لحظات نادر شاه زندگی ست.

عشق، اولین مرغانی ست که از جیحون حیرت ماعبور می کند. عشق، لحظات شکوهمندی ست که کودکان بر تلفظ بابا پیروز می شوند. عشق امتحان ورودی رحمت الهی ست. عشق، آسانسور حیات بشر ست، وای به حال کسی که در آسانسور گیر افتاده باشد. عشق، نردبانی ست که ما را از خود بالا می کشد. عشق، عبور اضطرابی انسان از کریدور عادت است. عشق، جناح رادیکال عرفان است. عاشقان پیوسته به دنبال یک تحول بنیادی در ساختار وجودند... باید شیشه های افتاده پنجره را متواضع کرد. باید پرده های تماشا را کشید و نماز شب خواند. باید مثل جلبک ها به حوض خیره شد. باید به موقع، حیرت آینه ها را عوض کرد. باید مواظب تنگ تنفس بود

جواز



هوای شهر نفس گیر می شود
پیشنهادهایی برای سفرهای
یکروزه در ایام باقی مانده از
تابستان

بالا نشین های خاکی
مسجیدی با معماری زیبا و
برنامه های مذهبی و فرهنگی
متفاوت

هیأتی که هیچ وقت پیر غلام
ندارد
محل برویجه های عضو انجمن
اسلامی دانش آموزان

بی خوابی عمیق
گفتگو با سیدعباس موسوی
طلبه جوان و پر کار





محفلی که بر و بچه‌های انجمن اسلامی دانش آموزان پیاپی می‌کنند

هیئتی که هیچ وقت پیر غلام ندارد

حسین شکیب

شما ممکن است در سالروز میلاد یکی از ائمه معصومین علیهم السلام یا ایام عزاداری و سالروز شهادت چهارده معصوم علیهم السلام خیلی اتفاقی وارد یک هیئت بشوید و از مراسم اسمی که برگزار می‌شود استفاده کنید. شاید هم پای ثابت مجلس یکی از علماء، وعاظ و یا حتی یکی از مداحان معروف باشید. اما ما عده‌ای از نوجوانان را می‌شناسیم که در اکثر مناسبت‌های طول سال خودشان برنامه دارند. جالب اینکه این هیئت نوجوانانه و دانش آموزی، در سراسر کشور شعبه دارد.

آخرین حلقه تکمیلی، هیئت انصار المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، بزم یاد شهیدان نیز شد. توجه به یادبود شهدای دانش آموز در میان شرکت کنندگان هیئت انصار المهدی، موجب شد تا طرحی به نام «همکلاسی آسمانی» در زمستان سال ۱۳۸۴ شکل بگیرد. در این طرح گروه‌های دانش آموزی که از درون هیئت به باخوابسته‌اند به سراغ خانواده‌های شهدای دانش آموز می‌روند تا برای هر شهید دانش آموز، پرونده‌ای تشکیل دهند و داستان زندگی آن‌ها را همراه با خاطرات و وصیت‌نامه و... جمع‌آوری کنند.

شیوه‌نامه برگزاری هیئت
شاید هیئت انصار المهدی از معدود هیئت‌هایی باشد که برای تمامی زیر مجموعه‌هایش در سراسر کشور شیوه‌نامه اجرای مراسم در نظر گرفته است. یعنی تمامی هیئت‌های انصار المهدی در سراسر کشور بر اساس یک شیوه‌نامه عمل می‌کنند. در این شیوه‌نامه علاوه بر اشاره به اهداف و رسالت‌ها، کارکن

الشریف، جشن ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ویژه دختران، برگزاری مسابقه کتابخوانی «در کرانه غدیر» و چاپ بیش از ده هزار پرچم متحد الشکل هیئت انصار المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پارچه سبز رنگ نیز از برنامه‌های کشوری این سال بود. شایان ذکر است از آن سال به بعد، هر ساله تعدادی از این برنامه‌های هماهنگ به صورت گسترده در مدارس سراسر کشور برگزار می‌شود. مراسم ویژه روز ملی جوان یعنی سالروز میلاد حضرت علی اکبر علیه السلام و دهه کرامت یعنی از میلاد حضرت معصومه سلام الله علیها تا میلاد حضرت رضا علیه السلام، از جمله باشکوه‌ترین این مراسم به‌شمار می‌رود.

آن‌ها پیر غلام ندارند چون همیشه شرکت کنندگان این هیئت، نوجوانان هستند. اکثر شرکت کنندگان در این محفل عضو انجمن اسلامی دانش آموزان هستند

همکلاسی آسمانی

مگر می‌توان در هیئت انصار المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از پروانه‌های عاشق، از شهیدان شاهد و به خصوص دانش آموزان شهید، سخن گفت و از امام آنان «خمینی کبیر» از این‌رو در

وارد هیئت که می‌شویم تعدادی دانش آموز پر شور و حال را می‌بینیم که یادارند ریس و پارچه‌های رنگی به در و دیوار آویزان می‌کنند برای برپایی یک جشن و یاد پرچم و کتیبه نصب می‌کنند تا آماده مراسم عزاداری شوند. آن‌ها پیر غلام ندارند چون همیشه شرکت کنندگان این هیئت، نوجوانان و دانش آموزان مقطع متوسطه هستند. جز اینکه بگوییم اکثر دانش آموزان شرکت کننده در این محفل بر و بچه‌های عضو انجمن اسلامی دانش آموزان هستند خیلی وارد جزئیات نمی‌شویم. چون در حاشیه همین مطلب، تاریخچه تشکیل هیئت انصار المهدی را مفصل آورده‌ایم.



برنامه‌های هماهنگ کشوری

سال ۱۳۸۴ با ابتکار مسئولین وقت اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش آموزان و باهدف همسوسازی و هماهنگی هیئت‌های انصار المهدی در سراسر کشور، چند برنامه هماهنگ کشوری طراحی گردید. دیدار از جانبازان در سالروز ولادت حضرت ابوالفضل علیه السلام، احیای شب نیمه شعبان در سالروز ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

■ حاشیه ■

هیئت انصار المهدی
از نقطه آغاز

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان از بدو تأسیس در سال ۱۳۵۸ شاهد برپایی هیئت‌های دانش‌آموزی توسط دانش‌آموزان فعال عضو انجمن به صورت خودجوش در سطح مدارس کشور بوده است. اما چندین سال که از برگزاری هیئت‌های پراکنده و با نام‌های مختلف در اتحادیه گذشت، طرح هیئت انصار المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، حدوداً ابتدای زمان حضور حجت الاسلام والمسلمین حاج علی اکبری به عنوان نماینده مقام معظم رهبری در اتحادیه، شکل گرفت و می‌شود مطمئن باشیم که امروز در تمامی استان‌ها و شهرستان‌های کشور و بلکه اکثر دبیرستان‌های کشور هیئتی با همین نام وجود دارد.

به هر حال در طول مدت زمانی که از تأسیس این هیئت می‌گذرد، تغییرات مختلفی در شیوه برگزاری مراسم و مجالس این محفل دانش‌آموزی صورت گرفته است که طبعاً همه در راستای پیشرفت و تأثیر هر چه بیشتر این طرح در میان دانش‌آموزان بوده است. اولین دستورالعمل تشکیل هیئت دانش‌آموزی انصار المهدی، مهرماه ۱۳۸۰، با هدف اجرای مطلوب‌تر این هیئت، چاپ و به سراسر کشور ارسال شد. در مقدمه این دستورالعمل، شناخت، ارتباط و انس با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و تثبیت فرهنگ انتظار در بین دانش‌آموزان به عنوان مهمترین هدف بیان شد. انس با قرآن، ایجاد پایگاهی مستحکم برای دانش‌آموزان عاشق مکتب معصومین علیهم السلام و تقویت رابطه عاطفی و اجتماعی میان نوجوان دانش‌آموز هم از دیگر اهداف بود. کتاب «پیدای پنهان» اثر پورسیداقایی و کتاب «سلامنامه» اثر حجت الاسلام زائری از جمله اقلام آموزشی و تبلیغی بود که برای دانش‌آموزان عضو هیئت در زمستان ۱۳۸۰ فرستاده شد.



سخنرانی امرتیه سرایی یا مولودی خوانی/پذیرایی». اما این برنامه چیزی نیست که تغییر آن ممکن نباشد. مثلاً در ایام خاص مانند محرم از زیارت عاشورا یا دیگر ادعیه به جای زیارت آل یاسین استفاده می‌کنند و موضوع سخنرانی هم با توجه به آن مناسب انتخاب می‌شود.

■ از زبان یک عضو هیئت

«یادمه روز اولی که قرار شد یاد و ستام توی مدرسه به هیئت راه بندازیم خیلی هیجان داشتم. اول به نامه نوشتیم به مدیر و ازش خواستیم که بهمون کمک مالی برسون. خدا رو شکر ایشون هم مارو حمایت کرد. بچه‌ها من رو مأمور کردن بر سر خرید میوه و شیرینی. آخه قرار بود به جشن درست و حسابی برای روز میلاد حضرت علی اکبر علیه السلام که روز ملی جوان هم هست برپا کنیم. از به طرف خوشحال بودم که دارم به کار مهم انجام می‌دم و از طرفی ام خوشحال که کلاس ترفتم و افتادم دنبال خرید میوه و شیرینی از سوخی که بگذریم. انصافاً حس و حال خوبی بود. همه اتفاقات اون روز و البته تمام مجالسی که از اون موقع به بعد توی مدرسه به اسم هیئت انصار المهدی برگزار کردیم جزء بهترین خاطرات زندگیم هست و خواهد بود.»

هیئت هم معرفی شده است. مثلاً در مورد اعضا بر اساس اهداف و رسالت‌های خود تشکیلات آمده است که هیئت انصار المهدی دارای اعضای مؤمن و انقلابی، بانشاط و امیدوار، صاحب بصیرت و معرفت است که از مقبولیت خوبی چه در خانواده و چه در مدرسه برخوردارند. یاد مورد سخنران نوشته شده که چون مخاطبین و شرکت کنندگان این هیئت این اندازه خاص هستند، در انتخاب سخنران این مجالس هم حساسیت بیشتری باید به خرج داد. خوب که به سخنرانان هیئت انصار المهدی در هر کجای این کشور که هستند نگاه کنیم یک سری صفات را در همه آن‌ها مشاهده می‌کنیم. مثل اینکه همگی التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه دارند، دوره‌های آموزشی لازم جهت طرح مباحث در جلسات ویژه دانش‌آموزی را گذرانده‌اند، ظرفیت علمی مناسب دارند و اصولاً جوان هستند و البته تر جیحاً روحانی. مداحی این هیأت هم اغلب بر عهده یکی از خود دانش‌آموزان است.

■ در هیئت چه می‌گذرد؟

جلسات هفتگی هیئت در سراسر کشور از یک فرم عمومی پیروی می‌کند که در همان شیوه‌نامه مذکور به شکل زیر پیشنهاد شده است: «تلاوت آیاتی از قرآن و خواندن ترجمه آن‌ها/قرائت زیارت آل یاسین/

پیشنهاد متفاوت خیمه جواز برای سفرهای یک روزه

وقتی هوای شهر نفس گیر می‌شود

نعیمه راد

شهریور ماه که از راه می‌رسد شمارش معکوس برای تمام شدن تعطیلات مدارس و دانشگاه‌ها شروع می‌شود و جوان ترها به تکاپو می‌افتند تا نهایت استفاده از روزهای باقی مانده را ببرند و این تکاپو کم کم کل خانواده را درگیر می‌کند. پیشنهاد ما برای این شماره از خیمه جواز مسافرت است. مسافرتی که بتواند تا مدت زیادی روحیه شما را حفظ کند و خاطره‌اش برایتان بماند، اما کمی متفاوت. وقتی می‌گوییم سفر حتماً منظورمان بستن ساک و چمدان و خالی کردن حساب بانکی کل خانواده برای خرج و مخارج آن نیست. در این شماره پیشنهاداتی برای مسافرت‌های یک روزه و کم خرج برای شما داریم.

امامزاده اسماعیل علیه السلام

خیابان شریعتی قلهک-زورگنده
بقعه این امامزاده در انتهای پارک زرگنده واقع شده است. آن حضرت از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام است و شجره نامه ایشان بر روی تابلوی بزرگی نوشته شده و در داخل حرم نصب گردیده. تاریخ وفات ایشان سال ۸۵۰ ق قید بوده است. بنای بقعه با مساحت ۲۵۰ متر مربع به صورت چهار ضلعی است دیوارهای داخل حرم سنگ و نیمه بالای آن گچ است. ضریح قازی آن بالاشعار و کتیبه‌های قرآنی تزیین شده و در وسط حرم واقع است. این بقعه دارای دیوار سون دار است. گنبد کوچک این بنا دارای کاشی‌های سبز و لاجوردی و کتیبه‌ای قرآنی است که دور تادور پایین گنبد را پوشانده است. جای دنجی است که می‌توان دور از سر و صدای شهر لحظاتی را با خدا خلوت کرد.

امامزاده ابراهیم علیه السلام

ارتفاعات دریند

وجود یک امامزاده در دامنه یک کوه که یک جورهایی بیخچال طبیعی هم به حساب می‌آید کمی دور از انتظار است. ولی خب حالا که هست و ما هم پیشنهاد می‌کنیم که حتماً همین تابستان سری به آن بزنید. چون زمستان‌ها رفتن به آن جاکمی سخت است و به معنای واقعی باید کوه نورد حرفه‌ای باشید تا بروید زیارت. صبح زود راه بیفتید و بروید سمت دریند. به میدان مجسمه که رسیدید تله کابین یا تله‌سی‌یژ دریند را می‌توانید ببینید. لذت یک تله کابین سواری به همراه یک پیاده روی ۱۰ دقیقه‌ای شما را می‌رساند مقابل حرم امامزاده. سکوت محض و آه‌ای است که در این مکان معنا پیدا می‌کند. تا یادم نرفته بگویم که نسب آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد.

امامزاده صالح علیه السلام

میدان تجریش

امامزاده صالح که دیگر نیاز به معرفی ندارد. تقریباً می‌توان گفت که معروف ترین امامزاده تهرانی هاست و فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام می‌باشند. قدیمی‌ها از درخت چنار هزار ساله امامزاده خاطره‌های زیادی دارند. رفتن به امامزاده صالح این ویژگی را دارد که می‌توانید یک روز کامل از محیط آن استفاده کنید. از بازارچه‌های اطراف گرفته تا سئوران‌ها و مراکز خریدی که در نزدیکی امامزاده وجود دارد. هر کس فهمید که فلسفه نمک نذر کردن برای امامزاده صالح علیه السلام چیست به ما هم بگوید.





حقیقت سفر را که بنگریم می بینیم سفر خود درسی است برای زندگی. درسی که دنیا و آخرت آدمی را ایلامی کند. برای یک سفر کوچک و چندروزه انقدر محتاط و سخت گیریم. آیا برای سفر بزرگ آخرت هم سخت گیر هستیم؟

امامزاده مطیب علیه السلام

در که، روستای اوین

ماه رمضان امسال که سربال سقوط یک فرشته را دیده اید؟ امامزاده ای که در آن قرآن محله دزدیده شد و تمام جریانات از آن جا شروع شد، همان امامزاده مطیب است. بقعه آن حضرت که از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام است، در ۲ کیلومتری شمال ونگ در دامنه کوههای مشرف بر روستای در که، که از هوای باطراوتی بر خوردار است، واقع شده است. بقعه مزبور سابقا، اتاق سنگی ساده مستطیل شکلی به مساحت حدود ۷۰ متر مربع داشته که ایوان ورودی آن رو به مشرق باز می شده است. ضریح و مرقده به صورت ساده و فاقد تزیینات است. نسبت زیارتنامه ایشان مطیب بن زید بن محسن بن موسی الکاظم علیه السلام ذکر شده است. اگر صبح زود راه بیفتید می توانید صبحانه مفصلی هم در یکی از قهوه خانه های در که نوش جان کنید و صد البته اگر اهل کوه نوردی باشید چند ساعتی هم ورزش کنید و زیارت و خستگی در کردن را بگذارید برای برگشت. اگر ظهر یا غروب هم می روید فرقی نمی کند فقط یک وعده هوای خنک صبحگاهی را از دست می دهید ولی باز هم می توانید در قهوه خانه های دامنه کوه ناهار، عصرانه یا شام صرف کنید.



امامزاده عزیز علیه السلام

منطقه ۱ اوین

در دامنه تپه های شمال شرقی اوین و در مجاورت روستاهای اوین و در که، بر فراز تپه ای که داخل دانشگاه شهید بهشتی قرار گرفته و در میان درختان سرسبز و در محیطی با صفا، بقعه و زیارتگاه خوش منظر و زیبایی متعلق به امامزاده عزیز علیه السلام وجود دارد که از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام است. این محل مدفن عزوین محسن بن موسی الکاظم است که از آزار خاندان عباسی، به دره اوین پناه می آورد و کنار چشمه ای، زیر یک چنار به قتل می رسد. بنای اولیه آن مربوط به قیل از دوران قاجاریه است که در سال های بعد در دو طرف شرق و غرب این قبر دو اتاق ساده افزوده اند و ایوان پهن و وسیعی هم با سنگ و نردبه چوبی ساده در قسمت جنوب بقعه، مشرف به قریه اوین، احداث نموده اند. قبلا داخل حرم کوچک بقعه حفاظ چوبی ساده با خانه بندی های مربع درشت، اطراف مرقده را احاطه کرده است. بنا بر زیارتنامه موجود، ایشان عمری گرمی امامزاده مطیب علیه السلام است که مرقده آن حضرت نیز در روستای اوین واقع شده است و راجع به آن هم می خوانید. به سبب شکل و رنگ سرخ گنبد شیروانی بقعه امامزاده عزیز علیه السلام، مردم بمی این بقعه را به نام امامزاده اناری خوانده اند.



امامزاده داود علیه السلام

فرحزاد

بر فراز قله مرتفع و سر بر آسمان کشیده کوه های جنوب غربی البرز، در فاصله ۲۸ کیلومتری از طریق جاده آسفالت کن - سولقان، ۱۵ کیلومتری شمال فرحزاد، بقعه حضرت امامزاده داود علیه السلام ملقب به شرف الدین، واقع گردیده است. نمی دانم چه سری است که اغلب قدیمی ها و پدران مالز امامزاده داود خاطره دارند. مخصوصا از وسیله نقلیه خاص آن دوران، یعنی قاطر که زائران این امامزاده را به مقصد می رساند. نسب شریف آن حضرت بنا به نظر مولف کتاب بدایع الاتساب و تأیید مرحوم آیت الله نجفی مرعشی رحمة الله علیه به امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود. بنای فعلی امامزاده در زمان فتحعلی شاه قاجار به جای بنای قدیمی که یقینا برج ساده سنگی بی پیرایه ای بیش نبوده ساخته شده است. در سال های اخیر نیز گنبدی مطلا و شلجمی شکل با ساقه بسیار مرتفع و دو گلدسته مطلامین به کتیبه های قرآنی بر فراز بقعه احداث گردیده است. علاوه بر امکانات رفاهی موجود در شهرک امامزاده داود علیه السلام همچون مسافر خانه ها، رستوران ها و بازارچه که جهت رفاه زائرین تا کنون به وجود آمده است. ضمنا آب مورد نیاز منطقه و بقعه مطهر توسط منبع هایی که در دل کوه ایجاد شده است تامین می گردد و به وسیله اداره بهداشت مورد رسیدگی و نظارت قرار می گیرد.



حجت الاسلام سید عباس موسوی مطلق جواز پرکاری است که گاهی چند شبانه روز یکسره کار می‌کند

بی‌خوابی عمیق

نعیم نخعی

نام حجت الاسلام و المسلمین سید عباس موسوی مطلق را شنیده بودیم ولی می‌خواستیم با دیدنش کنج‌کاوی و اشتیاقمان را فرو بپاشانیم. اهل درودگرستان و ساکن قم که تا به حال ۳۴ اثر از او به چاپ رسیده که به عنوان نمونه می‌توان به کتاب‌های قبول اهل دل، فیض حضور، خواجه فنی در دیوان خواجه شیراز، حافظ و پیر مغان، اعجوبه عصر، بهلول قرن چهاردهم، حافظ و قبله هفتم اشاره کرد. موسوی از اعضای جامعه ایمانی مشعر است که از محضر اساتیدی مانند آیات بزرگوار شوشتری، جوادی آملی، علوی بروجردی، مشرف کاشانی و میرباقری کسب فیض کرده و هم اکنون علاوه بر تالیف و تحصیل به تدریس در دانشگاه هم مشغول است.

عکس: خاتون کریم زاده

چطور شد به درس حوزوی و طلبگی گرایش پیدا کردید؟



فضای خانواده ما از ابتدا یک فضای معنوی بود. پدر و مادر هر دو اهل دین بودند و فرزندان را هم در همین حس و حال بزرگ کردند. از سال ۱۳۶۴ و در دوران کودکی بنده، زمانی که حاج شیخ عبدالقائم شوشتری به عنوان امام جمعه به شهرستان درود آمدند، مسیر زندگی من هم جهت خاصی پیدا کرد و کم‌کم علاقه‌مند به فضا و حس و حال طلبگی شدم. البته مطالعه کتابی در مورد شرح حال یکی از اولیاء الهی نیز در بیشتر شدن عطش من نسبت به علوم دینی و الهی و فضای طلبگی بی‌تأثیر نبود. به قدری آقای شوشتری فضای فکری شهر و به خصوص جوان‌ها و نوجوان‌ها را عوض کرده بودند که حس می‌کردیم هیچکس به

غیر از وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به چیز دیگری نمی‌اندیشد. ما هم بچه بودیم ولی باز سعی می‌کردیم هر طور شده به ایشان نزدیک شویم. خیلی از بزرگانی که در حوزه حرفی برای گفتن دارند، پیش از انقلاب تحت تأثیر تعلیمات و بیانات ایشان وارد حوزه شدند. ما هم مستثنای از این مسأله نبودیم.

■ فکر می‌کنم توجه ویژه‌ای به تأثیر تبلیغ و مبلغان دینی در روند زندگیتان دارید؟ می‌توانید مصداقی‌تر این مسأله را روشن کنید؟

بله. سال چهارم ابتدایی که تمام شد، با همان

زمانی که حاج شیخ عبدالقائم شوشتری به عنوان امام جمعه به شهرستان درود آمدند، مسیر زندگی من هم جهت خاصی پیدا کرد و کم‌کم علاقه‌مند به فضا و حس و حال طلبگی شدم

حس و حال کردگی که داشتیم یک نامه نوشتیم به مرحوم آیت الله اراکی. به نظر شما یک بچه به آن سن و سال، می‌توانست چه سؤالی از یک مرجع تقلید عالیه قدر با آن عظمت داشته باشد؟ من از ایشان دو تقاضا داشتیم. یکی اینکه ما نیاز به یک استاد اخلاق داریم. باید چه کنیم و به چه کسی مراجعه کنیم؟ دومین مطلب هم که بخش اصلی نامه را به آن اختصاص داده بودم این بود که برای زیاد شدن محبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دلمان باید چه کار کنیم؟ البته بعد از چند ماه هم ایشان جوابی برای ما فرستادند که شنیدن آن

سختی هم بود. حتی یک بار مجبور شدم سه تا از کتاب‌هایم را بفروشم. از سال ۷۱ هم در مدارس قم به طور جدی‌تر مشغول به تحصیل شدم. ابتدا در مدرسه مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و بعد در مدرسه مرحوم آیت الله گلپایگانی.

■ اساتید شما چه کسانی بودند؟

از ایام قدیم‌تر حجت الاسلام یغمایی را به یاد دارم که بسیار انسان وارسته‌ای بودند و علاقه شدیدی هم به تربیت طلاب جوان داشتند. رسائل و مکاسب را نزد حجج اسلام اشتیاردی و فقیهی گذراندم. در رفت و آمدهایی که به زادگاهم شهرستان درود داشتم فرصتی هم پیدا شد تا در محضر حاج آقای فاضل، شرح نظام را که در حوزه ادبیات است بخوانم. بخشی از لمعتین را هم در همان درود در خدمت حجت الاسلام اسداللهی‌بوم.

دروس خارج فقه را هم محضر آیت الله وحید خراسانی و نیز آیت الله بهجت گذراندم. اساتید دیگری مثل آیات بزرگوار علوی و بروردی، میرباقری، مشرف کاشانی، میرباقری و علوی و بروردی نیز داشتم. اما از همه مهم‌تر باید به استاد اخلاق و عرفان که در طول سال‌های طلبگی از ایشان بهره گرفتم اشاره کنم که آیت الله شوشتری بودند.

■ به نظر می‌رسد خیلی به وجود یک استاد، خاصه در حوزه اخلاق و عرفان اعتقاد دارید. چیزی شبیه به یک صاحب نفس. درست است؟

ضرورت نیاز به استاد خیلی روشن است. چنانچه حدیث داریم که هلاک است کسی که مرشدی برای نصیحت ندارد. اگرچه مرشد حقیقی فقط ائمه معصومین علیهم السلام هستند اما به قول شاعر: بی‌پیر مروت در خرابات هر چند سکندر زمانی امروزه گرایش جوانان به دین به مرحمت انقلاب عزیز بیشتر شده است. اگرچه عده‌ای دوست دارند خلاف این مطلب را ارائه کنند. سخنان مقام معظم رهبری هم همواره سرشار از امید و نشاط و خوش بینی نسبت به آینده بوده است. نشان دیگر

روزها در یک شیرینی‌پزی کار می‌کردم و شب‌ها نزدیک روحانی که امروز از ایشان بی‌خبرم و هر کجا هست خدا پای سلامت دارش، صرف می‌خواندم

سید عباس موسوی از اعضای جامعه ایمانی مشعر است و تابه حال ۲۴ اثر از او به چاپ رسیده است.



هم توفیق دیدار ایشان را نداشتم چون فوت کرده بودند و در آن زمان مسئول حوزه حاج سید ابوالفضل میرنظامی ملقب به فاضل بود. البته متأسفانه من نتوانستم در آنجا مشغول به تحصیل شوم چون شرایط سنی مناسب را نداشتم. مقارن با فوت حضرت امام رحمه الله علیه به شهر قم آمدم. تا سال ۷۱ چندین بار بین قم و زادگاهم در رفت و آمد بودم. مدتی در قم روزها در یک شیرینی‌پزی کار می‌کردم و شب‌ها نزد یک روحانی که امروز از ایشان بی‌خبرم و هر کجا هست خدا پای سلامت دارش، صرف می‌خواندم که یکی از کتب مقدماتی دروس حوزوی است. دوران

پاسخ هم خالی از لطف نیست. جواب کوتاه بود: «گناه نکنید و نماز اول وقت بخوانید» خب البته ما آن روزها متوجه اهمیت کلام ایشان نبودیم. یعنی از طرفی می‌گفتم جواب یک نامه سه صفحه‌ای چرا این قدر کوتاه داده شد؟ و از طرف دیگر من هنوز به سن تکلیف نرسیده بودم که شناخت درستی از گناه داشتم. شاید همین تعریف ساده از گناهان مد نظرم بود. نه آن چیزی که نهایتش را فیض کاشانی بیان می‌کند: «ز هر چه غیر یار استغفر الله» یعنی کار و فکر و حرف برای غیر خدا ممنوع! همان ایام بود که به حوزه درود رفتم.

■ از ورودتان به حوزه بگویید.

حوزه درود به دستور آیت الله و بروردی ساخته شده بود و تحت نظارت آیت الله آقا سید احمد مجتهد که از شاگردان حاج شیخ جواد آقای ملکی تبریزی بودند مدیریت می‌شد. البته من



همیشه هم مستأجر بوده‌ایم و نزدیک به ۲۲ بار اسباب کشی کرده‌ایم و به نوعی برای منبرهایی که می‌روم، کثیر السفر هم هستیم

بخشید شما

حرفم اینکه بسیاری افراد از همین علاقه مردم به معنویت سوء استفاده کرده‌اند و برای خودشان دم و دستگاه راه انداخته‌اند. همین عرفان‌های کاذب و راه‌های بی‌فرجام را عرض می‌کنم. به قول معروف اگر مشتری نبود که بدلیش را عرضه نمی‌کردند. پس سؤال مهم این است که سراغ چه کسی برویم؟ وقتی فقیه بزرگ و عارف فرهیخته‌ای مثل فیض کاشانی در دیوان خود می‌فرماید:

ایستادن، نفسی، نزد مسیحان نفسی
به ز صد سال نماز است به پایان بردن
یک طواف سر کوی ولی حق کردن
به ز صد حج قبول است به دیوان بردن
باید زونگ باشیم و ببینیم مسیحان نفس کیست.
البته امروز تعداد این صاحب نفسان و اساتید بسیار کم است. از طرفی تشخیص کسانی که راه کذب و عرفان غلط را مطرح می‌کنند سخت‌تر شده است. چرا که آن‌ها در هر لباس و مسلکی درآمده‌اند.

■ سنگ محکی هم برای این مسأله وجود دارد؟



شاید طرح این نکته چندان به جانی باشد اما مطمئناً خالی از معنا نیست. آقا شیخ عبدالکریم حامد فرمودند که شاگرد قلابی به تور استاد قلابی می‌افتد. البته عمومیت و کلیت ندارد اما قطعاً نیت درونی خود فرد که با صدق محض سراغ استاد اخلاق برود مؤثر است. شاید به جای اینکه به این در و آن در بزنیم و از این و آن سراغ استاد خوب را بگیریم، بهتر آن است که به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف توسل کنیم.

اما جدای از این مطلب، نکات دیگری هم می‌توانیم مد نظر قرار دهیم که به بیراهه نرویم. اولاً اینکه به سراغ اهل علم برویم. البته باید حواسمان باشد که: «نه هر که سر بترشد، قلندری داند!» اما اصولاً اهل علم کمتر دچار انحراف می‌شوند. نکته دوم اینکه استاد نباید ضوابط شرعی را زیر پا بگذارد. حتی اگر در رفتار و گفتار او نوعی بی‌رغبتی نسبت به احکام شرعی دیدیم این یک زنگ خطر است. نکته سوم هم اینکه کسی که دیگران را به سمت خودش می‌خواند و نه خدا، قطعاً محکوم به انحراف است.

■ شما تقریباً اوج سن جوانی خود را مشغول تحصیل علم بودید. پس به تعبیر خیلی‌ها جوانی نکرده‌اید. قبول دارید؟

در جواب شما باید بگویم که من جوانی‌ام را بالذات گذراندم. چون جوانی وضعیتی است که هم عقل به شکوفایی خاصی رسیده است و هم احساسات در اوج خود هستند. پس اگر کسی از این لوازم و مقدمات دوران جوانی توانست به نحوی استفاده کند که به آرامش روحی دست پیدا کند، جوانی کرده است. چرا که از آرزوهای هر انسانی همین آرامش است. کسی که در جوانی به این آرزو برسد قطعاً از نحوه گذراندن این دوران راضی خواهد بود. البته این آرامش باطنی است و گرنه جوانی که ظاهرش سرشار از شور و هیجان و انرژی نباشد حتماً مریض است و کسانی که از این دوران به درستی استفاده نمی‌کنند بعد از عبور از آن، احساس حسرت می‌کنند.

مثلاً در مورد خواب. خواب کمتر از شش ساعت در دوران جوانی ضرر دارد و بیشتر از هشت ساعت هم خطر دارد. خواب اکثر اوقات در طول روز انسان آنقدر فعالیت می‌کند که دیگر موقع خواب واقعا به قدری خسته است که تا سرش را روی بالش می‌گذارد از هوش می‌رود اما گاهی هم باید از همین خواب صرف نظر کرد. شاید جای گفتن نباشد اما برای بنده پیش آمده که ۵ شبانه روز پلک روی هم نگذاشته‌ام و در حالت کلی سعی کرده‌ام خواب را به حداقل برسانم. با این حال خدا شاهد است که باز هم شرمندۀ خدا هستم که نمی‌توانم از وقتم به طور کامل استفاده کنم. ولی در نهایت آنچه اهمیت دارد برنامه ریزی است و اینکه هر کاری را که مشغول به آن هستیم به درستی و کامل انجام دهیم.

شاید جای گفتن نباشد اما برای بنده پیش آمده که ۵ شبانه روز پلک روی هم نگذاشته‌ام و در حالت کلی سعی کرده‌ام خواب را به حداقل برسانم

خدا هم از رفتار بشر در چندجا تعجب کرده است. یکی اینکه وقتی کودک است می‌گوید پس کی بزرگ می‌شوم؟ اما وقتی بزرگ شد حسرت دوران کودکی را می‌خورد.

■ در مورد تألیفات خودتان توضیح بدهید.
تا الان ۲۴ جلد کتاب از بنده به چاپ رسیده است.

■ با توجه به سن شما این تعداد خیلی قابل توجه است. چطور این اندازه کار مکتوب داشته‌اید؟ اصلاً سوال پیش می‌آید اوقاتتان را چه طور تنظیم می‌کنید که می‌توانید تا این حد بازده داشته باشید؟

البته اینطور نیست که خیلی اوقات فراغت داشته باشم. من سال ۷۴ از دواج کردم و الان پنج فرزند دارم. همیشه هم مستأجر بوده‌ایم و نزدیک به ۲۲ بار اسباب کشی کرده‌ایم و به نوعی برای منبرهایی که می‌روم، کثیر السفر هم هستیم.

ببینید اگر نیاز می‌بود خدای حکیم ۲۶۵ روز سال را می‌کرد مثلاً ۵۶۵ روز که همه به کارهایشان برسند یا ۲۴ ساعت شبانه روز را می‌کرد ۶۴ ساعت. ولی این اتفاق نیفتاده و معنی‌اش این است که در همین زمان موجود می‌توان به نحو احسن به تمام امور رسیدگی کرد. این مسأله بر می‌گردد به اینکه هر کسی باید برای اوقات خودش برنامه ریزی درست داشته باشد.

مثلاً در مورد خواب. خواب کمتر از شش ساعت در دوران جوانی ضرر دارد و بیشتر از هشت ساعت هم خطر دارد. خواب اکثر اوقات در طول روز انسان آنقدر فعالیت می‌کند که دیگر موقع خواب واقعا به قدری خسته است که تا سرش را روی بالش می‌گذارد از هوش می‌رود اما گاهی هم باید از همین خواب صرف نظر کرد. شاید جای گفتن نباشد اما برای بنده پیش آمده که ۵ شبانه روز پلک روی هم نگذاشته‌ام و در حالت کلی سعی کرده‌ام خواب را به حداقل برسانم. با این حال خدا شاهد است که باز هم شرمندۀ خدا هستم که نمی‌توانم از وقتم به طور کامل استفاده کنم. ولی در نهایت آنچه اهمیت دارد برنامه ریزی است و اینکه هر کاری را که مشغول به آن هستیم به درستی و کامل انجام دهیم.

زینبیه



دین و ایمانمان را از او داریم
دلایل هجرت حضرت معصومه
سلام الله علیها به ایران

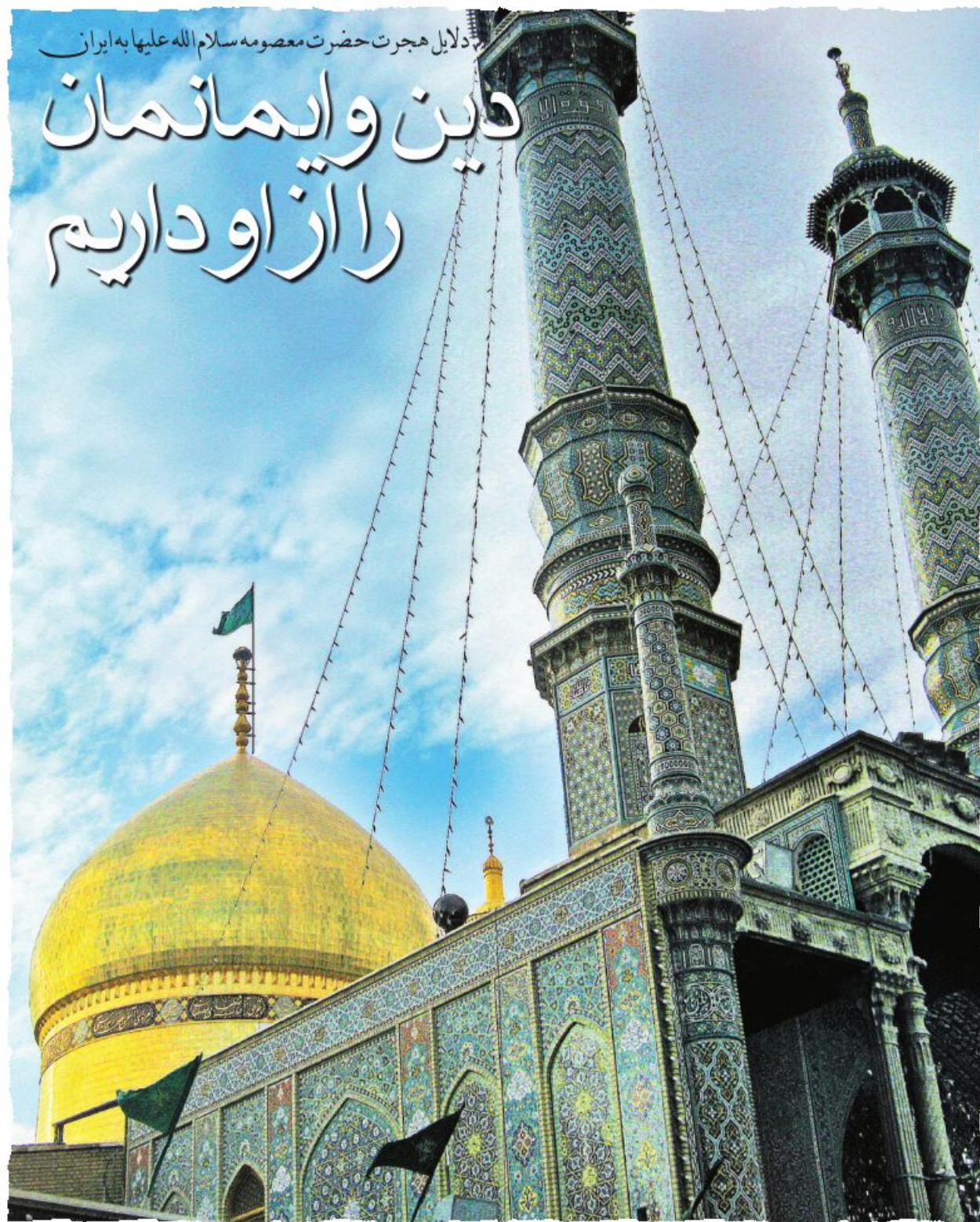
این جلسه‌ها را دست کم
نگیرید!
چند نکته خوب برای خاتم
جلسه‌ای‌ها و مخاطباتشان

از زیر زمین خانه شروع کردیم
گفت‌وگو با مهین السادات
موسوی، مدیر کانون فرهنگی
راه روشن

همیشه پای یک ترس در میان
است!
راه باز است، سریع حرکت کنید

الگوی زن مسلمان خانه‌ها را
اشتباق عرفی کرده‌ایم
پایدها و تنبادهای حضور
زن در اجتماع از نگاه
اسلام در گفت‌وگو با
حجت الاسلام دکتر
حسین سوزنجی







میان زنان اهل بیت افراد محدثه، عالمه و عارفه کم نیوده‌اند اما ویژگی ممتازی که حضرت معصومه سلام الله علیها دارد، مجاهده بودن ایشان است.

حجت الاسلام رضا رمضانزنگی عضو هیئت علمی موسسه امام خمینی رحمه الله علیه



شرایط سیاسی و اجتماعی دوران حیات حضرت معصومه سلام الله علیها در دو مقطع قبل و بعد از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام دو وضعیت

متمایز داشت.

قبل از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام به ویژه در زمان هارون به دلیل خیر چینی‌های بعضی از بستگان امام کاظم علیه السلام در دربار هارون که به دستگیری و شهادت امام منجر شد، خفقان و استبداد شدیدی علیه شیعیان حاکم شد به همین دلیل جریان ویژه‌ای در بلاد اسلامی به راه می‌افتد.

در تاریخ شیعه سه نهضت شعوبیه، در سه مقطع زمانی اعلام وجود می‌کند، نهضت شعوبیه اول که در زمان حضرت علی علیه السلام و زمان مختار است، نهضت شعوبیه دوم در زمان ابومسلم خراسانی است و نهضت شعوبیه سوم زمان هارون و مأمون و ربا شد. نهضت سوم از نهضت قبلی خطرناک‌تر بود، چون در آن دو نهضت مساله، اختلاف عرب و عجم بود و دعوی قومیت، اما نهضت شعوبیه سوم اسلامیت جامعه را نشانه گرفته بود. خیلی از ایرانی‌ها که از اسلام اصیل اطلاع نداشتند، وقتی بابتی تقوایی خلیفه و هوسرانی او به اسم دین مواجه شدند، نسبت به حقانیت اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تردید افتادند. به همین دلیل نهضت‌های شعوبیه علیه اسلام در جاهای مختلفی از ایران به راه افتاد و البته همه این نهضت‌ها به وسیله خود ایرانی‌ها سرکوب شد و این در تاریخ نکته جالبی است، امام در عین حال شک و تردید درباره اسلام واقعی از دل ایرانی‌ها زایل نشد.

فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام

تاجی ایمان ایرانی‌ها

ضرورت مهاجرت اهل بیت علیهم السلام به ایران در زمان امام رضا علیه السلام در همین نکته است. بعد از امام رضا علیه السلام تقریباً همه فرزندان امام کاظم علیه السلام به سمت ایران حرکت می‌کنند، اما این حرکت صرفاً به این دلیل نیست که امام و بزرگان به مقامی رسیده و این افراد هم بیایند و دورش را بگیرند.

مساله یک رسالت سیاسی و اجتماعی است، به همین دلیل وقتی خبر شهادت امام رضا علیه السلام به آنها می‌رسد، هیچ یک بر نمی‌گردند و در جاهای مختلف ایران پخش می‌شوند. خیلی از آنها شهید می‌شوند و بقیه هم به خلاف شهادت نزدیکان و بدرفتاری حکومت، در ایران می‌مانند از جمله این

افراد، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها است که با تحمل رنج شهادت برادران، مشقت زندگی در غربت را تاب می‌آورد تا در ایران بماند.

از امامزاده صالح تا شاه چراغ

حکومت زمانی که امام رضا علیه السلام را به ایران دعوت کرد، برای اینکه مردم ایران با چهره اسلام آشنا شوند، ایشان را از منطقه‌های پرت و غیر شهری عبور می‌داد. مهاجرت بقیه فرزندان امام کاظم علیه السلام و جمعی از بستگان امام به بهانه حضور امام رضا علیه السلام در ایران شروع شد و از امامزاده صالح و شاه چراغ تا حضرت معصومه علیهم السلام و برادران و خواهرانشان همه راه افتادند و به ایران آمدند اما نه از منطقه‌های پرت و مسیرهای فرعی. در این سفر ۴ نفر از برادران و ۲۰ مرد که همه از برادرزاده‌ها و بستگان ایشان بودند، حضرت را همراهی می‌کردند. آنها به عمد از شهرها و نقاط متمدن وارد ایران شدند تا در فرصت حشر و نشر با مردم، آنها را با اسلام اصیل آشنا کنند و تردید از دل ایرانی‌ها پاک شود و جایش را به دوستی اهل بیت علیهم السلام بدهد.

در حقیقت حضرت معصومه سلام الله علیها و سایر اهل بیت زمانی که به سمت ایران هجرت کردند یک بازی برد-بردار شروع کردند و چه حکومت با آنها برخورد مثبت می‌کرد و چه منفی، در هر دو حالت اهل بیت علیهم السلام پیروز این میدان بودند، چون هدف آنها ترویج دین بود.

اگر حکومت با آنها در ست بر خورد می‌کرد، می‌توانستند علنی و رسمی دین را ترویج کنند. زمانی هم که مأمون به کار گزارش دستور داد در هر جای ایران آنها را می‌بینند، به قتل رسانند. تاجایی که بعضی از ایشان را تا جنگل‌های گیلان دنبال کردند و در آنجا آنها را ترور کردند. این وضعیت برای اهل بیت علیهم السلام پیروزی بود، چون با اینکه خیلی از آنها کشته و شهید شدند و بقیه هم در شرایط سخت معیشتی و مخفیانه زندگی کردند، اما مردمی که شاهد ماجرا بودند به حقیقت مساله پی بردند.

قم، پناهگاه خواران ثامن الحجج علیه السلام

حضرت معصومه سلام الله علیها در راس چند

خیلی از ایرانی‌ها که از اسلام اصیل اطلاع نداشتند، وقتی بابتی تقوایی خلیفه و هوسرانی او به اسم دین مواجه شدند، نسبت به حقانیت اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تردید افتادند

کاروان به ایران وارد شدند، اما در نقاط مختلف که با سربازان حکومت درگیر می‌شدند، کاروان‌ها به ناچار یکی یکی جدا می‌شدند. زمانی که کاروان حضرت معصومه سلام الله علیها به ساوه رسید، بار دیگر با سربازان حکومت درگیر شد و نیروهای کاروان همه شهید یا متولای شدند. ایشان با دو کنیز و سه نفر از خواهرانشان به نام‌های میمنه، فاطمه صغری و خدیجه خاتون و یک خادمه که سلطان موصیه نام داشت تنها ماندند و ظاهراً چون زن بودند، حکومت با آنها کاری نداشت.

در همین زمان گروهی از اشعریین که به دلیل قتل عام‌های حجاج بن یوسف ثقفی از کوفه فرار کرده و در قم ساکن بودند، خبر عزیمت کاروان حضرت معصومه سلام الله علیها را شنیدند و افرادی را فرستادند تا حضرت و برادرانشان را به قم دعوت کنند، اما مانی به آنها رسیدند که کاروان متلاشی شده بود و فقط حضرت با خواهران و کنیزانشان مانده بودند.

ایشان در آن زمان ۲۸ ساله و مجرد بودند. در روایت‌ها دلیل تاخیر از دواج حضرت معصومه سلام الله علیها این طور بیان شده که کفوی برای ایشان نبود و موقعیت مناسب از دواج تا آن زمان برای ایشان فراهم نشده بود که با توجه به شرایط خفقان و فشار آن دوره این مساله، عجیب و بعید به نظر نمی‌رسد.

ولایتمداری فاطمه زهرا

مجاهدتی زینب گونه

اما جایگاه حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها در نزد امامان معصومی که هم‌دوره ایشان بودند، بسیار بالا و رفیع بود. روایت‌های فراوانی از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام درباره شأن و رتبه ایشان در تاریخ به یادگار مانده که شخصیت این بانوی بزرگوار را از دیگر بانوان بیت معصومان متمایز می‌کند.

کسانی که درباره شخصیت خواهر بزرگوار امام هشتم علیه السلام تحقیق کرده‌اند، ویژگی ایشان را جدای از محدثه بودن، عالمه بودن و تقوا و پاکدامنی، مجاهده بودن ایشان می‌دانند. چون میان زنان اهل بیت افراد محدثه، عالمه و عارفه کم نیوده‌اند اما ویژگی ممتازی که حضرت معصومه سلام الله علیها دارد مجاهده بودن ایشان است. ایشان مثل حضرت زهرا سلام الله علیها برای دفاع از ولایت، جانشان را به خطر انداختند.

بایدها و نبایدهای حضور زن در اجتماع از نگاه اسلام در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنجی

الگوی زن مسلمان خانه‌دار را اشتباه

زینب السادات شاه صاحبی

صحبت از فعالیت‌های اجتماعی زنان که می‌شود، بعضی که اتفاقاً و اشتباهاً از موضع دین هم صحبت می‌کنند، مسأله را از اساس نفی می‌کنند و از قول دین نظریه می‌دهند که زن را چه به این کارها؟ زن فقط باید در خانه بنشیند و به آشپزی و بچه‌داری اش برسد و ... مقابل این گروه، بعضی هم هستند که تا تریبونی پیدا می‌شود، فریاد و اخسار انا برای زنان سر می‌دهند که: «چه نشسته‌اید؟ عمرتان در مطبخ هدر شد و از عواید فرهیختگی و حقوق اجتماعی بی‌نصیب ماندید و ...» البته این میانه حتماً نظرهای متعادل‌تری هم هست که ما و شما کم و بیش شنیده‌ایم.

حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنجی از موضع و مبنای دین، نگاه روشنی به مسأله حضور اجتماعی زن مسلمان دارد و در صحبت‌هایش تأکید می‌کند که اسلام زن «خانه‌دار» را زن «در خانه» نمی‌داند. این بحث را از دفتر کار استاد جوان و صاحب‌فکر دانشگاه امام صادق علیه السلام در همسایگی حضرت اخت‌الرضا علیهما السلام شروع کردیم و قرار است مفصل و با آدم‌های مختلفی پی‌گیریم تا به نتیجه‌های دقیق و درستی برسیم، ان‌شاءالله.

حد و مرز حضور زن در اجتماع از نگاه اسلام چیست؟

برای پاسخ به این مسأله باید ابتدا نکته‌هایی را برای مقدمه عرض کنم. نکته اول اینکه در آخرت شما هم حاضر نیستید به جهنم بروم چه سببه دنیایان. این یک نکته استراتژیک است. یعنی ورود فرد به جامعه نباید مانع رشد حقیقی او شود و رشد فرد به این معنای ورود وی در جامعه تقدم دارد. اگر این نکته را به‌نکته قبل اضافه کنیم نتیجه می‌شود که در آن طبقه‌بندی سه‌گانه فرد بر خانواده و خانواده بر جامعه تقدم دارد.

طبقه‌بندی سنتی علوم، مسایل مربوط به زندگی انسان، به سه گروه فردی، خانوادگی و اجتماعی تقسیم می‌شد. مثلاً حکمت عملی را که تقسیم‌بندی می‌کردند، سه شاخه اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن داشت. این فقط یک تقسیم‌بندی نبود، مبنای آن بود. اما الان یک طبقه‌بندی در جامعه ما، به تبع مباحث غربی، رایج شده که مسایل رابطه فردی و اجتماعی تقسیم می‌کند. این طبقه‌بندی یک اشکال جدی دارد که برای بحث‌های خانواده‌اصالتی قایل نیست و همه بحث‌های خانواده را ذیل مسایل فردی یا اجتماعی ملاحظه می‌کند؛ یا روان‌شناسی خانواده است یا جامعه‌شناسی خانواده، یعنی محور بحث یا فرد است یا جامعه و حلقه وسط حذف شده است. پس نکته اول این است که یک مدل ثلاثی داریم: فرد، خانواده، جامعه. نکته دوم اینکه حتی بر اساس همان تقسیم‌دو تایی، در نگاه دینی هر کس یک سری وظایف فردی دارد و یک سری وظایف اجتماعی؛ و برای هر انسانی، رشد حقیقی خودش،



«لایضرکم من ضل اذا هتدیتم» اصل این است که خودت را داشته باشی، حالا خودت حاصل شدی، «انفسکم و اهلیکم» وقتی خانواده‌ات هم حاصل شد، «یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» حالا برو سراغ جامعه. یعنی اگر بخوایم یک نگاه مبنایی و کلان به مسأله داشته باشیم، این است که ورود فرد چه زن و چه مرد به جامعه باید طوری باشد که وظایف فردی و خانوادگی اش مخدوش نشود این مبنای بحث است.

■ الان نگاه جامعه‌ما به حوزه زنان چه قدر به این مبناها نزدیک است؟

خب جامعه ما الان در شرایط جامعه آرمانی مهندوی لیست اما یک جامعه غربی هم نیست. حد وسطی در این میانه است. خیلی از مولفه‌ها را داریم ولی خیلی از مولفه‌ها را احیای برخی از متدینان جامعه به اسم دین تخریب می‌کنند اگر بخوایم کاری بکنیم باید این

باید بر همه رفتارهایش تقدم داشته باشد؛ یعنی هیچ وقت ورود فرد به اجتماع نباید طوری باشد که حقیقت خودش ضرر ببیند و نابود شود. (ضرر و نابودی به معنای حقیقی مورد نظر من است، یعنی از منظر آخرت و قیامت) حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید من برای آخرت شما هم حاضر نیستم به جهنم بروم چه سببه دنیایان. این یک نکته استراتژیک است. یعنی ورود فرد به جامعه نباید مانع رشد حقیقی او شود و رشد فرد به این معنای ورود وی در جامعه تقدم دارد. اگر این نکته را به‌نکته قبل اضافه کنیم نتیجه می‌شود که در آن طبقه‌بندی سه‌گانه فرد بر خانواده و خانواده بر جامعه تقدم دارد.

■ یعنی هر جزء بر جزء بعدی اولویت هم دارد. بله یعنی مهم‌ترین اصل در روابط من این است که اول خودم را حفظ کنم، بعد خانواده‌ام را و بعد جامعه را. آیه قرآن در این مضمون خیلی سریع است، می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره» یعنی اول خودت را از آتش حفظ کن و بعد خانواده‌ات را. آیه‌ای که می‌فرماید



■ حاشیه ■

این همان جهاد اقتصادی است!

وقتی یک بحران اقتصادی در جامعه رخ می‌دهد، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها هیچ فشاری بر جامعه تحمیل نمی‌کند که هیچ، فشارهای جامعه را هم به خودش می‌گیرد. شخصی می‌آید خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله، می‌گوید گرسنه‌ام و چیزی برای خوردن ندارم. پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌فرماید من چیزی ندارم اما تو را به خانه کسی می‌فرستم که می‌دانم دست خالی بر نمی‌گردد. به خانه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌رود، ایشان چیزی نداشته، پوست گوسفندی را که روی آن می‌خوابیدند، به او می‌دهد. از این زاویه نگاه کنید که پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله حاکم جامعه است، بحران اقتصادی به حدی شدید است که حاکم جامعه نمی‌تواند کاری برای نیازمند جامعه بکند، اما زنی در جامعه هست که حضرت می‌تواند روی کمک‌های وی حساب کند؛ آن هم نه برای اینکه آن خاتم پول‌دار است، چون دغدغه جدی برای گسترش دین و حفظ حکومت اسلامی دارد و تمام زندگی‌اش را برای حفظ حکومت اسلامی خرج می‌کند. این دقیقاً جهاد اقتصادی است. یک نفر با همه دارایی‌اش (ولو که دارایی‌اش بسیار اندک است) از نظام اقتصادی جامعه حمایت می‌کند. از این مثال‌ها در سیره حضرت زیاد هست. امیرالمومنین علیه‌السلام به خانه می‌رود و می‌گوید چیزی داریم که من بخورم؟ حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌گوید ما سه روز است که چیزی نخورده‌ایم. حضرت می‌گوید پس چرا به من چیزی نگفتید؟ ایشان می‌گویند چون می‌دانستیم که الان نمی‌توانید چیزی تهیه کنید! این همان جهاد اقتصادی است. وقتی می‌بیند همسرش توان تامین معاش را ندارد، به او فشار نمی‌آورد و فشار را کاملاً به دوش خودش می‌گیرد.

ساده‌تعریف کرده‌ایم

فضاهارا اشغاف کنیم، مثلاً همین نگاه فرد، خانواده و جامعه یک مدل استراتژیک در تحلیل روابط است. اگر این مدل را جدی بگیریم، در تقسیم وظایف هم اول سراغ وظایف فردی می‌رویم و اخلاق در آنجا جدی می‌شود. رعایت اخلاق بر همه رفتارهای ما اولویت دارد؛ من برای خانواده و جامعه‌ام نباید اصول اخلاقی را زیر پا بگذارم. بعد نوبت به وظایف خانوادگی می‌رسد. حالا معیار در تعیین وظایف افراد در خانواده چه باشد؟ شهید مطهری می‌فرماید ابتدا باید دید کدام وظیفه منحصر است؟ یعنی توانایی منحصر را چه کسی دارد؟

آن وظیفه‌ها مشخص شود، بعد اموری را که همه می‌توانند انجام دهند به نحو توافقی تقسیم کنیم. ایشان می‌گویند در موضوع خانواده زن یک توانایی ویژه دارد که محبت و عاطفه‌اش است و این توانایی کار کردی دارد که مرد از عهده آن بر نمی‌آید، آن هم در تربیت فرزند است. پس این وظیفه منحصر زن است که نمی‌توانیم در تقسیم کار، به دیگری بسپاریم. چون این وظیفه بار سنگینی بر دوش زن می‌گذارد، سایر بارهای زندگی را باید روی دوش مرد بریزیم. پس تامین معیشت با مرد است و چون مدیریت باید دست کسی باشد که

اقتصاد را دارد، مدیریت کلان خانواده را هم به مرد می‌دهیم. پس از تعیین وظایف خانوادگی، نوبت به مسائل اجتماعی می‌رسد. در اینجا هم تقسیم وظایف باید طوری باشد که با وظایف فردی و خانوادگی سازگار باشد؛ یعنی اول ملاحظه اصول فردی و خانوادگی بشود بعد تقسیم وظایف اجتماعی. همان‌طور که وظایف‌های فردی انسان (رعایت اخلاق) بر رفتارهای اجتماعی وی تقدم دارد، وظایف‌های خانوادگی هم بر رفتارهای فردی تقدم دارد. در اجتماع

هم بعضی کارهای انسان بودن انسان مربوط می‌شود، از این جهت تفاوتی بین زن و مرد نیست، اما بعضی کارها در جه اول زنانه یا مردانه است، که اولویت با زن یا مرد است. از آنجا که بار اقتصادی امور خانواده را بر دوش مرد گذاشتیم و لازمه تامین معیشت، حضور در جامعه است، پس انجام شغل‌های اجتماعی در درجه اول وظیفه مرد است و زن هر جا که توانست و وقت اضافی آورد، وارد آنها می‌شود. پس بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی برای زن «حق» می‌شود و برای مرد «وظیفه». یعنی کارهای اقتصادی و سیاسی و... جامعه رازن «می‌تواند» انجام دهد، اما مرد «وظیفه دارد» انجام دهد. این مبنای کلی برای نحوه حضور زن (و البته حضور مرد) در جامعه است. این قانون را که در نظر بگیریم حوزه‌های دیگر هم اصلاح می‌شود. اینجا است که گفتم حتی بسیاری از متدینان ما چون به مبنای توجه ندارند، راه کارهایی مطرح می‌کنند که در درازمدت ضربه‌اش بیش از منافعش است.

■ اینکه گفتید کارهای

اجتماعی برای مرد وظیفه

است و برای زن حق...

در درجه اول، و اگر نه عرصه‌هایی هم هست که حضور در اجتماع برای زن وظیفه می‌شود. ولی اگر قرار باشد اولویت بندی کنیم، می‌گوییم مرد باید برود زن می‌تواند بماند.

■ به نظر می‌رسد این نسبت در فضای اجتماعی ما

به هم ریخته، الان خیلی از دختران جوان دغدغه اولشان این است که شغلی پیدا کنند و سر کار بروند. این حتی از ازدواج برایشان مهم‌تر است. منش این عطش خانم‌ها برای حضور در اجتماع کجاست؟

شغل‌های اجتماعی،
در درجه اول
وظیفه مرد است و
زن هر جا توانست
و وقت اضافی
آورد، وارد آنها
می‌شود. پس
کارهای اجتماعی
برای زن «حق»
می‌شود و برای
مرد «وظیفه»

چرا بیشتر دختران جوان فکر می کنند اگر در خانه به وظایف همسری و مادری خود پیر دارند، عمر و زندگی شان تلف شده؟

این مدل زندگی غربی است. یک ظاهر گرایی که از همان انحراف در مبنای ناسی می شود. در نگاه امروز غرب که میان ما هم رایج شده، اولویت اول با جامعه است بعد خانواده و بعد از آن، فرد. یعنی سیر کاملاً برعکس است. داشتن موقعیت و نمود اجتماعی برای افراد بسیار مهم تر از اخلاق است. طرف حاضر است برای کسب یک عنوان اجتماعی، هزاران مولفه اخلاقی را زیر پا بگذارد. چه زن و چه مرد، فرقی هم نمی کند، وقتی این نگاه غلبه پیدا کرد، خود به خود اولویت وظایف خانوادگی نیز حذف می شود. یعنی وقتی فرد نسبت به حقیقت و فردیت خود تا این حد بی اعتنا شد، نسبت به هویت خانوادگی خود هم به طریق اولی بی اعتنا می شود. در فضای غربی فرد هویت خودش را در مسایل اجتماعی محض می بیند و جایگاه خانواده از بین می رود. منتهی اینکه مابه لحاظ فرهنگی چه کارها و چه خرابکاری هایی در این زمینه کردیم...

■ البته بیشتر خرابکاری کردیم...

نه من قایل نیستم که بیشتر خرابکاری کردیم، کارهای خوبی هم شده، در دوره دولت های نهم و دهم فضای خانواده بارها به صورت جدی مطرح شد. مثلاً به نظر من این حرف مهمی است که گفته می شود یک زن خانه دار اگر بچه نداشته باشد، ۴۰ ساعت، معادل یک کارمند تمام وقت در خانه کار می کند، اگر یک بچه داشته باشد، ۵۶ ساعت و اگر دو بچه داشته باشد... یعنی نشان دهیم که این هم یک کار است، یک شغل است، معنای شغل فقط به معنی حضور در خارج از محیط خانواده نیست. به این معنی که این خانم هم کار مفید انجام می دهد، کاری که این خانم انجام می دهد به مراتب مهم تر از کاری است که فلان خانم بیرون از خانه انجام می دهد. آن کار را یک مرد هم می تواند انجام دهد اما کار عاطفی و تربیتی که این خانم در خانه خودش انجام می دهد از عهده کس دیگری بر نمی آید. این نکته ای است که در جامعه ما کم رنگ شده، مثلاً در معرفی زنان نمونه کشور...

■ هیچ وقت یک خانم خانه دار یا یک مادر موفق معرفی نمی شود...

بله، یک خانم خانه دار، زنی که شوهرش از او راضی است و بچه های خوبی تربیت کرده، هیچ وقت این نمونه ها مطرح نکرده ایم. باید سراغ این خلاها برویم. این نگاه که حتماً بروز اجتماعی عامل شخصیت است، در جامعه جا افتاده، حتی وقتی می خواهیم شخصیت حضرت زهرا سلام الله علیها را تحلیل کنیم، مهم ترین جایی که او را شناسایی می کنیم حضور اجتماعی اوست.

■ زمانی است که به مسجد می روند و خطبه فدک را می خوانند.

بله، اما آیا واقعاً این مهم ترین نکته است یا حضرت زهرا سلام الله علیها در یک سیر طولانی مولفه های عالی شخصیتی کسب کرده که این شخصیت حالا می تواند خطبه فدک را بخواند؟ یک بار از این زاویه نگاه کنیم که چطور تاثیر خطبه فدک حضرت زهرا سلام الله علیها در حمایت از حضرت علی علیه السلام از دفاع هزار مرد بیشتر و مهم تر شد؟ در تاریخ هست

ورود فرد - چه زن و چه مرد - به جامعه باید طوری باشد که وظایف فردی و خانوادگی اش مخفوش نشود



وقتی می گوئیم زن خانه دار در دلمان زنی ترسیم می شود که فقط در خانه نشسته و بچه را تربیت می کند، اما در الگوی اسلامی تعریف زن خانه دار این نیست



مدیریت عاطفی و تربیتی اعضای خانواده را دارد، بر عهده شوهر است. پس باید در تعیین راه کارها و تنظیم قانون های اجتماعی مرتبط مدام به سمی حرکت کنیم که تا حد ممکن زنان (و مردان) تنها زندگی نکنند.

شاید به این دلیل است که اسلام ارث زن را این قدر کمتر از شوهر قرار داده، چون قرار است زن پس از از دست دادن شوهر، دوباره ازدواج کند. قرار نیست چنان حمایت مالی شود که دیگر نیازی به ازدواج نداشته باشد. این در اسلام یک مبنای است. اما قانون حمایت از زنان بی سرپرست آیا با این مبنای سازگار است؟

در موضوع حمایت از زنان بی سرپرست ما چه مدلی را تعقیب می کنیم؟ این مدل حمایت از خانواده است یا مدل حذف خانواده؟

مثلاً در قانون های اسلام درباره ارث ظاهر ادرا حق زنان اجحاف شده است. می گویند چرا افقه می گویند زن از شوهر فقط یک هشتم یا یک چهارم ارث می برد. اما باید دید مبنای چیست؟

مبنای این است که زن و مرد نباید مستقل زندگی کنند. اصل بر این است که فضای خانواده تعریف شود و هر دو در خانواده زندگی کنند. اما تامین معاش زنی که در خانواده زندگی می کند و وظیفه

خارج از متن

حمایت از زنان بی سرپرست یا نابودی خانواده؟

که زیر هم آن زمان از امیرالمومنین علیه السلام دفاع کرد اما دفاع او به چشم نمی آید. با اینکه آن زمان شخصیت اجتماعی تاثیر گذاری داشت و از افراد شاخص بود.

باید دید حضرت زهرا سلام الله علیها چه عنوان اجتماعی در جامعه نبوی آن روز کسب کرده بود که خطبه خواندن او برای مردم مهم بود. ما الان فقط خطبه ایشان را می بینیم ولی در منابع تاریخی هست که وقتی حضرت تصمیم گرفت به مسجد برود و خطبه بخواند، تمام شهر به هم ریخت.

■ **خب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، این کافی نیست؟**

نه، فقط این نیست. اشتباه ما این است که فقط روی همین فاکتور سرمایه گذاری می کنیم. این فقط یکی از فاکتورها است. پیامبر چند همسر داشت، اما شخصیت های اجتماعی آنها با هم متفاوت است. چون همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بودن هم فقط یکی از ملکه ها است. صرف نسبت داشتن با پیامبر صلی الله علیه و آله، همه ماجرا نیست.

حضرت زهرا سلام الله علیها یک جایگاه ویژه داشته که هر چه جست و جو کنید تا قبل از خطبه فدکیه این جایگاه ویژه فقط از خانواده در می آید. عمده، بروز ایشان تا قبل از خطبه فدکیه مسایل اخلاقی فردی و خانوادگی شان است. یعنی می شود بار عایت و وظایف فردی و خانوادگی به موقعیت و جایگاهی در نگاه جامعه رسید که در وقت ازوم، پرداختن شخص به مساله اجتماعی هم تاثیر گذار باشد.

■ **انقلاب ما هم با قیاد اسلامی که داشت و دارد، از ابتدا دنبال همین نگاه بوده، این در صحبت های حضرت امام درباره جایگاه زن و خانواده هم کاملا شفاف است. چرا و از کجا از این نگاه منحرف شدیم؟**
ظاهرا یک نکته این است که نتوانستیم شان و جایگاه واقعی یک خانم خانه دار و یک زن خانواده را برای دختران مان تعریف و ترسیم کنیم. این مشکل از رسانه ناشی می شود تا دانشگاه و تربیون های عمومی و ... یعنی شاخص ها اشتباه معرفی شدند. **شما چه عامل های دیگری سراغ دارید؟**
یک عامل شاید افراط و تفریط در معرفی الگو باشد.

مثلا اینکه هنوز الگوی زن خانه دار برای ما زن خانه دار صد سال قبل است. وقتی می گوییم زن خانه دار، یعنی زن فقط در خانه. این مهم ترین وظیفه هست اما تنها وظیفه نیست. زن ممکن است وظایف بی شمار دیگری هم پیدا کند و خیلی جاهای حق دارد، فقط بحث وظیفه نیست. مثل اینکه همه مردم وظیفه ندارند، نماینده مجلس بشوند ولی همه حق دارند که نماینده مجلس بشوند. خیلی از جایگاه ها حق زن است. مادر الگوهایی که معرفی کردیم سایر وظایف زن را تقریباً در سوال بردیم. گفتیم کسی که زن خانه دار است، تحلیل سیاسی ندارد. آیا این درست است؟ در ادبیات امام و رهبر انقلاب تاکید می شود که زنان ما باید تحلیل سیاسی داشته باشند. ویژگی برجسته حضرت زهرا سلام الله علیها این است که در عین اینکه زن خانه دار است، اوج تحلیل سیاسی را دارد. اوج جهاد اقتصادی را با ملکه های مختلفش در سیره حضرت می بینیم. فقط این نیست که گندم آورد می کرد. اتفاقاً این را اصلی ترین مصداق جهاد اقتصادی ایشان نمی داند. وقتی می گوییم زن خانه دار در ذهنمان زنی ترسیم



شوهرش قوت کرده، باید بتواند بلکه تشویق شود که دوباره ازدواج کند. این ها نقطه هایی است که جامعه مادر آن نقاط از مباحث های دینی فاصله گرفته، اگر این نقطه های آسیب پذیر در فضاهای اجتماعی و فرهنگی خوب و درست رصد و اصلاح شود، در عمل هم به این نکته می رسیم که دستور العمل های دین برای تامین جزییات زندگی هم کفایت می کند. البته هنوز در خیلی از جاهای پستر جامعه خوب است و باید مراقب باشیم که خرابش نکنیم.

به گام از مبنای اصلی فاصله می گیریم و سبک زندگی را ترویج می کنیم که سبک زندگی دینی نیست. این **سبک زندگی** ترویج می کند که زن مستقل زندگی کند و خودش سرپرست خانواده شود، مادر اسلام چنین چیزی نداریم. الان در جامعه ما ازدواج مجدد (ازدواج بعد از طلاق یا فوت همسر) خیلی قبح دارد. اگر بخواهیم از زنان بی سرپرست حمایت کنیم باید قبح ازدواج مجدد را بشکنیم، این را جایبند داریم که خاتم اگر طلاق گرفته یا

اگر بخواهیم **بالین مجاز زنان بی سرپرست حمایت کنیم** باید آنها را **دلاری سرپرست کنیم**، نه اینکه از آنها حمایت کنیم تا مستقل زندگی کنند یا قانون فعلی داریم آنها را تشویق و حمایت می کنیم که مستقل زندگی کنند. حالا ببینید چه کسانی دنبال این قانون هستند؟ خیلی از آنها آدم های متدینی هستند اما چون مبنای حقوقی جانیفته، درست عمل نمی کنند. البته شاید این قانون جلوی بعضی مشکلات را بگیرد، صد در صد مخرب نیست. اما مساله این است که داریم گام



شود. خانم من بچه‌ها را به جاهای مختلف می‌برد (چون هر دو فرزندم دخترند، بیشتر با ایشان هستند) تارفتار با هم سن و سال‌ها را یاد بگیرند.

زمان قدیم خانواده‌ها پر جمعیت بود و چند خواهر و برادر با همسران و فرزندان‌شان پادشاه و مادر، در یک خانه زندگی می‌کردند. بچه‌ها با هم تعامل رفتاری داشتند، اما الان دیگر آن رابطه‌ها نیست و رفت و آمدهای خانوادگی مخصوصاً در شهرهای بزرگ که این رفت و آمدها کمتر میسر می‌شود. نمی‌تواند این خلأ را جبران کند. جست‌وجو کردم تا یک مهد کودک که از جاهای دیگر سالم‌تر باشد، پیدا کردم. بعد هم گفتم این بچه‌ها را هر وقت بخوام به اینجا می‌فرستم، نه اینکه ساعت داشته باشد که حتماً ۷ صبح بچه در مهد باشد. البته خانم من دبیور است، اما برنامه‌مان را با هم تنظیم کرده بودیم که مثلاً پنج شنبه‌ها که من تعطیل بودم او سر کار بود و حتی در هفته هم گاهی که او سر کار می‌رفت، من پیش بچه‌ها می‌ماندم و گاهی هم تنظیم می‌کردیم که بچه‌ها همان ساعت‌ها به مهد بروند و بازی کنند.

الان ماهیت خیلی از مهد کودک‌ها همین شده که بچه‌ها را نگه دارند تا مادرهای سر کار بروند، اما این را باید کنار بگذاریم.

زن اگر بخواهد وارد وظایف اجتماعی شود (که به نظر من دبیری یکی از وظایف مهم اجتماعی زنان است) باید شرایط شغلی او و حتی ماهیت مهد کودک را طوری تعریف کنیم که این فرصت برای او مهیا شود.

البته تا حدودی هم در تعریف جایگاه‌هایی که عرصه بروز و ظهور اجتماعی زنان است اشتباه کرده‌ایم. مثلاً زمانی برای رشته مهندسی معدن دانشجوی دختر نمی‌گرفتند، حالا می‌گیرند. در رسانه ملی برنامه‌ای تهیه می‌شود و یک خانم را ننده اتوبوس یا راننده کامیون را مثل یک چهره موفق نشان می‌دهند و... از این مثال‌ها فراوان داریم، موافقت می‌کنید؟

به نظر من فمینیست‌بیش از اینکه نهضت زن‌گرایانه باشد، نهضت مرد‌گرایانه میان زنان است. جریان فمینیست جریانی است که الگوهای مردانه را بر زنان تحمیل می‌کند. ظاهراً دنبال منافع زنان است اما در حقیقت سبک زندگی مردانه را بر زنان تحمیل می‌کند. انجام کارهای سنگین برای مرد یک ارزش است نه زن اما در فمینیست این‌ها را برای زنان تبلیغ می‌کنند، مثل همین رانندگی اتوبوس و کامیون. این

می‌شود که فقط در خانه نشسته و بچه را تر و خشک می‌کند. مادر الگوی اسلامی تعریف زن خانه‌دار این نیست. زن خانه‌دار در نگاه اسلام تحلیل سیاسی دارد، در اقتصاد مشارکت دارد، مشارکت او این نیست که حتماً رئیس یک موسسه باشد، البته ممکن است رئیس هم باشد. حضرت زهرا سلام الله علیها فدک را اداره می‌کرد و با فدک جامعه‌ای را حمایت می‌کرد. اما چگونه؟

■ یک سری کاری که داشتند که روی زمین‌ها کار می‌کردند...

بله، یک مدیریت از راه دور داشت. سلمان هم از طرف ایشان مدیرعامل و ناظر بود و به حضرت گزارش کار می‌داد و ایشان بر اساس آن گزارش‌ها برای فدک برنامه‌ریزی می‌کرد. یک مدیریت از راه دور که به وظیفه خانوادگی هم ضربه نمی‌زند. اما آیا الگوی زن خانه‌دار مایلین است؟ سریال‌های تلویزیونی را ببینید. تعریف آنها از زن خانه‌دار چیست؟

■ زنی که در خانه نشسته، سبزی پاک می‌کند، قورمه سبزی درست می‌کند، لباس روی بند پهن می‌کند، بچه‌ها را جمع و جور می‌کند و...

البته برخی از این کارها هم جزو وظایف زن خانه‌دار هست، نمی‌خواهیم این‌ها را نفی کنیم، اما این تمام شخصیت زن نیست. شما این الگو را درست معرفی کنید، بعد ببینید که جامعه به چه سمت و سویی می‌رود.

■ نکته‌هایی که می‌گویید خوب و دقیق است، می‌خواهیم کمی هم با مصداق‌های فضای امروز جامعه صحبت کنیم. مثلاً درباره اینکه اگر یک زن به همه وظایف و حقوق خودش آگاه باشد و بتواند آنها را با این اولویت‌هایی که گفته شد، درست بچیند و انجام دهد چه نیازی هست فضایی مثل مهد کودک در کشور باب شود که خانم بچه را به آنجا بسپرد و در معرض دزدی و آسیب رفتاری قرار دهد برای اینکه خودش شاغل باشد و مثلاً به فعالیت اجتماعی‌اش برسد؟

آن وقت مهد کودک تعریف دیگری پیدا می‌کند. من مخالف مهد رفتن بچه‌ها نیستم. بچه خود را هم به مهد کودک فرستادم اما چطور؟ هر وقت که دلش می‌خواست، می‌رفت. می‌توانیم از این پتانسیل استفاده کنیم برای اینکه روابط اجتماعی بچه تقویت

در الگوهای که معرفی کردیم سایر وظایف زن را تقریباً زیر سوال بردیم. گفتیم کسی که زن خانه‌دار است، تحلیل سیاسی ندارد. آیا این درست است؟

حاشیه

کار اجتماعی شغل دوم خانم‌هاست

الان مدلی که در جامعه ما هست، کاملاً مدل غربی است. اینکه زن و مرد یکسان کار کنند و یکسان هم حقوق بگیرند. البته یک ملاحظه جزئی از اول انقلاب رخ داده که این مقدار جزئی هم در کشورهای غربی نیست. آن هم اینکه مرد باید در حقوقش، حق همسر و اولاد داشته باشد که همان مساله تامین نفقه است. گرچه الان مبلغی که برای این مساله لحاظ شده، هیچ ربطی به واقعیت‌های زندگی ندارد. اما اگر این نکته جدی گرفته شود، حق همسر و حق اولاد باید مقدار درآمدی باشد که واقعاً آنها را تامین کند. اما زن اگر حقوقی می‌گیرد از باب تامین معاش نیست، مثل یک اضافه کار است. اگر این مدل جدی گرفته شود، خود به خود میزان موظفی زنان در اجتماع پایین می‌آید، چون زن یک شغل دیگر هم در خانه دارد. از طرفی هم متناسب با میزان موظفی حقوقی که از کار بیرون خانه می‌گیرد پایین می‌آید، چون قرار است معیشت او توسط همسرش تامین شود و قرار نیست این زن خانواده را از نظر اقتصادی تامین کند. می‌تواند مشارکت کند اما موظفی شغل او باید نصف یا حتی یک چهارم مرد باشد که بتواند به وظایف خانوادگی خودش برسد. با این مدل دیگر مهد کودک با آن تعریف که محل نگهداری بچه‌های مادران شاغل باشد، متفاوت می‌شود. مادر با مدیریت زمان کار خارج و داخل خانه، وقت کافی برای تربیت فرزند و تامین نیازهای عاطفی او دارد. فقط در ساعت‌هایی که از او معین و مشخص هم نیست، کودک را به مهد می‌فرستد تا ساعتی رایج بازی باهم سالانش بگذراند. به این ترتیب بچه‌ها از آسیب‌های رایج مهدها هم در امان می‌مانند.

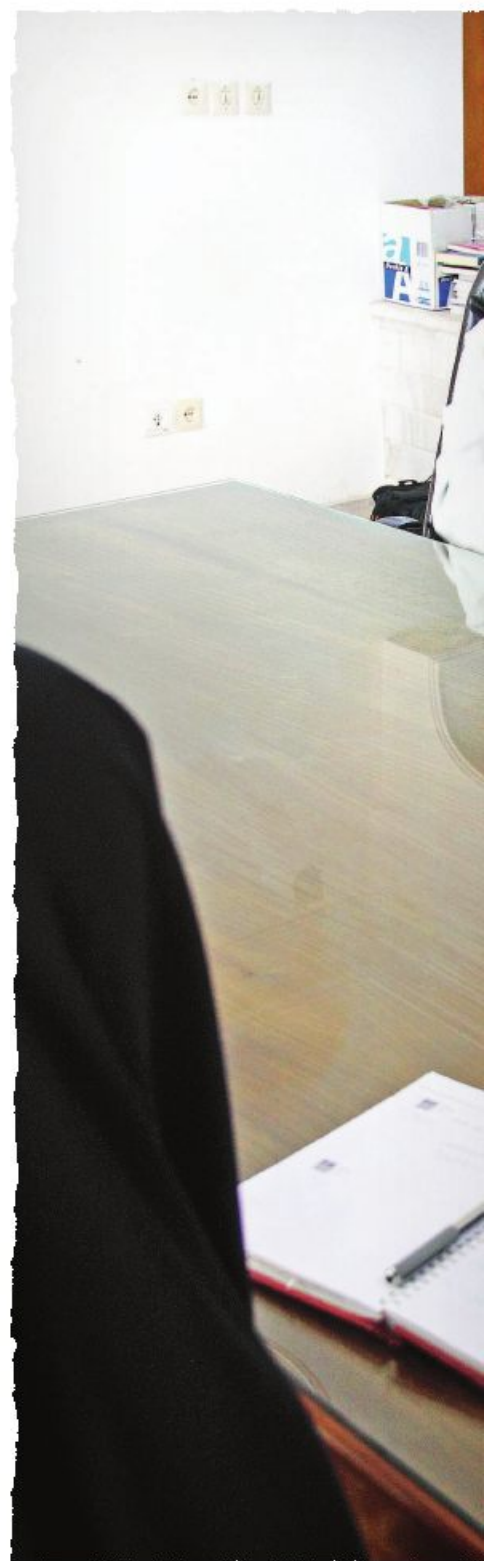
جریان‌ها گاهی در کشور ما هم دنبال می‌شود.

گاهی؟

بله، در دوره‌هایی که غلبه جریان‌های سکولار در جامعه کم‌رنگ می‌شود، جریان‌های فمینیستی هم کم می‌شود. مثلاً در دوره اصلاحات مصوبه‌هایی درباره حقوق و مسوولیت‌های زنان داشتیم که در آن هیچ اشاره‌ای به نفقه نشده، (سال ۸۳) هیچ جا به مسوولیت همسر داری اشاره نشده، اما حقوق اجتماعی و کسب درآمد و... تا دلتان بخراشد، هست. درباره نفقه فقط یک جمله گذاشتند که اگر کسی اعتراض کرد آن را نشان دهند، گفتند حقوق مالی زوجیت. این جمله بار معنایی عامی دارد که می‌تواند شامل مرد هم بشود. اما مصوبه‌های زن و خانواده بعد از سال ۸۴ غالباً چنین رویکردهایی ندارد و نگاه‌ها تا حدودی اصلاح شده و دغدغه‌های دینی در این مصوبه‌ها تقویت شده است.

این قانون‌ها چه قدر در فضای عمومی جامعه ظهور دارد؟ این قدر که فضای فرهنگی بر نگاه مردم اثر دارد، قانون موثر نیست، این قانون‌ها چه قدر از آن دفترهای امور زنان که الان در همه سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها هم فعال است، بیرون می‌آید و به متن زندگی مردم می‌رسد؟

اهمیت قانون را در مدیریت فضای فرهنگی جامعه دست کم نگیرید. فضای فرهنگی را باید مدیریت کرد. امروز مدیریت حاکمیت نسبت به فضای فرهنگی هم قانون‌گذاری است. هر مدیریت فرهنگی باید قانون انجام می‌شود، حالا اسم این قانون آیین‌نامه و بخشنامه و... باشد. شما قانون می‌گذارید که در صد و رود دختر و پسر به فضای فرهنگی چگونه باشد، با این قانون دارید فضای فرهنگی آینده‌رانی می‌سازید. یک دوره حمایت‌های جدی شد از اینکه ورود دختران به تحصیلات تکمیلی راحت‌تر شود و شد. الان در صد و رود دختران به تحصیلات تکمیلی بیشتر از پسران است، باید قانونی بگذاریم که این نسبت تعدیل شود. اما دو سه بار که لایحه به مجلس رفته، تصویب نشده به این بهانه که نباید تبعیض قابل شومیه همین قانون ساده ۵ سال دیگر فاجعه‌ای را رقم می‌زند. چون زمانی که میانگین تحصیلات زنان از مردان بیشتر باشد، درصد ازدواج‌های موفق کم می‌شود. نمی‌گویم برای ازدواج موفق باید زنان را بی‌سواد نگه داریم اما باید این فضا را مدیریت کنیم. الان سربازی یک مانع برای ادامه تحصیل پسران است، اگر پسری طرف یکی، دو سال به دانشگاه نرود، باید به سربازی برود اما دختران این مانع را ندارند. خب طبیعی است که این نسبت به هم می‌خورد. این ضعف از قانون‌گذاری اشتباه ناشی می‌شود.



چند نکته خوب برای خانم جلسه‌ها و مخاطبان‌شان

این جلسه‌ها را دست کم نگیرید!

ملیحه سادات قادری مدرس حوزه علمیه و مشاور خانواده



شکل و بایان همه اسراف که معمولاً هم آقایان از دریایی آن ناراضی هستند. خامی که از نظر مالی به وسیله شوهرش تلخ می‌شود یا هزینه‌ها و سفر مرتکب و پرخرجی در پا می‌کند که همسرش ناراضی است. این اولین اشکال فقهی به اصل، دریایی چنین جلسه‌ای نذر این خاتم باید با اجازه شوهرش باشد و نیست.

برای خدا شرط و شرط نگذارید

دوم اینکه نذر یک صیغه خاص دارد یا همه صیغه نذر را می‌دانیم یا همین طور برای خودمان شرط و شروطی می‌گذاریم و نذر می‌کنیم؟ اصلاً می‌دانید که نذر مکرر و است؟ کتاب احکام را برای خاتم باز می‌کنیم و می‌گوییم: نذر مکرر و است، چون خدا امرای می‌کنیم به گرفتن یا نذر گرفتن آن چیزی که مدنظرمان است. اصلاً لازم نیست نذر کنیم به جای این کار، بهتر است بگوییم من این قدر صلوات می‌فرستم، ان شاء الله تا پایان صلوات‌ها خدا حاجت‌های من را دهد. نه اینکه ختم صلوات امرای کنیم به معنی آن که حاجت گرفتیم. این حرف‌ها در همان ابتدای امر می‌شود، در حقیقت از همان جا کار اصلاح افکار نادرست و سنت‌های ناپسند را شروع می‌کنیم. بعد هم قرار جلسه‌ای می‌گذاریم با این شرایط که پذیرایی ساده و در حد معمول باشد و مطالب هم پیرامون شخصیت مودب حضرت ابوالفضل علیه السلام مطرح شود. گاهی خاتم‌ها سفره نذر می‌کنند برای امام معصوم یا این شرط که همه چیز

باید پاسخگوی نیاز آنها باشیم. مسوولیت ماد قیقا از همین جا شروع می‌شود. در مناسبت‌های مذهبی مثل محرم و صفر معمولاً این درخواست‌ها بیشتر می‌شود. روش من این است که همان ابتدا از خانم‌ها می‌پرسم جلسه شما چیست؟ از خاتم جلسه‌ای چه چیزی می‌خواهید؟ اگر قرار است قرآن خوانده شود، چه سوره‌هایی؟ اگر قرار است دعا بخوانید، چه دعایی؟

اینجا معمولاً چند نگاه داریم که البته الان کمرنگ‌تر شده، ولی قبلاً خیلی پررنگ بود. مطلب مصداقی را طرح می‌کنم که برای خواننده ملموس باشد مثلاً خانم‌ها می‌گویند می‌خواهیم سفره حضرت ابوالفضل علیه السلام پهن کنیم. می‌گویم منظور همان سفره‌ای است که عدس پلو دارد، آجیل دارد، آش دارد، هندوانه دارد، میوه ریز دارد، شیرینی دارد و... خیلی هم پرخرج است؟ خانم می‌گوید بیه، خب حاجت بزرگی داشتیم و الحمدلله حاجت‌روا شدیم. برای همین می‌خواهیم یک سفره مفصل پهن کنیم. به آن خانم می‌گویم می‌شود بگویید در کدام کتاب دیده‌اید که برای حاجت گرفتن باید سفره حضرت ابوالفضل علیه السلام، آن هم بایان سر و شکل نذر کرد؟ خانم پاسخی ندارد، می‌گوید از فلان خاتم شنیدیم که این نذر را کرده و حاجت گرفته است.

نقش من به عنوان یک خاتم جلسه‌ای اینجا پررنگ می‌شود. باید طوری ذهن این فرد را نسبت به حقیقت مسأله روشن کنیم که دافعه‌ای نداشته باشد. مثلاً به او می‌گویم: شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام، خودش، بالقوه باب الحوائج است، نه به واسطه سفره‌های رنگین. هر جا روضه حضرت عباس علیه السلام خوانده شود، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور دارد، شما جلسه‌ای برپا کنید برای احیای روضه حضرت عباس علیه السلام امانه بایان

برگزاری جلسه‌های مذهبی خانم‌ها از دو بعد ضرورت دارد و به هیچ عنوان نمی‌شود با تکیه بر چند آسیب ضرورت تشکیل آن را زیر سؤال برد. باید آسیب‌ها را شناخت و از آن حذر کرد. بعد اول جنبه معنوی برگزاری این جلسه‌ها است که ظرفیت و فرصت خوبی برای انتقال حجم بالایی از معنویت به کانون خانواده است. همین که در یک خانه به واسطه یک جلسه، روضه سیدالشهدا علیه السلام احیای می‌شود، فرصت معنوی ارزشمندی است.



بعد دوم فرصتی است که این جلسه برای انتقال معارف دینی و اخلاقی در اختیار یک مبلغ قرار می‌دهد، فرصتی که ممکن است در اختیار سخنران یک جلسه عمومی قرار نگیرد. کار تبلیغی زیادی می‌شود در این جلسه‌ها انجام داد. مثلاً ما باید ساعت‌ها بنشینیم و فکر و برنامهریزی کنیم که چطور می‌شود روی مسأله حجاب در جامعه کار کرد. در حالی که وقتی مابه عنوان سخنران به یک جلسه مذهبی می‌رویم، همه منتظرند که ببینند این خاتم هنگام ورود چه سر و وضعی دارد. بارفتن به این جلسه‌ها به راحتی الگوی مردم می‌شویم. یعنی وقتی در یک جلسه با اخلاق خوب و طرح بحث‌های جذاب و مفید، مخاطبان را جذب کنیم، برای خیلی از آن‌ها الگویی شویم. آن وقت حجاب من بهترین تبلیغ برای حجاب است، آن هم تبلیغ غیر مستقیمی که نتیجه‌بهتر دارد.

سفره حاجت می‌دهد یا روضه؟

در حوزه معمولاً برای دعوت خاتم جلسه‌ای که نقش موثری در جلسه‌های خانم‌ها دارد، خیلی رجوع می‌شود. خاتم‌ها می‌آیند و می‌گویند برای فلان جلسه یک سخنران می‌خواهیم. مابه عنوان مدرسان حوزه

همیشه حضور کم رنگ دختران جوان در جلسه های مذهبی و دینی نگران می کرد. دنبال این بودم که راه و روشی پیدا کنم که جوان ها به این جلسه ها جذب شوند.



مجلس

گفتگو با مهین السادات موسوی مدیر کانون فرهنگی راه روشن

از زیر زمین خانه شروع کردیم

راحله شاکر

بیشتر اهالی جنوب شرق تهران به ویژه خانم ها اسم کانون فرهنگی راه روشن را شنیده اند. البته شاید نه با این اسم، کانون راه روشن بیشتر به جلسه های آیین زندگی خانم دکتر همیز و کلاس های دکتر فرهنگ و خانم نیلچی زاده و جلسه های متاهلانش معروف است، اما در این چند سرفصل منحصر نمی شود. این روزها خانم های جوان همه چیزهایی که لازم است برای تدارک یک خانواده موفق مسلمان بدانند، می توانند لایه لای کلاس های این کانون پیدا کنند. خانم موسوی که ۴۵ ساله است، این کانون را سال ۱۳۸۵ در زیر زمین خانه شان تاسیس کرده است. باهوش و خوش فکر است و با همین دو ویژگی و البته دعوت از استادان باسواد و مسلمان توانسته پای جوان های زیادی را به این کانون باز کند. حالا خانم های زیادی از محله های دور و نزدیک متقاضی ثبت نام در کلاس های «راه روشن» هستند.

مسن سوالی می کند تا به جوابش نرسد، راضی نمی شود. گاهی پیش می آمد که یک خانم نیم ساعت وقت جلسه را می گرفت. به همین دلیل تصمیم گرفتیم محدودیت سنی برای جلسه های مشخص کنیم. ولو اینکه عده ای ناراضی باشند. همین هم شد. از زیر زمین منزل خودمان شروع کردیم یک محیط حدوداً ۱۲۰ متری، بار اول هم برای جوان ها دعوت نامه فرستادیم.

■ مضمون دعوت نامه ها چه بود؟

دعوت برای جشن تولد جواد الاثم علیه السلام که تاسیس این کانون همزمان با میلاد ایشان بود. اسم جوان ها را تک تک روی پاکت نوشتیم و به جشن

به مسجد و حسینیه محل محدود نمی شود. یک روز در هفته را انتخاب کرده بودیم و در آن روز مناسبت های مختلف هفته را بیان می کردیم.

■ مناسبت های مذهبی؟

هم مذهبی و هم سیاسی و اجتماعی مثل دهه فجر. جلسه را با احکام شروع می کردیم، درس اخلاق داشتیم، درباره مناسبت ها صحبت می کردیم و در آخر هم یک نفر مداحی می کرد.

■ خودتان جلسه را اداره می کردید؟

بله. البته آن جلسه نقص هایی داشت. مثل اینکه مسن ترها جلسه را به دست می گرفتند و نمی گذاشتند جوان ترها در این جلسه ها شرکت کنند. حتما دیدید وقتی یک خانم

فکر راه اندازی موسسه ای با این مشخصات و این کار کرد چطور به ذهنتان رسید؟

در مقطع سطح دو حوزه علمیه در جامعه الزهرای قم درس می خواندم و مبلغ سازمان تبلیغات اسلامی بودم. از همان زمان و بعد از حضور در جلسه های مختلف حضور کم رنگ دختران جوان در جلسه های مذهبی و دینی نگران می کرد. دنبال این بودم که راه و روشی پیدا کنم جوان ها به این جلسه ها جذب شوند. ابتدا کار را از یک مسجد شروع کردم.

■ کدام مسجد؟

مسجد المهدی در خیابان دیالمه. هفته ای یک روز برنامه داشتیم، طرحی ریختیم که این برنامه ها را به خانه ها ببریم تا به شکل سیار برگزار شود. با این نگاه که وقتی در یک خانه برنامه ای برگزار شود، همسایه های آن خانه و اهالی محله هم در جلسه شرکت می کنند و فضا

چون چند جوان در خانه دارم باغدغه ها و مشکل های شان آشنایم. برای عروس و دامادهای فامیل کلاس گذاشتیم. این ارتباط ها دهنم را برای طرح موضوع فعال می کند

فراهershان

راه روشن

تلفن: ۳۰۷۰۱۰۰۰۹

تماس: ۳۳۵۰۴۶۳۵ - ۰۲۱ - ۰۹۳۹۰۲۹۰۵۶۰

تلفنی: www.kfrahershan.com

kfrahershan@yahoo.com

دعوتشان کردیم.

■ **جوان‌ها را چگونه انتخاب کردید؟ اتفاقی بود؟**
بله، آدم‌های خاصی نبودند. یک سری از آنها دوستان مسجدي بچه‌های خودمان بودند. از هر کس که می‌شناختیم، خواستیم خودش اسم دوستانش را روی کارت‌ها بنویسد و دعوت‌نامه را به دست آنها برساند. آن روز جشن خیلی خوبی برپا شد. برنامه‌ها و هدف‌هایمان را در آن جشن گفتیم و اعلام کردیم که این برنامه‌ها ویژه دختران است. در آغهی‌ها و اطلاعاتی‌های بعدی هم قید «ویژه دختران و بانوان جوان» را همیشه می‌آوردیم.

البته ابتدای کار بعضی از همسایه‌ها و دوستان مخالفت کردند که مگر اسلام پیرو و جوان دارد؟ اما روی نظرم پافشاری کردم، چون سوال‌ها و دغدغه‌های این دو گروه سنی با هم فرق می‌کند. ممکن است لازم باشد مسالهای را برای افراد مسن بیشتر توضیح دهیم و این از حوصله جوان‌ها خارج باشد. در جلسه‌های

عمومی یا بعضی از موضوع‌های ساده‌تر شاید جلسه‌های مشترک آسبایی نداشته باشد ولی در جلسه‌هایی با موضوع‌های ویژه و مستمر، بهتر است که این تفکیک سنی رعایت شود.

در جلسه‌های اول و برنامه‌های مناسبتی، خیلی‌ها به شکل کار ایراد می‌گرفتند، اما کم‌کم هدف را که شناختند و دیدند بچه‌های خودشان هم مشتاق شرکت در جلسه‌ها هستند، روش کار ما را پذیرفتند.

■ **جلسه‌هایتان چه ویژگی و جذابیتی برای جوان‌ها داشت که از آن استقبال می‌کردند؟**
استادها و موضوع‌های انتخابی از جاذبه‌های اصلی کلاس‌های ما بود. استاد و مدل ارتباط‌گیری او با جوانان خیلی مهم است. مثلاً ما کار را با

خانم جمشیدی در دو موضوع تغذیه در قرآن و روانشناسی رنگ‌ها شروع کردیم که دو بحث جذاب بود. روانشناسی رنگ‌ها یک بحث جذاب و به روز بود که زمینه‌های دینی هم داشت. اینکه مثلاً رنگ تیره چه اثری بر روح انسان دارد و...

مسالهای که در خیلی از خانواده‌ها دیده می‌شد و فکر کردم که باید مطرح شود و روی آن کار شود، این بود که خانواده‌ها یاد بگیرند چگونه با هم زندگی کنند، رفتار زن و شوهر نسبت به هم چگونه باشد؟ رفتار آنها با فرزندانشان چگونه باشد و... این بحث را از همان اول خانم دکتر همیز شروع کردند.

ایشان خیلی خوب از عهده کار برآمدند. البته اول خیلی سخت پذیرفتند

معمولاً آقایان از این جلسه‌ها استقبال نمی‌کنند، اما چون ضرورت داشت، امتحان کردیم. یک کلاس دو ساعته به نام زوج‌های جوان برپا کردیم، آقایان آمدند و اتفاقاً این کلاس سه ساعت طول کشید

به کانون بیايند. اما با توجه به استقبالی که از کلاس هایشان شده بود، خودشان پیشنهاد ادامه کار را دادند و گفتند وقتی خانم ها این قدر با شوق و ذوق سر کلاس می آیند، حیف است ادامه ندهیم. تا الان آیین های زندگی را در ۸ ترم ادامه داده ایم.

■ **چطور به موضوع ها می رسید؟ خودتان انتخاب می کنید یا اتاق فکری برای انتخاب موضوع دارید؟**

نه، موضوع ها را خودم طرح می کنم. چند جوان در خانه دارم. در سن های مختلف با آنها درگیر بودم و با دغدغه ها و مشکل هایشان آشنا می شدم. در فامیل هم جلسه های تشکیل دادیم. عروس و دامادهای فامیل را دعوت کردیم و برایشان کلاس گذاشتیم. عروس و دامادهایی که دو سال گذشته از دواج کردند. ارتباط با این افراد هم ذهنم را برای طرح موضوع های جدید فعال می کند.

■ **خب، از ادامه کار بگویند؟**

کلاس هایی هم برای متاهل ها برگزار می کنیم که البته کار سختی است. کنترل این کلاس ها واقعا زحمت دارد. در این کلاس ها فقط باید خانم های متاهل باشند، شناسنامه ها را کنترل می کنیم. چون جلسه کاملا خصوصی است، نباید موبایل و ضبط داخل جلسه ببرند، این کلاس از ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر، هر ترم یک بار برگزار می شود. چهار پنج ساعت کلاس است و بعد دو سه ساعت پرسش و پاسخ. این کلاس را هم خانم دکتر همیز اداره می کنند.

■ **ظاهرا جلسه های مشترکی هم برای زوج های جوان دارید؟ درست است؟**

بله. خانم ها می گفتند ما کلاس ها را می آییم و مطالب را می شنویم ولی چون همسرانمان این نکته ها را نمی دانند، خیلی برایمان مفید نیست. چند ترم می خواستیم این کار را بکنیم ولی جرات نمی کردیم، چون معمولا آقایان از این جلسه ها استقبال نمی کنند، به ویژه که یک خانم بخواند در آن جلسه صحبت کند.

اگر گوینده مرد باشد، شاید نیم ساعت پای حرف های او بنشینند ولی اگر خانم باشد، اصلا حوصله نمی کنند. اما

چون ضرورت داشت، امتحان کردیم. یک کلاس دو ساعته به نام زوج های جوان برپا کردیم، آقایان آمدند و اتفاقا این کلاس سه ساعت طول کشید.

■ **یعنی آقایان هم وقتی مساله شان درست مطرح شود استقبال می کنند؟**

بله. این کلاس هم به طرز ثابت هر ترم برگزار می شود. خانم ها و آقایان کنار هم می نشینند و مسایلمان مطرح می شود. کم کم ضرورت ها و استقبال ایجاد کرد که این کلاس

هم به صورت مستمر و جلسه ای برگزار شود. آقایان مشتاقانه سر کلاس ها حاضر می شدند و بحث های خانم همیز را گوش می دادند. کنار این کلاس ها جلسه های خانواده موفق را هم برپا کردیم و از آقای دکتر فرهنگ دعوت کردیم این جلسه ها را اداره کند تا استقبال آقایان بیشتر شود.

■ **کلاس های تان معمولا با چند نفر برگزار**

می شود؟

معمولا حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر در کلاس ها هستند. خانم ها از جاهای مختلف برای شرکت در کلاس ها می آیند و محدود به این منطقه نیست، از شهرری، کرج، پاکدشت، لریزان و ... متقاضی ثبت نام داریم.

■ **همه کسانی که در کلاس ها شرکت می کنند، پیوسته و ترم می می آیند؟**

ما ابتدای هر ترم اعلام می کنیم کسانی که فقط می خواهند یک سری نکته های ضروری و عمومی درباره زندگی شان یاد بگیرند، می توانند آیین زندگی یک و دو را بگذرانند، ولی کسانی که فکر می کنند می توانند با مشاوره به دیگران کمک بدهند، می توانند بیايند و کلاس ها را ادامه دهند تا مطالب را تخصصی تر یاد بگیرند، بعد از این گروه امتحان می گیریم. اگر نمره کامل نیاورند، دوباره امتحان می گیریم که فرد مجبور شود یک بار دیگر سیدی را گوش بدهد و مطالب تدریس شده را بهتر یاد بگیرد و وارد مرحله بعدی شود. در آخر هم یک گواهی به آنها می دهیم که نشان می دهد این دوره ها را در این مرکز گذرانده اند.

■ **این گواهی به چه دردی می خورد؟ ارزش قانونی دارد؟**

نه، با این گواهی کاری نمی شود کرد. فقط اعتماد به نفس فرد بالا می رود که با گذراندن این دوره ها

خانم های گفتند
ما این کلاس ها را
می آییم و مطالب را
می شنویم ولی چون
همسرانمان این
نکته ها را نمی دانند،
خیلی برایمان مفید
نیست. به همین دلیل
کلاس های متاهلان
را راه انداختیم

کردیم. یعنی فقط کسانی می توانستند در این دوره شرکت کنند که دوره های آیین زندگی را گذرانده باشند. خیلی از خانم ها در خانه ظاهر خودشان توجه نمی کنند و آیین های زیادی داریم که زن باید خودش را در خانه برای شوهرش بپزد. اما خیلی از خانم ها خود را بی سواد و هم بلد نبودند به همین دلیل این کلاس را برگزار کردیم. خیلی ها برای ثبت نام می آیند که دوره های آیین زندگی را نگذرانده اند، آنها را ثبت نام نمی کنیم و می گوئیم اینجا آرایشگاه نیست، کانون فرهنگی است و این دوره را به عنوان مکمل برای آیین زندگی گذاشته ایم. جالب است که بعضی از خانم ها برای شرکت در این دوره می آیند و در دوره های آیین زندگی هم شرکت می کنند. این دقیقاً هدف ما است که زنان جامعه

یک سری کلاس های مداحی برای خانم ها برپا کرده ایم. خانم هایی که به عنوان خانم جلسه ای به خانه های مردم می روند و متاسفانه گاهی وقت ها مطالب نامرستی می گویند، معمولا صدای خوبی ندارند و یک دوره مداحی دیده اند، از همین طریق بین خانم ها جا باز می کنند. به همین دلیل برای کلاس های مداحی حتماً کسانی ثبت نام می کنیم که متدین باشند، سواد خوبی داشته باشند و حماد و روضه های احکام را گذرانده باشند و اگر این دوره را نگذرانده اند، حتماً کنار این دوره، کلاس های آموزش احکام و عقاید را بگذرانند.

یک دوره هم کلاس های خود آزاری داشتیم که خیلی برای خانم ها جالب بود. منتهی این کلاس را به عنوان دوره مکمل آیین زندگی برپا

اینجا
آرایشگاه
نیست،
کانون
فرهنگی
است!



برای جوان‌ها دارند.

■ مخاطبان‌تان همه از قشر مذهبی هستند یا توانستید تیپ‌های دیگری را هم به کانون بیاورید؟

در جلسه متاهلان این اتفاق افتاده است. در این جلسه تیپ‌های مختلفی حضور دارند. گاهی افرادی می‌آیند که اصلاً از مسایل دینی آگاهی ندارند، اما تعریف این جلسه‌ها را شنیده‌اند و می‌آیند که ببینند چه خبر است؟ همین آدم‌ها در این

جلسه ۸ ساعته، حدود ۲ ساعت احکام شرعی را می‌شنوند و با مساله‌های دینی آشنا می‌شوند. چون در این جلسه همه مسایل غیر از مشاوره‌های شخصی با استناد به آیه‌ها و روایت‌های دینی گفته می‌شود.

■ داشتن سطح متوسطی از تحلیل سیاسی - حداقل به اندازه ضرورت مثلاً برای شرکت در یک انتخابات - برای خانم‌ها تقریباً ضروری است، شما به اقتضای مسایل روز هم

کلاس یا جلسه‌ای دارید؟ چون استادانمان از نظر فکری و سیاسی آدم‌های انقلابی و ولایی هستند، خودشان در موقعیت‌های مختلف بحث‌های روز را برای خانم‌ها باز می‌کنند ولی ما جلسه جداگانه‌ای برای این موضوع نداریم.

■ بعضی از خانم‌ها تصورشان از فعالیت اجتماعی زنان، صرفاً یک شغل به معنای

به خواهر یا دوستش مشاوره بدهد. مثلاً کلاسی گذاشته بودیم برای حفظ آیه‌هایی که درباره خانواده است. آیه‌هایی را که خانم‌ها همسر سر کلاس درباره مسایل خانواده می‌گفتند، جدا کردیم و کلاس جداگانه‌ای برای حفظ آن آیه‌ها گذاشتیم تا خانم‌هایی که سر کلاس‌ها می‌آیند و می‌خواهند به دیگران مشاوره بدهند، بتوانند از این آیه‌ها درست و به جا استفاده کنند. روایت‌های مرتبط را هم دسته‌بندی و جزوه کردیم تا برای خانم‌ها قابل استفاده باشد.

■ در برخی از کانون‌هایی که فعالیت مشابه شما دارند، بیشتر نظریه‌های روانشناسی غربی طرح می‌شود و مبانی غنی تعالیم خانواده که در منابع دینی ما هست، مغفول می‌ماند، اما در کانون شما و بین استادانی که برای کانون انتخاب و دعوت می‌کنید، ظاهراً مساله تکیه به منابع دینی و مذهبی خیلی دقیق مورد توجه قرار گرفته، برای انتخاب استادان چه نکته‌هایی را در نظر می‌گیرید؟

استادان ما باید در درجه اول آدم‌های متدین و مسلمانی باشند. در پیشامدهای سیاسی پیرو ولی فقیه باشند و انحراف سیاسی نداشته باشند. برای ما مهم است که حتی اگر فلان استاد در زمینه روانشناسی کار کرده، تسلط به مسایل دینی داشته باشد و بتواند آنها را با مصداق‌های دینی تطبیق دهد و نظریه‌های روانشناسی را از فیلتر دین عبور دهد. نکته دیگر نوع ارتباط آنها با جوانان است. اینکه چه قدر برای جوان جذاب باشد. به همین دلیل همه استادان ما غیر از سواد دینی و مذهبی و بیان خوب، با جوان‌ها هم مانوسند و می‌توانند با آنها گرم بگیرند. هم جذاب و شیوا صحبت می‌کنند، هم مطالب‌های خوبی برای آرایه دارند و هم مثال‌های به روز و ملموس

کار روزانه است که حقوق و درآمد مشخص داشته باشد و ... کاری که شما از همان ابتدا در زیرزمین خانه‌تان شروع کردید و اتفاقاً تأثیر اجتماعی‌اش از خیالی شغل‌های دیگر بیشتر و بهتر بوده، ظاهراً مشخصات یک شغل را ندارد، اما اتفاقاً به نگاه اسلام به فعالیت اجتماعی زنان نزدیک‌تر است. چطور به این نگاه رسیدید؟

خب به نظر من یک زن در درجه اول باید به همسر داری و تربیت درست فرزندان برسد و کارهای دیگر همه ذیل این کار تعریف می‌شود. این غایت همان چیزی است که می‌خواهیم در اینجا آموزش دهیم. پس باید ابتدا خودمان به این حرف‌ها عمل کنیم.

من پنج تا دختر دارم. دومین فرزندم معلول است و معمولاً در خانه می‌ماند، به همین دلیل از همان ابتدا فرصت زیادی برای بیرون رفتن از خانه نداشتم. همیشه کارهایم را تنظیم می‌کردم تا زمانی از خانه بیرون بروم که دخترم تنها نماند و ضربه‌ای به روحیه‌اش نخورد.

درس‌م را در جامعه الزهرا سلام‌الله‌علیها غیر حضوری خواندم. همه درس‌ها را در خانه بانوار کاست گوش می‌دادم و بعد امتحان می‌دادم. کار بیرون از خانه را وقتی شروع کردم که بچه‌هایم به مدرسه می‌رفتند. همان ساعت‌هایی که آنها بیرون از خانه بودند، من هم به کارهای بیرون می‌رسیدم. تا اینکه کم‌کم آنها بزرگ شدند. همین الان هم برای کارهای کانون هر وقت لازم باشد از خانه بیرون بیایم طوری کارم را تنظیم می‌کنم که یکی از دخترها کنار دختر معلولم باشد.

برای ما مهم است که حتی اگر فلان استاد در زمینه روانشناسی کار کرده، تسلط به مسایل دینی داشته باشند و بتوانند نظریه‌های روانشناسی را از فیلتر دین عبور دهد



باسفارش‌ها و آموزه‌های دقیق و مفید دین درباره خانواده آشناسوند.

دور میادگیری ضرورت‌های کامپیوتر را هم برای مادرها برگزار کردیم. معمولاً مادرها سواد کافی برای کنترل کارهای کامپیوتری بچه‌هایشان ندارند. از طرفی حوصله نمی‌کنند تمام جزئیات کارهای کامپیوتری را یادگیرند و به کارشان هم نمی‌آید. به همین دلیل یک مربی برای مادرها آوردیم تا فقط یک سری نکته‌های ضروری که برای کنترل کار کامپیوتری بچه‌ها لازم است، به آنها آموزش بدهد.



راه باز است. سریع حرکت کنید

همیشه پای یک ترس در میان است!

زهرانور عطفی

ترس، از وقتی که او از راه برسد... بیاید از سفر هزار ساله و مایشویم پسر نوح علیه السلام و همه چیز یادمان برود. وقتی دیگران، فوج فوج به او ایمان می آورند، مابه او پشت کنیم و درویم پی آسایش خودمان. و یادمان برود که دیگران، مارا عمری اهل و شیعه و پیروی او خوانده اند. که مارا به نام او صدا زده اند. وعده خدا از راه می رسد و ما پسران ناسپاس نوح علیه السلام می شویم. اگر این چشم ها، این دست ها و این قلب های کوچک خیلی چیزهای یادشان برود...

«لیس بین الله عزوجل وبين احد قرا به ومن انكرني فليس مني وسيله سبيل ابن نوح عليه السلام. بين خدای بزرگ و هیچکس خویشاوندی نیست، و هر کس مرا انکار کند از من نیست، و راه او راه پسر نوح علیه السلام است.

ماجرای نوح علیه السلام و پسرش، ماجرای ما و اوست. ماجرای ماکه که کودکی هایمان در سایه بردن او گذشت. که نان سر سفره هایمان، حتی اگر نفهمیدیم، از دستان او بود. که اگر باران بارید و شد «آب» و وقت تشنگی به دادمان رسید، از درکت بردن او بود. که ابرهای بلارایه اش را ای از زندگی هایمان دور کرد و ما نفهمیدیم. که وقتی هیچکس نبود، صدایش زدیم و معجزه سرانگشتنش را دیدیم. ماهمه این ها را دیده ایم، باهمین چشم های خودمان. ما خیلی وقت ها بزدنش را خس کرده ایم. لطفش را چشیده ایم، باهمین قلب کوچک خودمان. ما کمک هایش را وقت بیچارگی دریافت کرده ایم، باهمین دست های خودمان. ما خیلی چیزها را دیده ایم و توی قلب مان حسش کرده ایم و بادست هایمان لمسش کرده ایم. اما همیشه پای یک ترس در میان است.

اینکه هر روز چشم در چشم شوی با پیامبری که نهصد سال دوباره برای به راه آوردن این و آن؛ اینکه هر شب، همسفره مردی باشی که سرآمد روزگار خودش باشد و دست بر قضا پدر تو هم باشد؛ اینکه لحظه های سخت تنهایی اش را ببینی و شاهد به در و دیوار زدنش برای ایمان آوردن مردم باشی؛ اینکه روی دست های مردی بزرگ شوی که خدا دست گذاشته روی شانه اش و صدایش زده پیامبر من! اینکه قد کشیدن کنار پدری باشد که منتظر سر رسیدن وعده های خداست، حتی وقتی مردم دیرانه اش می خوانند؛ و بعد دقیقاً وقت اجابت، وقت تحقق وعده ها؛ وقتی خیلی های او روی می آورند، تو پشت را بکنی به او و روی بر گردانی از مردی که بیش از خیلی ها، تو معجزه هایش را دیده ای. بعد بروی بالای بلندی بی او، به خیال اینکه نجات پیدا می کنی و یادت برود که نجات بخشی، اصلاً عجیب نیست.